



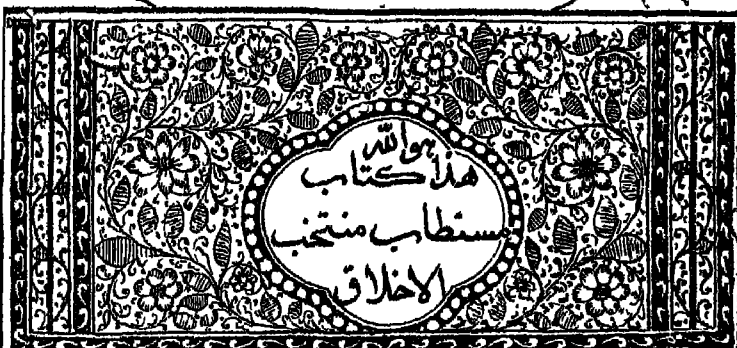
تعالی  
هو الله

این

نسخه شریفه که  
مقاصد و دارای حکمت  
علی است و در اخلاق بی نظیر و بی  
بدیل است و خواننده او از ذایل متحلی  
و بفضایل متحلی شوی و بجای که متوجه نیست  
پرسد لهذا این کتاب با صواب که نام نامیش  
منتخب الاخلاق و از مصنفات جناب مستطاب  
عبد الفضل و نخبه الاثقیاء اقامی قاسمید  
الشهریست است و برینده  
پیشین کمال درفت  
طبع شد

ستانه  
المزین

# فصل اول از باب اول در حسن خلق



الحمد لله الذي ارشدنا الى الدين القويم وهدانا الى الصراط المستقيم  
والصلوة على من كانت اخلاقه دلائل باهرة على نبوته وصفاته  
افضاله براهين قاطعة على رسالته المنعوت في الكتاب الكوثر يا ثقل  
لعلى خلق عظيم واهل بيته الذين او توامكار الاخلاق وفرضت ولايتهم  
وطاعتهم على اهل الاقاق اما بعد جنين كويد بنده خاظم  
كثير الذنب والتقصير في خدمة مولاه اللطيف الخبير افقر الخلق  
وتبر الفنى محمد بن جعفر الشيرازي الحسيني كه بعضى از برادران ايمانى  
دوستان روحانى ترغيب شديد و تحريض اكيد نمودند كه اين حقيقه  
بضاعت دسالة مختصرى در علم اخلاق منتخب از كتب فن قاليه  
تايم مستنبت از آيات قرآنيه واحاديث معصوميه و براهين عقلايه  
و شواهد نقليه اتانكه جمعى از برادران دينى كه بهر اذلفت عربى ندارند  
ابن موافق سمجاني و عوائد رباني بهره فاضل و نصيب كامل و اشت  
قباده رفت الى اجايه مأموره بالسمع والطاعة مع الاعتراف بقله الله  
و عدم نصيب العلمى من هذه الصناعات و صرف جوهره العبد  
فى الاضاعته و اختلال الاحوال و تبليبل النسب

الحمد لله الذي ارشدنا الى الدين القويم وهدانا الى الصراط المستقيم  
والصلوة على من كانت اخلاقه دلائل باهرة على نبوته وصفاته  
افضاله براهين قاطعة على رسالته المنعوت في الكتاب الكوثر يا ثقل  
لعلى خلق عظيم واهل بيته الذين او توامكار الاخلاق وفرضت ولايتهم  
وطاعتهم على اهل الاقاق اما بعد جنين كويد بنده خاظم  
كثير الذنب والتقصير في خدمة مولاه اللطيف الخبير افقر الخلق  
وتبر الفنى محمد بن جعفر الشيرازي الحسيني كه بعضى از برادران ايمانى  
دوستان روحانى ترغيب شديد و تحريض اكيد نمودند كه اين حقيقه  
بضاعت دسالة مختصرى در علم اخلاق منتخب از كتب فن قاليه  
تايم مستنبت از آيات قرآنيه واحاديث معصوميه و براهين عقلايه  
و شواهد نقليه اتانكه جمعى از برادران دينى كه بهر اذلفت عربى ندارند  
ابن موافق سمجاني و عوائد رباني بهره فاضل و نصيب كامل و اشت  
قباده رفت الى اجايه مأموره بالسمع والطاعة مع الاعتراف بقله الله  
و عدم نصيب العلمى من هذه الصناعات و صرف جوهره العبد  
فى الاضاعته و اختلال الاحوال و تبليبل النسب

## فصل اول در حسن اخلاق

و وفور الاشغال و تضييع العمر في القيل والفاث و التوفيق من الله  
 مامول و الثابت من سبحة مسئؤل و العذر عند كرام الناس  
 مقبول و وثقة على مقدمة و ابواب و مقالات و فصول و الله  
 المستعان و عليه التوكل و التكلون و هو حسبنا و نعم الوكيل  
 مقدمه بدانكه علم اخلاق كه عبارت است از تحصيل صفات  
 حميده و اخلاق پسنديد و استخلاص از صفات مهلكه رقيه و اخلاق  
 ذميه مانند مر يا عجب و تكبر و حق و حسد و اجب عيني است چنانچه  
 حضرت رسول ۳ فرمودند طالب العلم فريضة على كل مسلم و اخلاق حسنة  
 نوزة حقن في بهر است از اعمال حسنة و خلفه اي بد بدتر است  
 از اعمال بد و اندك عبادتي از صاحب خلق نيست نزد حق تعالى پسند  
 تر است از عبادت بسيار از صاحب خلق بد و تا كيدات بسيار و تقيبات  
 پيشمارد در شرع مبين بر تحصيل مكام اخلاق و تبرى از زاييل  
 اخلاق و امر شده است چنانچه حضرت رسول ۳ فرمود كه در  
 سروز قيامت در مهران عمل چيزي بهتر از حسن خلق نيست و در جهنم  
 ديكر فرمودند كه بيشتر چيزي كه امن من بسبب ان داخل بهشت  
 ميشوند بر هيچ كاري از محرمات الهى و خلق نيكو است و در جهنم  
 ديكر فرمود كه توبه صاحب خلق بد مقبول نميشود زيرا كه اگر از پايگاه  
 توبه ميكند بكناهي از ان بدتر كردنار ميشود و در جهنم ديكر فرمود  
 كه مؤمن هموار و نرم و ملايم و باسماحت و صاحب خلق نيكو است  
 و بنا فرمود بهشت و غليظ و بد خلق و متجبر است و در روايت ديكر  
 فرمود كه جبرئيل از جانب پروردگار عالميان نازل شد و گفت يا محمد  
 بر تو باد بحسن خلق كه خرد فنا و آخرت با حسن خلق است و فرمود كه



## فصل اول در حسن خلق

شبهه تر بن شما این گشت که خلقتش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که فرمود که شما نمیتوانید که هر مرد را با مال خود فراگیرید پس همه را فراگیرید بخوشروئی و نیکو صلاحات نمودن و در حدیث دیگر بنعاف فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند و از حضرت امام محمد باقر مرویست که از من مؤمنان کسی که ایمانش کاملتر است خلقتش نیکوتر است و از حضرت صادق مرویست که هیچ علی نزد خدا محبوبتر نیست از آنیکه مردم را فراگیرد بخلاق نیکو خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو او میرا میرساند بدرجه کسیکه هر روز هزار بار روزه دارد و شبها عبادت خدا ایستد و در روایت دیگر فرمود که خلق نیکو کنان را میگذارد چنانچه افتاب بخ را میگذارد و فرمود که نیکی کردن بخلاق و نیکی با مردم معاشرت نمودن خانه هارا معمور و آبادان میکند و عمر هارا دراز میکند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهده فی سبیل الله کرامت میفرماید و بسند معتبر از علاء بن کامل منقول است که حضرت صادق فرمود که چون با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن که یا هر که مخالفه کنی در سبب تو بر او لای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از احسان او بقول درستیکه گاه هست بنده در عبادت تفصیر دارد و خلق نیکو دارد و خدا او را بان خلق نیکو برتریه و در چه جماعتی میرساند که روزی هزار بار روزه میدارد و شبها عبادت میکند و از آنحضرت مرویست که فرمود بدی خلق فاسد میکند ایمان را و اعمال خیر را چنانچه سر که غسل با وضو میکند و فرمود کسیکه خلقتش بد است پیوسته خود را در عذاب دایم دارد و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی بن اسلام را برای شما شیعیان

## در حدیث ستغفار معاز

پسندیده است پس نیکو صاحب بنمایند بان بسواوت و حسن خلق  
و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است آنرا از خلق نیکو  
فرمود که اینست که بهای خود را نرم کنی که کسی از بهای تو از تو نبرد  
و سخت را ملازم و نیکو کنی و چون پیران مؤمن خود سری بخوشتر  
و خوشحالی با ایشان ملاقات مائی و در حدیث دیگر فرمودند که چون خبر  
موت سعد بن معاذ انصار و آنحضرت رسول را رسانیدند حضرت  
با صحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند و نودا از  
غسل فاسخ شدند و چون جنازه را بر داشتند حضرت بسکفش و  
ردای بطریق اصحاح مصیبت از بی جنازه او بر و انداختند و کاهی چای  
راست نابوت و کاهی جانب چپ را و چون بفرقش گذاشتند حضرت  
داخل قبرش شدند و بسمت مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت  
بر قبر او چیدند و بگل برخه های خشتها را مسدود کردند و چون  
پیران آمدند و خاک بر قبرش ریختند فرمودند که میدانم که بد است  
خواهد بود اما حق تعالی و من میداند که کارش کند بخیر  
و در هنگامیکه حضرت فراز را هوا میکردند مادر سعد گفت ای سعد  
کوازا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد خواهی یا نش و خبر  
مکن بر پرویز که اگر خود بدی به شکی که بعد از قبر فشارش برسد چون  
حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله در جنازه سعد کار  
چند کردی که در جنازه او ریخته اند بگو که چنین کنی و جنازه اش برسد  
و کفش برقی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب توبه اند  
و پیچید و او کفش آمد اند من ناسی می دانم که کرم هستند که کاهی جانب  
راست جنازه را میکشند و کاهی جانب چپ را فرمود که دستم بارست

## فصل اول کتاب اول در چیست خلق

جبرئیل بود هر چار او مبرک رفت من میگویم گفتند که خود در غسایش حاجتی  
شدی و بر جانه اش نماز کردی و بدست خود در سجده نش کردی و بعد  
از آن فرمودی که باو فشار قبر رسید فرمود برای این فشارش قبر باو مرید  
که با اهل دیارانش کج خلقی میکرد و فرمود که دو خصلت است که در  
مسلمان جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلق بودن **باب اول**  
معنای خلق و نیکی و بدی آن و در آن چند فصل است **فصل اول**  
بدان ابد الله تعالی تحقیق که خلق عبارت از حال است که را سخی  
در نفس که صادر میشود سایر افعال از آن در نهایت سهولت و آسانی  
بدون احتیاج به فکر و تأمل پس اینحال مذکور اگر از آن صادر میشود  
صفات جمیع و افعال پسندیده که محمود است بحسب عقل و شرع اینحال است  
خلق حسن مینامند اگر افعال قبیحه و زعمه از آن صادر میشود از اخلق  
سعی مینامند و شرطا است در آن رسوخ و ثبات بعلمت آنکه کسی که صادر  
میشود از آن بذل مال یا عبادت یا سایر افعال حسنه بر سبیل نذر  
و اتفاق نمیکویند و را سخی یا عابد نا آنکه در آن رسوخ و ثبات ندارد  
باشد و شرط شده در آن سهولت و آسانی بعلمت آنکه هر کس بر خویش  
شاق باشد بذل مال و جبرش بکنند بر بذل مال با نفس خود دشمن را  
مجبور سازد بر بذل مال نمیکویند از آنکه پس لا بد است در خلق  
حسن از چهار قوه اول قوه علم در قوه غضب سیم قوه شهوت  
چهارم قوه عدل ما بین این قوای ثلاث و اما قوه علم پس حسن و  
صلاحش در این است که اسان میشود بر آن ادراک فرق ما بین  
راستی و دروغ در اقوال و ما بین حق و باطل در اعتقادات و ما بین  
نیکی و بدی در افعال پس اگر این قوه از برایش حاصل شود حاصل

## فصل اول از تزیینات اولی مرتبه حسن خلق

می شود ثمره حکمت که سرآمد اخلاق حسنه باشد و حسن بودن حکمت عقل و  
خیر اکثر است و اما قوه غضب و شهوت پس حسن و قبیح ایشان در این است که  
ایشان را راه دهند و جلو بکنند بمقتضای حکمت و دین غضب و شهوت  
نمایند در جای که محمود است عقلاً و مطالباً است شرعاً و نگاه دارند  
در صحتان و اما قوه عدل پس این عبارت است از ضبط نمودن قوت  
غضب و شهوت در زیر اشاره عقل و شرع پس عقل بمنزله ناصح و قوه  
آن که قدرت است بمنزله وزیر بلکه انفاذ و امضا میکند امر را و غضب  
و شهوت نفوذ امر میشود و غضب چنانکه شکار که محتاج است  
بجوی تادیب و تعلیم که هر وقتی که اشاره برفت می نمایند هر دو هر وقتیکه  
اشاره بیاثر داشتن می نمایند باز می مانند و شهوت مانند اسبی است که  
سواران میشوند از برای طلب صید که گاهی مطیع و منفاد از برای سواش  
میشود و گاهی خیر پس هر کس در این صفات ثابت بشود باعث ازاله  
متنصف بحسن خلق می نامند مطلقاً و هر کس بعضی و بعضی در آن باشد  
انرا متنصف بحسن خلق بالنسبه باین صفت می نامند نه مطلقاً مثل  
آنکه می گویند حسن خلق در شجاعت دامت یا در کرم و مانند آن پس  
حسن خلق عبارت است از آن قوه معنیه که واقع است مابین دو  
افراط و تفریط مثلاً قوه غضب که اعتدال آنرا شجاعت گویند اگر میل کند  
از اعتدال بطرف زیادتی آنرا تهور نامند و اگر میل بکند طرف ضعف  
از این نامند و اعتدال قوه شهوت که تعبیر از آن بعفت می نمایند  
اگر میل بکند بطرف زیادتی آنرا شهو می گویند و اگر میل کند بقصان  
الیا خود می نامند و هر دو طرف قبیح و مذموم است و عمل و روح از آن  
حق و وسط است و قوه معنیه که علم که آنرا حکمت می نامند اگر

## در بیان کسانی که بطلان بر آنها غالب شد

میل کند از حالت اعتدال بطرف افراط و زبانی که استعمال نماید معترض  
 برادر اغراض فاسد و مطالب کاسه از ابریزه کونیک و اگر میل کند بطرف  
 تقصیر و نقصان که جمودی و کندی داشته باشد از ابلهت کونید  
 پس اصول و سرآمد اخلاق حسنه جمیل چهار چیز است حکمت و شجاعت  
 و عفت و عدل و در قرآن مجید اشارت به این اخلاق شده و در  
 اوصاف مؤمنین چنانچه فرمودند **أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ**  
**رَسُولِهِ لَمْ يَبْتَغُوا جَاهِدًا وَابَا مَوَالِهِمْ وَانفُسَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**  
**وَالصَّادِقُونَ** و ایمان بخدا و رسول بد و نشک و ریب عبارت از  
 قوه یقین است که قوه عقل است و مجاهده بال عبارت از شجاعت  
 که بر میگردد بضبط قوه شهوت و مجاهده بنفس عبارت است از  
 شجاعت که بر میگردد باستعمال قوه غضب بر وفق عقل و شرع  
 که حالت اعتدال باشد و در آیه دیگر مدح فرمودند جمعی از مؤمنین  
 که **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ** رجاء بینهم اشاره باینکه از برای شدت غضب  
 موضعی و از برای رحمت موضعی و کمال بر این است که هر یک از این  
 دو بنا بر موضع خود استعمال نمایند **شعر** بایدان بد باش و باینکهان نکو  
 بنای کل کل باش جای خار خار **فصل** بدانکه کسانی که بطلان بر آنها  
 غالب شده است و مجاهده نفس اماره و اشتغال بترکیه نفس و تهذیب  
 اخلاق استنکین شده اند و انصاف نکرده اند که این بعلت قصور و  
 نقص خودشان است و گمانهای فاسد و خیالات کاسد نموده اند  
 در اخلاق و طباع تغییرشان ممکن نیست بد و جهته اول آنکه خلوص  
 عبارت از صورت باطن است و تخلق بفتح عبارت از صورت  
 ظاهر است و چنانچه صورت ظاهری که عبارت از خلقت است

# در بیان اینکه آیا اخلاق ممکن است یا نه

۸

تغییر آن ممکن نیست نیز تغییر صورت باطنی ممکن نیست دوم آنکه حسن خلق حاصل نمیشود مگر با سر داشتن نفس از غضب و شهوت و حب دنیا و امثال آن و این امر نسبت متمنع و اشتغال با آن موجب ضایع شدن عمر بدون فایده و وجه فساد این خیال نیست که هرگاه اخلاق قابل تغییر و تهدید است و تحسین نمیبود هرگز باطل میشد مواعظ قرآنی و نصایح نبوی و مواعظ و توبه و تادیبات شرعی و لازم میامد که این امر و نواهی و مواعظ و نصایح بی ثمر و بی نفع باشد چنانچه جناب اقدس الهی صفر مایه قد افلح من زکاه و قد خاب من دساها و حضرت پیغمبر ص صفر مایه جستوا اخلاقکم و چگونه میتوان انکار این معنی بالنسبه با انسان نمود و حال آنکه تغییر دادن اخلاق بهائیم و سایر حیوانات و وحش اصلی و انسی میشوند و مانند ملک صبد اسب و بعض طيور که حرف زدن یاد میکنند و نحو ذلک و مجموع اینها تغییر اخلاق است و توضیح اینها را و تفصیل این مقال این است که موجودات بر دو قسم است قسم اول موجوداتی که از برای انسان مدخلاتی در اختیار میسر اصل و تفصیلش نمیشد مانند آسمان و ستاره ها و اصفای بدن داخلی و خارجی و غیره که وجود آن کامل واقع شده و قسم ثانی که وجود آن ناقص واقع شده و که آن مربوط با اختیار و قدرت بندگان قرار داده شده مانند نخم صبورها و حصه خرما که مخلوق شده است بر هبشی که قابلیت نمو و تغییر و تبدیل دارد که حصه خرما درخت خرما بشود و تخم خرما در نهانها شود و اخلاق انسان از قبیل ثانی است که تغییر آن متوسط با اختیار و قدرت انسان است و باید دانست که اصل غضب و شهوت هستند که انسان مکلف بازاله ایشان بالمره باشد بلکه اینچنین مذموم است طرف غسراط

## در قوی غضب و شهوت است

و تفریطشان است و بلید بقوه اعتدال اینهارا آورد و مطیع و منقاد  
 بعقل و شرع کرد و الا اگر شهوت طعام بالکلیه بر طرف می شد انسان  
 هلاک میشد و اگر شهوت جماع بالکلیه معدوم میشد نسل منقطع  
 میشد و اگر غضب بالکلیه منعدم میشد نمیتوانست انسان دفع  
 محالک و مضار از خود نماید و هلاک میشد و نمیتوانست جهاد  
 و امر بمعروف و نهی از منکر نماید و جناب اقدس الهی مدح فرمودند  
 گروهی را که الکاظمین الغیظ یعنی کمان میبایند غیظ و غضب خودشان  
 و فرمود و الفافذین الغیظ و انبیاء و اوصیاء و اولیاء غضب میفرمودند  
 و متغیر میشدند اما آنکه از جاده عقل و شرع بیرون نیامدند  
 فصل بدانکه قوه غضب و شهوت و اعتدال ایشان گاه هست که فطر  
 میشود بچشمیکه انسان کامل العقل و حن الخلق بحسب فطرت و  
 خلقت میباشد بدو مجاهده و مشقت مانند انبیا و ائمه و  
 بعض مؤمنین و گاهی کبر میشود که حاصل نمیشود مگر بر بافت  
 و مجاهده کافی اکثر الناس چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مروی است  
 که فرمود خلق عطیه ایست از جانب حق تعالی که بخلق خود عطا میفرماید  
 بعضی از آن سنجیده و طبیعت آدمی است و بعضی از آن ان است که  
 آدمی به نیت و عزم خود را بر آن میدارد و راوی پرسید که کدام است  
 بهتر است حضرت فرمود که صاحب سنجیده را چنان خلق کرده اند و غیر  
 آن نمیتواند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند بسبب طاعت خدا  
 و خود را جبر بر نیکی خلق میدارد این بهتر است و ثوابش بیشتر است  
 و بدانند که معالجه خلق بد چنانچه در این حدیث شریف بان اشاره  
 نمود ان است که مواظبت نماید بر اعمالی و افعالی که باعث بون

## باب اول در حسن خلق

حسن خلق میشود مثلاً هرگاه کسی بخیل و لبم باشد و میخواهد خلق خود  
و کرم از برای خود تحصیل نماید علاج آن این است که مواظبت نماید و  
مد او مت نماید بتکلف و مشقت بر افعال کریم و جواد مانند بدلی  
فودن مال و دادن و اعطاء بسائل مره بعد از مره و کمره بعد از اولی  
تا آنکه عادی آن بشود و بر آن اسان شود و هر کس بر آن تکیه غالب باشد  
و میخیزد صفت قواضع تحصیل نماید علاج آن اینست که مدد او  
و مواظبت نماید بر افعال متواضعین مره بعد از مره و کمره بعد  
از اولی بطریق مشقت و مجاهده تا آنکه بر آن اسان بشود و عادی  
بشود و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده باین طریق حاصل  
میشود تا آنکه از آن افعالیکه بتکلف و مشقت بجا میآورد مرده است  
اسان و سهل میشود و بعد بمرتبه میرسد که لذت از آن میبرد و  
شوق بان افعال و احوال بهم میرساند چنانچه حضرت سید الانبیا  
فرمودند جعلت قره عینی فی الصلوة و هرگاه افعال حمیده و اوصاف  
پسندیده که از آن صادر میشود هنوز برایش شاق باشد و بمرتبه  
تلاذذ و خوشحالی نرسیده بدانند که نقصان دارد و بجد کمال نرسیده  
که قال تعالی و انما الکبره الا علی الخاشعین و هرگاه بمرتبه تلاذذ و خوش  
حالی نرسیده اما آنادون آن و زهرمانادون زهرمان نیز بدانند که هنوز  
ناقص است و بمرتبه کمال آن است که تلاذذ و اقبال حاصل شود در  
جمیع الزمان و اوقات و باین جهت طول عمر مطلوب انبیا و اولیا و صلحا  
شده است زیرا که هر چه طول عمر بیشتر میشود اخلاق و حسنه  
و فضایل نفسانیه اکمل میشود و باین جهت انبیا و اوصیا از هر موت  
و حرکت خوششان نیامد و حضرت پیغمبر فرمودند که سعادت



در درازی عمر در طاعت پروردگار است و فرمودند الدنيا  
مزرعة الآخرة و چنانچه معلوم شده که محاسن اخلاق بمداومت  
بر افعال حمیده حاصل میشود و صاحب سوء خلق منتقل بحسن خلق  
باین سبب میشود نیز باید دانست که صاحب خلق حسن اگر متذکر  
نماند بر افعال سیئه و اخلاق زمیره صاحب خلق سوء میشود  
و این در بیان کفاییل اموری است که میرساند بسوء اخلاق از  
بطن و فرج و زبان و در این چندین فصل است فصل اول در  
شهوۃ بطل است بدانکه اخلاق چه حسنه چه سیئه رسوخ  
میکند در نفس بسبب مواظبت و مداومت بر اعمال و اعمال  
صادر میشود از قلب بتوسط جوارح و اعضا که بمنزله خداوند  
از برای قلب و هر یک از جوارح و اعضا صلاحیت دارد که از  
ان اعمال نیک که باعث بر اخلاق حسنه و اعمال بد که باعث بر  
اخلاق سیئه صادر شود پس لابد است از برای انسان از ملاحظه  
قلب و جوارح و از اعظم مهلکات انسانی شهوۃ شکم است  
و ان باعث شده بر اخراج ادم و حیوان از ارحام و القرار بدو  
الذل و الفناء و الافتقار و شکم منبع شهوات و مبتغیات  
است بعلت آنکه از ان متولد میشود شهوۃ فرج و رغبت بجمال و جمال  
و توسع نمودن در مطامع و مناکح و بعد متولد میشود منافی  
و حسد و ریا و کبر و حقد و عداوت و بغضاء و منکر و خشآء  
و این همه افات از اهلال شکم است و اگر انسان اختیار شکم خود  
داشته باشد باین افات مبتلا نمیشد چنانچه در حدیث نبوی  
وارد شده است که ابن ادم پر فکده است ظرف و وعائی بدو قرار

## در بیان امور که سبب بندبسی و اخلا

شکم خود و پس است از چند لقمه که قوت لایمونت ان باشد و اگر لا محاله  
خواهد خورد بایست ثلث شکم خود را از برای طعام باشد و ثلث  
دیگر از برای شراب و ثلث دیگر از برای نفس و آنچه زیاده بر این  
باشد اسراف است و باید دانست که جناب قدس الهی قلب را رئیس  
قرار داده و سایر اعضا و حواس خدامند و امتلا باعث تسلط اعضا و  
حواس که خدامند بر قلب که رئیس باشد و رئیس را ضعیف نموده  
و رعیت را بران مسلط نموده و در حدیث نبوی فرمود غیر ایند  
دلها را بکثرت طعام و شراب بعلت آنکه دل بمنزله نر اعلا است  
همپرد از کثرت آب و در حدیث دیگر فرمودند کسی که کثرت  
و تفکرتش بیشتر است قهر ب منوالش نزد جناب قدس الهی بیشتر است  
و کسی که اکثرا و شربش و خوابش بیشتر است نزد جناب قدس الهی  
مغضوب تر است و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمودند که بندگان  
و تحقیق شکم یانمی میشود از خوردن و بختمین همه حالات نزد جناب  
افدس الهی حالتی است که از ان شکمش سبک باشد از اکل و در تری  
حالات حالتی است که شکمش پر باشد و در صایای لقمه فی نفرزند  
خود این است که ای فرزندان هرگاه معده از اکل پر میشود قوه متفکر  
میخواهد و حکمت خوا موش میشود و اعضا و حواس از عبادت  
سست میشود و تغلیل اکل فواید بسیار و منافع بیشتر دارد  
انرا بنحله باعث میشود بر صفای قلب و بر تفتان و لذت بردن  
از طاعات و عبادات و شکست صولت نفس اماره از معصیت  
شکست صولت فرج و متذکر نمودن کبر سنکی روز قیامت است  
و باعث رفع کثرت خواب که باعث بر کلال و ملالت است

## فصل دوم در شهوت فرج است

و موجب تضییع عمر است و فوات قیام و تهجد در شب است و موجب  
امراض بدن و موات قلب و روح است و چون که دانستید که در  
هر امری حد و اعتدال مطلوب است و در طرف افراط و تفریطش  
مذموم است در اینجا نیز باین طریق است که سنگی صغیر طبع و امتلاء  
صغیر طبع مذموم است و مترحت و ترغیب بر کرسی بسیار در این  
اخبار این است که چون انسان منتهای خواهش با کل و شرب دارد  
و طبع آن کمال میل یان دارد باین جهت شارب حث و ترغیب  
عکس آن نمود تا آنکه از کمال میل و حرص طبع بر امتلاء و از تحریر  
شرع بر کرسی اعتدالی حاصل شود بلکه از برای انسان معتدل  
المزاج افضل است که اینقدر بخورد که هیچکدام از سبکی معده و  
ازالم جوع محسوس آن نباشد زیرا که مقصود از اکل زندگانی  
و قوت بر عبادت است و ثقل معده از آن مانع است و باین معنی  
اشاره شده است در آیه شریفه کُلُوا و اشربوا و لا تسرفوا و در  
حدیث نبوی المعدة بیت الداء و الحمية راس کل داء و اعط كل  
بدن ما عودته و در احادیث دیگر وارد شده است که معنای  
حیث از چیز قبلی از آن باجتناب و مبیایست مقصودش  
از اکل زندگانی نه مقصود از زندگانی اکل است **فصل دوم**  
در شهوت فرج است بدانکه این شهوت در انسان افریده شده  
بجهت فواید چند مانند بقای نسل و دوام وجود و آنکه منتقل شود  
از این لذت فانی به لذات اخروی باقی و اما افات بسیار دارد که  
ضبط نکند و مجد اعتدال نرساند و از دو طرف افراط و تفریط این  
مستخلص نماید و طرف افراطش این است که شهوت مستولی بر

## فصل دومی در شهود فرج است

عقل شود و مرتکب فسق بهی و فجور و افعال بهائم شود و چاره آن تزویج  
 حلال و اگر ممکن نشود سروزه داشتن چنانچه در حدیث نبوی وارد  
 شده است که فرمودند ای گروه جوانان بر شما باد بنکاح و تزویج و  
 اگر نتوانید سروزه بگردانید و باین سبب حث بر تزویج در شرع وارد  
 شده است و در حدیث معتبر فرمودند که هر کس تزویج کند نصف  
 دین خود را حفظ نموده پس بر نصف دیگر محافظت نماید و طرف  
 تفریطش آن است که ترک نماید نکاح حلال را بآنکه باعث براف  
 تولد و تناسل و بقای نسل شود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود  
 که بهترین عبادت های خدا خفیف داشتن شکم و فرج است و بدانکه  
 غذاها را در اعمال و آثار قرب و بعد بخدا مدخلیت عظیمی هست  
 زیرا که قوت های بدن آدمی از روح حیوانی است و روح حیوانی  
 بخاک است که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد پس چون  
 غذای حلال قوت آن باعضاء و جوارح در آمد هر یک را بکار یک  
 پسندیده است میدارد و همه آن قوت صرف عبادات میشود و لکن  
 حرام که در بدن در آمد و قوت آن باعضاء و جوارح سرایت کرد  
 آن قوتها که از حرام بهم رسید حرام مزاده اند و از حلال مزاده کما  
 خوب نمی آید چون سر از در بچه چشم بد می کشد چشم را جماعی  
 میدارد و هزار فساد میکند و اگر سر از در بچه گوش بد می کشد او  
 را شنیدن انواع و اقسام باطل میدارد هم چنین در اعضاء و جوارح  
 و اگر نطفه میشود فرزندی که از آن حاصل میشود بیک معنی حرام مزاده  
 است و مایل بدیده می شود و در حدیثی که وارد شده است که  
 کسی که راغب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست شاید بر

## فصل نهم در شهوت فرج است

این معنی مجول است و لکن حلال هر نور و عبادت و معرفت میشود  
و موجب قرب بخدا میشود و دل را متور می کند و حضرت رسول  
فرمود که بیشتر چیز بکه است من بسبب آن داخل جهنم میشوند  
دو چیز شهوت شکم و فرج است و بدانید که زنای بر اعضا و جوار  
منقسم میشود و زنای فرج معلوم و زنای چشم نگاه کردن بدین  
و زنای غیر محرر شهوت و زنای گوش آوازی است که باعث  
شهوت شود و زنای دست بازی با ناله محرم کردن است و  
همچنین در سایر اعضا چنانچه از حضرت امام محمد باقر و بعض  
صادق مرویست که فرمودند هیچ کس نیست مگر آنکه بهر فرج از  
زنا میابد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن  
است و زنای دستها لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا  
بکند و خواه نکند بکند یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه  
نشود و حضرت صادق فرمود که بدترین مردم در عذاب است و بدترین  
قیامت مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام  
باشد و نیز فرمود که از برای زن ناکاو شش خصلت میباشد سه  
عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیا است  
نور و راهبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را نزد یک میکند و آنچه  
در آخرت است غضب پروردگار است و دشواری حساب  
و خلود در جهنم و نیز از آنحضرت مروی است که مردی که بر پشت  
میرود و عرش الهی پلزمه میاید و مردی که بکند زنا که با او چنین  
عمل قبیحی بکنند خدا او را بر وی جبر جهنم حبس نماید تا از حساب  
خلاق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در

## در افات نظر است

هر طبقه عذاب کنند تا طبقه نیری جهنم مردم بیکو از انجا بد  
نیاید و حضرت امیر المؤمنین فرمود که لواطه افست که در سر  
پایین تر از دین با او مباشرت کند و مباشرت کردن در دین  
است بخدا و حضرت امام محمد باقر فرمود که خداوند عالم  
میفرماید که بغرب و جلال خودم سوگند بخورم که بر استرق  
و حریر بهشت نمی نشیند کسی که در دین با او وطی کند و حضرت  
صادق فرمود که چون قیامت قائم شود بیا و سرزند زانیرا که  
با مثل خود مساحقه کرده اند جامه هایشان را بر تنه  
ایشان بپوشد و سر و زانیرا جامه هایشان پوشید و عودی از ان  
در جوف ایشان داخل کنند و ایشان را در جهنم اندازند و حضرت  
رسول فرمود که هر که بپوشد از اشتهوت ببوسد حق تعالی در روز  
قیامت جامی از انش بپوشد و کند از حضرت صادق بپوشید  
از عیش حضرت فرمود که دلها بیک که انرا با الهی خالیست حق تعالی  
محبت غیر خود را باند دلها میچشاند از حضرت رسول مروی  
است که فرمود زنها را چندان بنمایید و بپوشید از نظر کردن  
و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیاء و پادشاهان  
که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پوده هاست  
و حضرت صادق فرمود که نظر کردن بپوشته های زنها را و  
شیطان و هر که ترک کند نظرها می رازد برای خدا نذر برانگی  
خدا حق تعالی ایمانی با و گرامت فرماید که طعم ولدان ایمان را  
بیاورد در حدیث دیگر فرمود که مگر نظر کردن شهوات را در دل  
از حق میکارم برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کثرت

## فصل سیم از باب ویم

کافی است در حدیث دیگر فرمود که این نباشند اینچنان عجایب  
که نظر بر دشت زنان مردم میافکنند از اینکه مردم بنظر بعفت  
زنان ایشان کنند **فصل سیم** در افات زبان است باید دانست  
که زبان از جمله نعمتهای عظیم و منتهای جسیم خدای تعالی است  
است بر انسان زیرا که مطالب محتاج الیه انسان حاصل میشود  
بزبان و همچنین ذکر و دعا و ثنا و شکر و اظهار رضا و افاده و تعلیم و تنبیها  
از منافع دنیوی و اخروی اما افاتش بسیار است بنیاست از  
افاتش غافل شد زیرا که زبان جر مش صغیر و جر مش کبیر است و  
معلوم نمیشود ایمان و کفر مکر شهادت لسان و زبان و دخول و تضرع  
مینماید زبان در هر موجودی و هر معدومی و خالق و مخلوق و معلوم  
و مظلومی و موهومی و میتواند هر شیئی از اشیاء را اثبات و نفی  
نماید یا بحق یا باطل و این خاصیت یافت نمیشود در سایر اعضا و جوارح  
زیرا که چشم بغیر از الوان و صورت و گوش بغیر از اصوات و دست  
بغیر از اجسام چیزی دیگر را دخل و تصرف نمیتواند نمود و زبان  
همچنین لسان و میدانش وسیع است پس باید نهایت احتیاط  
از آن کرد بسا باشد که یک کلمه از او صادر میشود که موجب  
کفر است یا باعث بر عذاب است و عقاب سرمدی است یا بن  
جهت از شارع حث بسیار بر احتیاط از زبان و از دشنام است  
که گاه هست بر آن مفسد دنیا و عقبی مترتب میشود که اصلاح  
پذیر نیست چنانچه اگر برده نکلم نماید کافر میشود و بر او خلود  
جهنم واجب میشود و گاه هست در مجامعی حرف شری بگوید  
که باعث قتل چند بن هزار نفس محترم میشود یا آنکه فتوای نا حق

## سرافات زبان ملک

۱۹

بدهد که باعث استحالال فرج محض و قتل نفوس مجتهد و اکل  
اموال بیاطل میشود و هم چنین ممکن است که کلمه بگوید که باعث  
خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود پس چون مفاسد سخن  
کفایت بسیار و مهالک و بدبشمار است لهذا در شرع شریف  
حجت عظیم و تاکید جسم بر خوا موشی وارد شده است چنانچه  
در حدیث صادق وارد شده است که حضرت لقمان بفرزند  
آز چند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر کمان کنی که سخن گفتن  
از نقره است پس بدان که ساکت بودن از طلا است و در حدیث  
مصطفوی ص وارد است که فرمودند نجات مرد مسلمان در  
نگاهداشتن زبان خود است و آن حضرت امام محمد باقر ع  
مروست که ابوذر میگفت ای طلب کننده علم این زبان هم کلید  
خیر است و هم کلید شر پس زبان خود را مگر بزبان چنانچه بر  
طلا و نقره مهر مینوی و حضرت صادق ع فرمود که حضرت عیسی  
میفرمودند که بسیار سخن مگوئید در غر باری خدا بدوستیکه  
انجاعتیکه بسیار سخن میگویند دل های ایشان قساوت دارد  
و نمیدانند و حضرت سجاد ع فرمودند که زبان فرزند آدم هر صبح و  
مسامشر میشود بر سایر اعضا و جوارح و میپرسد که در چه حال  
صبح کرده اید در جواب میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را  
بحال خود بنگازاری و ببلائی مبتلا نگردانی و او را قسم بخدا میدهند  
و میالغ می کنند که ما را ابتلائی مبتلا مکن و میگویند که سبب  
تویشاب و معاقب میشودیم و مروست که شخصی بخدیست حضرت فرمود  
میزد و غرض کردی و رسول الله مرا وصیت فرما حضرت فرمودند که



## فصل سیم از باب قیام

زبان خود را حفظ کن باز عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی بفرما  
 باز فرمود زبان خود را نگاه دار باین عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی  
 بفرما باز فرمود زبان خود را حفظ کن و فرمود که مگر مردم ما را بر  
 ردهای خود در آتش میافکنند بفرمود که ردههای زبان ایشان  
 و درخت دیگر فرمودند کسی که کلام خود را از زبانش حساب نکند  
 گناهان او بسیار و عذابش مهیماست و حضرت صادق علیه السلام از جناب کوا  
 خود خاتم الانبیاء روایت فرمودند که جناب اقدس الهی بنا بر ادب و احترام  
 عذاب خواهد فرمود که هیچ عضو را از پنجهان عذاب نکند پس زبان  
 خواهد گفت که خداوند اجر مرا از پادیه از سایر اعضا عذاب کردی  
 خطاب شد که یک کلمه از تو صادر شد و بمشرق و مغرب عالم رسید  
 و خونها و حرام بسبب از تو نشت و مالهها بسبب از تو بجزایم غارت  
 شد بقرت و جلال خودم سوگند که تو را عذاب بکنم که هیچ بابت از تو  
 را از عذاب نگذرد باشم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هیچ چیز  
 منرا و از تنبست به بسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشحال  
 کسی که زیادهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید زیادهای سخنش را  
 نگاه دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که جمیع خوبها در هر چیزی  
 جمع شده در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظر بیک در  
 آن عبرت گرفتن نباشد بکار نیاید و هر خاموشی که در آن تفکری  
 نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است  
 پس خوشحال کسی که نظرها او همه عبرت باشد خاموشی او همه تفکر  
 در امری باشد که بکار اواید و سخن او همه یاد خدا باشد بر کدنهان  
 خود بگریزد مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود

## در آفات زبان است

۴۱

که خواب راحت بد نیست و سخن گفتن راحت روح است و خاموشی  
راحت عقل است و از جمله وصایای حضرت سیدالانبیاء با بود که  
این بود که ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده ایست یعنی  
بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا ترسد و بداند  
که چه میگوید و مباد چیزی بگوید که موجب غضب الهی باشد ای  
ابوذر تو از کن سخن های زیاده و لغو را و کافی است تو را از سخن  
انقدر که بسبب آن مجادلت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ  
گفتن اینکس همین پس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ  
چیز سزاوارتر نیست به نسبتا محبوس داشتن و نزدان کردن از  
زبان و باید دانست که خاموشی بهر کلام است مراد بان اینست که  
خاموشی از سخن است که باعث ضرر دینوی یا اخروی بشود  
یا کلام فضول بهر گویند الا اگر زبانش با ذکر و ادعیه و تلاوت  
قرآن و سایر امور خیر و اصلاح جاری باشد یقیناً بهتر از خاموشی  
است و از حضرت امام ذین العبادین پرسیدند از سخن گفتن  
و خاموشی که کدام یک بهترند حضرت فرمودند که هر یک را از آنها  
هست پس اگر هر دو از افت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی  
است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان بخواموشی  
تفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد  
بخواموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آن  
جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن گفتن میشود  
هرگز سن ماه را با فتاب برابر و مساوی نمیکند و توفیق خاموشی  
سخن بیان میکند و فضل سخن را بخواموشی بیان نمیتوان کرد و بداند

## فصل سیم از باب دوم

۳۲

افاقت لسان سببا است از قبیل غیبت و بهتان و در رفع خلقت  
و عده و فهم و ریا و نفاق و خصوصیت و فضول و خوض در باطل  
و تزکیه نمودن نفس و افشا کردن سرمانند اینها و تحقیق آنچه حقیقی  
بیان است از اینها در چندین فصل واقع میشود **فصل اول**  
در امر غیبت است تحقیق آن در چندین مطلب است مطلب اول  
در بیان مذمت غیبت است حجت آن بدانکه خلافی نیست  
مابین علمای اسلام در حرمت غیبت و ظاهر بعضی احادیث که  
غیبت از جمله کبائر است چنانچه جمعی از علماء باین فایده اند و  
خدا باین حدیث قرآن میفرماید یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیر من  
الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا تغیب بعضکم بعضا **الحج**  
**احکم** ان باکل لحم اخیه میتا فکره متوه و اتقوا الله ان الله ثواب  
مرحم یعنی والله اعلم ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و تورات  
کنید بسیاری از کافران را بدین سبب که بعضی از کافران گناه است  
و تجسس و تخم عیبهای مردم نکنید غیبت نکنند بعضی از شما  
بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت نکنید **بیت** یاد نکنید ایا دوست  
میدارد احدی از شما ها که گوشت مرده برادر مؤمن خود بخورد  
پس تحقیق از خوردن گوشت مرده برادر خود گناه است در بدین  
از غیبت نیز گناه است داشته باشید که در آن مرتبه است بر رسید  
و بر هر چه بد از عقوبات الهی بدستیکه حق تعالی بسیار قبول  
کنند توبه ها است و بسیار مهربان است در هر چه مصطفوی  
است ای ابوذر چندین مرتبه از غیبت که ان اشد از آن است عرض  
کرد که پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بچه علت آنرا

## احادیث مذمت غیبت

زنا بدتر است فرمود بسبب آنکه زانی توبه میکند جناب ائمه  
 الهی او را میامرزند و غیبت کننده امر زید نمیشود تا آنکسیر که  
 غیبت کرده او را به بخشد و حضرت صادق فرمودند که هر که  
 بگوید در شان مؤمنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد گوشهایش  
 شنیده باشد پس او داخل در اجتماع نیست که حق تعالی در مذمت  
 ایشان فرموده است که ان الذين يحبون ان يشیع الفاحش في  
 الدين امنوا لهم عذاب الیم یعنی آنانکه دوست میدارند که فاحش  
 شود خصلتهاهای بد و عیبها در شان جماعتیکه ایمان آورده اند  
 از برای ایشان عذاب در دوزخ و در حدیث دیگر فرمود که حضرت  
 رسول فرمود که غیبت بن مزه مسلمان را اندر وزود تو مید  
 از خونها که در اندرون آدمی میرسد و در حدیث دیگر فرمود  
 هر که روایت کند بر مؤمنی که بخواد در آن نقل عیب او را  
 گوید و مروتش را در هم شکند که از دیدهای مردم او را ببندد  
 خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل  
 کند یعنی او را بشیطان واکلاارد و باری او را نمیکند پس شیطان  
 او را قبول نکند و در حدیث دیگر فرمودند که هر که مسلمان را  
 غیبت کند روزی اش باطل میشود و وضویش میشکند و در حدیث  
 از او کند و ظاهر خواهد شد بد تراز کند مردار که اهل محشر  
 از گناه و منادی شوند و اگر قبل از توبه بمیرد مرده خواهد بود  
 بخواه آنکه حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده است فرمود که  
 هر که احسان کند بر برادر مؤمن خود در غیبتی که بشنود در  
 مجلسی که او را غیبت میکنند باینکه مانع شود و رد آن غیبت را

## فصل سیم از باب ویم

کند حق تعالی از او هزار نوع بدی در دنیا و آخرت دفع کند و  
 اگر در نکند و حال آنکه قادر باشد بود مثل گناه ان غیبت کنند  
 بر او لازم شود هفتاد مرتبه در حدیث بگوید که من غیبت  
 علی ابن الحسین گفت که فلان شخص شما را نسبت میدهد باینکه کم  
 راهید صاحب بد عین حضرت فرمود که حق همینست این شخص را  
 رعایت نکردی که سخن او را با نقل کردی و حق ما را رعایت نکردی  
 که از برادر ما چیزی را نقل کردی که ما نمیدانستیم بدستند  
 مرگش را در خواهد یافت و در روز بعثت همه در یکجا حاضر  
 خواهیم شد و وعده کاه هر قیامت است و خدا در میان هر حکم  
 خواهد کرد و روزنها احتراز کن از غیبت که آن نان خورش سگان  
 جهنم است و بد آنکه کسیکه ذکر عیوب مردم را ستیامیکند این  
 بسیار گفتن کواهی میدهد که در او عیب بسیار هست و طلب  
 در ویم در بیان معنی غیبت است جمع کثیری از علما باین طریق  
 غیبت را معنی کرده اند که تنبیه کردن است در حال غیبت  
 انسان معین باینکه در حکم معین باشد بر امریکه او کراهت داشته  
 باشد که آن امر را با او نسبت دهند و آن امر را او باشد و آن امر را  
 بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بکفایت باشد خواه  
 با اشاره خواه بکنایه و خواه بنوشتن باشد و قید کردن با انسان  
 معین از برای اخراج غیر معین مثل اینکه گوید که یکی از اهل این  
 بلد چنین عیبی دارد که داخل غیبت نیست مگر نجوی بگوید که  
 بقدر این حالیه یا مقالیه سامع بیا بد که کیست و مراد از حکم  
 معین اینست که بگوید یکی از زید عمر فلان عیب دارد بلکه

## و سر معنی غیبت است

احتمال می رود که چنین شخصی غیبت هر دو شخص منبأ شدن بر او که هر  
یک را در معرض این احتمال بر آوردن نقص اوست و اگر میشوند  
متأذی میشود و قید آنکه امر در او باشد از برای اخراج به تنگ  
است که آن غیر غیبت است بنا بر مشهور هر چند که بدتر است  
چنانچه از حضرت صادق مرویست که از جمله غیبت است که در  
میان برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله  
بهتان است که در حق برادر مؤمن خود چیزی را بگوئید که در او  
نباشد و گاه هست که غیبت اطلاق میشود بر معنی که شامل  
بهتان است چنانچه از آنحضرت پرسیدند معنی غیبت را  
فرمود که غیبت آن است که به برادر مؤمن بدی را نسبت  
دهی که او نکرده باشد یا بدی را از او فاش کنی که خداوند  
او پوشانیده باشد قید کرده اند که آن امر محسب عرف عیب  
باشد برای آنکه اگر ماکلی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش آید  
غیبت نیست مثل آنکه بگویند عابد است یا فاضل است  
یا مقدر است اما اگر عیب باشد غیبت است خواه در خلقت  
یا اخلاق خواه در اعمالش و در نسبش و از تعریف معلوم  
که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه هم که بد غیبت  
است مثل آنکه بعد از مدتی گویند که شخصی بگوید که الحمد لله ما  
بجبهه نیایا محبت می یابیم و بتلا نیستیم و غرضش کنایه بر آن  
باشد که او با من دردمبت است و همچنین اگر عیب شخصی را بر  
دیگری بنویسد یا با اشاره چشم و ابرو یا دست اظهار کند یا در  
همراه و متن یا غیر آن از اشارات و حرکات و سکات مطالبی

## فصل سیم از باب دوم

در بیان بعضی افعال غیبت که علماء استثنای کرده اند آن ده قسم است  
 اول ظلم مظلوم است از ظالم در نزد خودش نزد دیگری یا آنکه  
 اظهار ظلم آن کند در نزد غیر یا میداند که رفع ظلم از آن بکند اما  
 در صورتیکه آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرض قایل  
 و مستمع رفع ظلم باشد ممکن است استنباط این معنی از آیه  
شریفه لا یحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم و از حدیث نبوی اصحاب  
الحق مقال و در حدیث دیگری الواجب ان یحل عرصة و عقوبته  
 و تمیز استعانت بر تغییر منکر و مزجر کردن عاصی از معصیت  
 مثل آنکه بدی نزد عاصی در مجالس نقل میکند که شاید باین سبب  
 ترک نماید این مشروط است بشرط آنکه از منکر که فعل آن شخص  
 بد است و منکر است نجو و تاثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد  
 و دانند که قایل بکنش از این مرتبه مرتدع نمیشود و علاوه بر اینها  
 باید که قصد او صحیح باشد و غرض او رضای الهی و ترک معصیت  
 خدا باشد و عدل و لها و کینه ها و حسد ها باعث نشود که نهی از  
 منکر او وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود  
 را در نظر مردم چنین صورت بد دهد پس آن است که بعضی  
 فتوی خواهد که از عالمی مسئله پرسید در آن ضمن مذمت کسی  
 مذکور شود مثل آنکه پرسید که پدر من مال مرا برداشته است  
 ایام من میتوانم با او دعوی کنم و این فرد خالی از اشکال نیست  
 و باید تا ممکن باشد سعی نماید که اسم پدر مثل آنکه بگوید آن  
 پدری یا فرزندی چنین معامله نماید خوب است یا نه چهارم  
 نصیحت کردن مستشر است یعنی اگر کسی از شخص مشورت کند

## موارد یک غیبت مستتناً

که مثلاً مال خود را بفلا نشخص بد هم بقرض یا مضارب یا نریا  
 دختر خود را بزید بد هم یا نه در این صورت واجب است  
 مستشار که آنچه را بداند از خیر و شر بگوید و اگر میداند که  
 بطریق اجمال بگوید که بد یا نده یا بکن یا نکن قبول مینماید یا این  
 اکفا بکند و اگر داند که اکفا نمیکند مگر تفصیل بیان عیووش  
 بگوید پنجه بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر بدین مردم  
 رسانند و مردم سرافریب دهند و گمراه کنند و اجابت برایشان  
 که بیان بدعت و ضلالت ایشان کند و لازم است که مردم را  
 منع کنند از متابعت ایشان چنانچه پسند صحیح از حضرت صلوات  
 مرویست که حضرت رسول افرمود که هرگاه به بینید اهل رب  
 و بدعت ها را بعد از من پس اظهار کنید بزرگاری از ایشان  
 و ایشان را دشنام بسیار دهید و در مذمت و بطلان ایشان  
 سخن بسپارید بگوئید بلکه اگر ضرر شود بهمتان هم نسبت بایشان  
 بگوئید تا طمع نکنند سرفاسد کردن اسلام و مردم از ایشان  
 حذر نمایند از بدعت های ایشان یاد گیرند تا حق تعالی از  
 برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسپارند پسند  
 و بلند کند درجات شما را در آخرت و احادیث سرافریب  
 بسیار است و ضرر هیچ طایفه بایمان و اهل ایمان مثل  
 ضرر ارباب بدع و مذاهب باطله و عقاید فاسد نیست  
 زیرا که کفار محبت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان  
 اجتر از مینمایند اما ارباب بدعت چون در لباس اهل اسلام و علم  
 و تقوی و سرافریب خود را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان



## فصل سیم از باب دوم

میخورند پس بر علما و غیر ایشان لازم است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت متابعت ایشان نگذرد و نشوند مشتبه بآن خطا اجتهد و مجتهدین است که اگر مجتهدی مرئی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا دانند جایز است که بپای خطای او نرا بکنند و دلایل بر بطلان رای او نماید چنانچه علمای متقدمین و متاخرین بیان خطاء علماء سابقین و معاصرین مینمایند و این باعث نقص و هجیل از ایشان نیست و هر یک بسیجیل خود که در احیایین کرده اند مثاب و صاحبورند اما میباید که بقدر ضرورت از بیان خطائی در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان راه هلا حیلرهای بسیار دارد و هفتم بیان جرح را و بیان احادیث و اخبار است چنانچه علمای امامیه در کتابهای رجال و معنی بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین امر جایز دانسته اند هشتم آنکه شخصی بوصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بآن وصف ذکر کنند مثل فلان عرج یا اعی یا عور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند این عیوب ظاهره و بعضی تجویز کرده اند بر صورتیکه تمیز الشخص

## موازیه که از غیبت استثنای

منحصر در ذکر انوصف باشد و احتیاط را باید از دست  
 ندهند و از حضرت صادق ع مرویست که غیبت اوست  
 که در حق بنیاد سر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است  
 اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدیث و غضب نظیر  
 در امور پس از غیبت نیست و بهمان آن است که چیزی  
 بگوئی که در او نیست نهم غیبت جماعتیست که کناه  
 را علانیه مرتکب باشند و تجاهر با آنها نمایند مانند ارتداد  
 مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب  
 آنها هستند پس اگر همان کناه را که علانیه میکنند و هر کس  
 میداند و ایشان پر وائی هم از گفتن آنها ندارند بگویند البته  
 غیبت نیست اما اگر عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کند  
 خالی از اشکال نیست و اقوی و اولی اجتناب است و بسند  
 معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که هر که در غایبان  
 کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد مردم دانند او را  
 غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت  
 کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بر او بهتان  
 نموده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که هر که  
 فاسق متجاهر بفسق باشد و علانیه کناه کند او را حرم نیست  
 و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام  
 محمد باقر ع منقول است که هر کسند که ایشان را حرم نیست  
 صاحب بدعتی که بخواند سر خود در بدعت پیدا کرده باشد اما  
 جابر و فاسقی که علانیه فسق کنند و هم نزدیک بسابق است که

## فصل پنجم از باب وید

هرگاه دو کس مطلع بر غیب شخصی شده باشند و او را بایکدیگر  
تکرار کنند بدو آنکه ثالثی مطلع شود و این خالی از اشکال  
نیست و احوط اجتناب است و هم آنکه جمعی مطلع و آگاه  
شوند بر گناهیکه موجب جلد و تعزیر شرعی باشد و علم  
ایشان آنقدر باشد که بگوای ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود  
چایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نزد سایر  
ناس و حکام جوهر مطلب چهارم در حکم شنیدن غیبت  
است مشهور ما بین علما این است که اگر تصدیق کنند یا  
کوش دهند از روی رضا و خواهش نیز در گناه مثل غیبت  
کننده است چنانچه از حضرت امیر منقول است که شنونده  
های غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از اتحاد  
و جمعیت از علماء آن است که تا ممکن باشد میباید بر آن غیبت  
بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را پاری کند و اگر نتواند  
بر خیزد و اگر قدرت بر خواستن هم نداشته باشد بدو گناه  
داشته باشد و راضی بان نباشد چنانچه پسند معتبر از  
حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که برادر مؤمن  
او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا  
او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را پاری نکند  
دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت و اعانت  
او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و بعضی  
از علماء گفته اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و مانند  
که اشخاص استحقاق دارند یا نه جایز نیست که گویند در انقی

## در استماع کننده غیبت

بگویم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر  
صحت است و گاه باشد که عرض صحیحی در این غیبت داشته باشد  
و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او  
میکند فسق است ایذای او جایز نیست و بعضی تبصیر یافته اند  
شدند که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد  
که عرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صلوات  
و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل  
صحیح در باره او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او  
را باز دارند که او از رده نشود باینکه توجیهی برای فعل  
ان شخص غائب پیدا کنند یا بنحوی دیگر بکنند و الا سکت  
شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب رعایت احتیاط  
بر طرفین لازم است مطلب پنجم در کفاره غیبت است  
و توبه از آن و شرایطی که در توبه معتبر است در اینجا این معتبر  
است و چون حق الناس است باید که نزدیک هر کس که هتک عرض  
او کرده است تا ممکن باشد او را بدکتر جمیل یاد کند و ان توبه  
را از خاطر آنها بدر کند و در باب طلب ابراء همه از او اجتناب  
اختلاف دارد چنانچه از حضرت رسول ص منقول است که غیبت  
بدتر از زنا است پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود که زنا کار  
توبه میکند و خدا توبه اش قبول میکند و غیبت کننده توبه  
اش را قبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و پسند  
معتبر از حضرت صادق ع مروی است که از حضرت رسول ص  
پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود ان است که

## فصل سیم از باب دوم

۳۲

استغفار کنی از برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر  
از حضرت رسول ص منقول است که کفار و غیبت ان است  
که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کردیم و جمعی از علما  
با این نحو ما بین این احادیث جمع نموده اند که اگر صاحب حق  
شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء خواستن میباید  
طلبید و اگر شنیده باشد یا شنیده باشد و از او ابراء نماند  
طلبیدن ممکن نباشد یا آنکه مرده باشد یا غایب باشد از  
برای او استغفار باید کرد **فصل دهم** از جمله افات لیسان  
بهتان و متهم ساختن مؤمنان است و از سابق نیز مجلی  
از آن معلوم شد و حضرت صادق افرمودند هر که مؤمنی  
یا مؤمنی را بهتان زنند بچیزیکه در او نباشد حقتعالی او را در  
طنین خبال بدارد تا از عهد کفر خود برون آید پرسیدند که  
طنین خبال چیست فرمود که چرکبست که از فرجهای زنا کار  
بیرون میاید و در حدیث مصطفوی فرمودند که هر که بهتان  
زنند بر مؤمنی یا مؤمنی را بگوید در حق او چیزی بگوید  
نباشد خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهد  
سخن خود بدارد و از حضرت امیر پرسیدند که میان حق  
و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود چهار انگشت  
بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش  
بعد از آن فرمود که هر چه را بچشم خود ببینی حق است و آنچه  
را بگوش خود می شنوی اکثرش باطل است و در حدیث  
دیگر فرمود که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان

## در علاج غیبت و بهتان

دردش میگذارد چنانچه نمک در آب میگذارد و در سینه خود علوی  
 فرمود که از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذر  
 نیابی باز طلب کن شاید بیایی و در حدیث دیگر فرمود خوشا حال  
 کسیکه مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و در  
 حدیث صادق و باقری فرمود ندان که نزد بزرگان احوال آدمی بکفر است  
 که با کسی برادر بکنند در دین عیبه و لغزشها و گناهان او را حفظ  
 کند که پاک و زنی او را بر آنها ملامت کند فصل سی و پنجم در بیان  
 علاج غیبت و بهتان است بدانکه از برای ترک غیبت و بهتان  
 دو علاج است یکی اجمالی و یکی تفصیلی اما اجمالی آنکه ناامید  
 و عید بعتابی که بران وارد شده و بدانند که غیبت که باعث اجاب  
 حسناست خود میشود و انتقال سیئات دیگری بخودش و آنکه مستحق  
 جهنم میشود اما تفصیلی آن است که نظر بکند با نسبی که باعث غیبت  
 شده اگر غضب است معالجه اش آن است که در برابر غضب بیاید  
 و آنکه فکر کند که مستوجب غضب جناب اقدس الهی میشود و اگر سببش  
 موافقت با دیگران باشد باید فکر کند که هرگاه کسی پروردگار خود را  
 بغضب خشم در آورد بسبب ضای مخلوق و رضای مخلوق را بسبب  
 خالق ترجیح دهد و احترام مردم مانع حقیر عصیان او است نهانت بمولای  
 خود نماید عقوبتش چیست و لا اقل شرم و حیا کند از خالق خود و اگر  
 سببش تنزیه نفس خود از ان غیبت باشد باید فکر کند و بداند که در  
 این امر منعرض بخط خالق شدن و تنزیه نفس در نزد خالق خود البت  
 است از مخلوق و هرگز منزه نخواهد شد و نزد مردم و این از تقوی  
 و اهر است یا آنکه علفش این است که عذری اثر برای خود پیدا نماید

## فصل سیم از باب دوم

مثل آنکه از او سؤال میکنند که چرا فلان معصیت کرده اید و قلا  
 قبیح را مرتکب شده اید میگوید در جواب که فلان نکس کرده و فلان نکس کرده  
 علاج آن اینست که بدانند این علم در دست بدتر از گناه بعثت آنکه عذر  
 میاورد بمتابعت آنکسی که متابعتش جایز نیست و آنکه غیبت از الف با مر خدا  
 و اولیاء خدا را مرتکب شده و متابعت اعداء الله کرده یا آنکه علم غیبت  
 حسد اشخاص است علاجش اینست که فکر نماید که جمع کرده از برای  
 خودش عذاب نهوی و اخروی و حسود معذب است در دنیا بفکر  
 و غصه و غم و خاسر است در آخرت و آنکه غیبت عشق کرده باشد  
 که حسد خود را پیشکش دشمن خود کرده و سیئات او را متحمل شد  
 یا آنکه علمش استمراء عبا و استپس فکر کند اولاً آنکه خدا بخواند انرا  
 عذر کند کسی نمیتواند لیلش بکند و دوم آنکه مقصودش افشاح ان  
 شخص بود و الحال خودش مضطرب شد در نزد خدا و انبیاء و ملائکه بلکه  
 در نزد عقلا و عرفا یا آنکه سببش ترحم است بران مثل آنکه بگوید  
 بیچاره فلان نکس بفلان چیز مبتله شده علاجش اینست که فکر بکند که  
 رجم و ترحم بنفس خود اولی بود که در معرض هلاکت اخروی در آورد  
 باشد یا آنکه علم غیبت تعجب است مثل آنکه بگوید سبحان الله تعجب است  
 از فلان نکس که چنین چیزی مرتکب شده و از خود تعجب بدشتر بایست بکند که  
 بدتر از او معصیت مبتله شد و متحمل سیئات و معاصی او شده و فصل  
 چهارم از جمله افات لسان دروغ است و اعظم انواع ان بهتان است  
 که تحقیق ان مذکور شد دروغ از قبايح ذنوب و فواحش غیوب است  
 و در احادیث وارد شده که دروغ کوملعون است و بدترین حشر است  
 حشر خوردن در روز قیامت است و در حدیث علوی است که اعظم

# در بیان مذمت و کثرت از آقا سنان

۳۵

کجا همان نزد جناب اقدس الهی زبان دروغ گو است و بسند صحیح از حضرت  
 رسول منقول است که فرمود در شب عراج زنی دیدم که سرش مانند  
 سر خوک بود و بدش مانند بکناخ و بفار هزار نوع از عذاب معتذب  
 بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق این عذاب شده بود  
 فرمود که سخن چینی دروغ گو بود و حضرت صادق فرمودند که هر کس  
 زبانش راست گواست عملش پاکیزه و مقبول است در حدیث دیگر فرمود  
 که حضرت امیر المؤمنین صاحب این مرتبه شد نزد حضرت رسول بر آستان سخن  
 واد کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسی که راست گو را تصدیق  
 مینماید خداست بعد از آن خودش که میداند راست میگوید حضرت امیر  
 فرمودند که زبانت سخن راست گو نیست در حدیث باقری فرمودند که حقیقتا  
 برای پدیده افلاها مقرر فرموده است و شراب را کلیدان قفلها گردانیده است  
 و دروغ بدتر است از شراب در حدیث علوی فرمودند که هیچ بنده  
 نرزه ایمان را نینماید تا زبانت تمام دروغ را جگش و هزارش را و حضرت  
 فرمودند که هر که دروغ بسیار میگوید به او حسنش بر طرف میشوید و در  
 حدیث دیگر فرمود که حقیقتا دروغ گو با زبانی است که ده است که زبانی  
 رسوا شوند باید دانست که راست گوئی از اعظم صفات حمیده و اخلاق پسندیده  
 بلکه جامع آن برای اکثر صفات حسنه زیرا که صدق در گفتار میباشد و در کردار  
 میباشد صدق گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید  
 و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که ترک طاعتا  
 و ارتکاب معاصی و بیگانه نکرند زیرا که مومن که ایمان میکند که من بزرگوار  
 میدانم و یقین دارم بهشتی و دوزخی را مرا راستی این سخن مقتضی آنست که  
 معصیت نکنند زیرا که هر معصیت منافات دارد با یقین بزرگوار خدای تعالی



## فصل فی سیر از بار ویم

بر بهشت دوزخ و از جمله لوازم صدق آنست که مستحق راترت نکند  
و مکر و هی و افعال نپاورد و نیز بر آنکه کسی نیست که دعوی این نکند که ما را  
رضای الهی هستیم و از بدیها کز اینیم و ایضا تصدیق بر بهشت و عظم  
الهی و اطلاع او بر مقتضای امور مقتضی اینست که همچنانچه در حدیث  
عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظم ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان  
مرتکب خلاف ادب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و  
اعظم عظمای باید که مرتکب هیچ ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل  
شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد چهره ای آنکه معصیت  
ان پروردگار نماید ایضا آنکه اتعای اسلام و ایمان میکند و نماز واجب  
بجای آورد و در شبانه روزی ده دفعه میگوید یا ایها الله بعد و یا ایاست  
نستعین یعنی تو را عبادت میکنم و بر استعانت تو میجویم و بر پس  
اگر بابت معصیت بکند که عبادت شیطان است یا در برابر متوجع غیر  
خدا شود و یاری از غیر خدا جوید و براند و گواید خواهد بود و از حق  
ادعای توحید میکند که غیر از خدا را عبادت میکنم و حال آنکه در  
شبانه روزی هفتاد و معبود را عبادت میکند که عبادت شیطان میکند  
چنانچه حق تعالی میفرماید **اَلَمْ اَعْمَلْ لَکُمْ یَا بَنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان**  
**اِنَّ لَکُمْ عَدُوًّا مبین** و کا هر عبادت هوا میکند چنانچه حق تعالی میفرماید **اَلَا**  
**مَنْ اَتَى الْاِلَهَ هَوَاهُ** و کا هر عبادت نفس متارعه میکند که هر عبادت  
دنیا و کا هر عبادت سر و دینار و کا هر عبادت احباب و اصدا و کا هر  
عبادت حکام و ظلم و کا هر عبادت سر و دیوار و کا هر عبادت زن و بچه  
و قس علی ذلک پس بخوان خودم که نمازی که بجای آورم که افضل طاعتان  
و اعظم قربات است متوفی دین مبین است چندین دروغ و فریبش

## در خدمت دروغ

که مستحق لعن و طرد از درگاه جناب احدیت میشود لاجل و لا حول ولا قوت الا بالله پس کسیکه حسنا نش میثبات کبره میثباتش چگونگی میباشد  
خاک بر سرش بگذارد گاه هست ماهها خوشحال میشود که الحمد لله رب العالمین نمازهای فریضه در اول وقت با جماعت ایمنه ایم و گاهی تنگ  
میکنیم و سایر اعمال صالحه بجای او ببرد بیکر عیب عاجز چنانست و چرا  
بایست بجهنم برویم و در بهشت نرویم و چون چشم بصیرت نیست باین  
فکر میافتم که این حسنا نش عین میثبات است و اگر جناب اقدس الهی بر  
این نماز و سایر اعمال که بجای او ببرد عقوبات شدید نماید هر چند  
مستحق خواهیم بود بمضمون آیه شریفه افر من بین له سوء عملا فرآه  
حسنا و اید و بگو قل هل انبؤکم بالاخسرین اعمال اللہین خلعت سبعهم  
فی الجواہ الدنیا و هم یحسبون انہم یحسنون صنعاً و نامل ان یکنتم در  
ایر دیگر که پشت آدم خاقل میشکند که انما یتقبل الله من المتقین باشد  
و نیز باید دانست که اظهار و سرع نمودن بر با و عبادت و ادر حضور حق  
بشرایط بجا آوردن و در خلوت و روش دیگر بودن و سایر افعالی  
که اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلی است غیر آنکه آدمی باین فعل  
اظهار حالتی از برای خود میکند که متصف بآن نیست اگر کسی از اینها  
ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بجهت و راستی  
بر میگرد و در حق تعالی مدح صادقان بسیار نموده است فرموده است  
که خدا با راست گویان است و از اینها معلوم میشود که کذب و دروغ  
اصلاً اکثر صفات ذمیه است بدانکه بعضی افراد صدق هست  
که بد است و بعضی افراد کذب هست که خوب است بلکه واجب میشود گاه  
مانند راستی که باعث ضرر شود بمؤمنی یا موجب قتل نفس حقیر

## فصول متعلقه بفصل پنجم

میشود چنین راستی حرام است و دروغی که باعث نجات مؤمنی شود  
 از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجب است گفتن و هم چنین اگر مالی  
 مؤمنی یا امانت سپرده باشد ظالمی از ما میطلبد و ما واجب است که  
 افکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از ما نزد ما نیست و در  
 چنین جاها اگر تو بگوئی که لازم است و همچنین جایز است دروغ  
 گفتن در اصلاح میان برادران دینی مثل آنکه هر یک نقل میکنیم  
 که دیگری حرف خبیث را میگوید تعریف شما میکرد هر چند او مذمت  
 کرده باشد و دشمن داده باشد و همچنین تجویز دروغ کرده اند در خلافت  
 کردن با زنان که توقعات زیاده از آنکس کنند هر چند اطلاق دروغ  
 بر این حق مجاز است بعلت آنکه راستی و دروغ در اخبارات میشود  
 و عجلان جمله انشاء است هر چند از اکثر اخبار ظاهر میشود که وفا بوعده  
 لازم است و حضرت صادق فرمود که سخن پر شده است راست  
 دروغ و اصلاح مینا مردم را وی عرض کرد که کدام است اصلاح میان  
 مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است که شخصی یک در حق او گفته  
 و از او زده شده است تو میگوئی که من از او شنیدم که او تو را بیکلی با د  
 میکرد و خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست  
 میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را  
 از صاحبش سؤال خواهند کرد و در روز قیامت مکر دروغی که در  
 یکی از سه چیز باشد کسی که در خبایه خواهد که با دشمنان نمیکرد  
 کند که برایشان غالب شود چون از برای مسلمانی پس است و او  
 گناهی نیست یا کسی که در میان دو کس خواهد اصلاح کند بهتر است  
 چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسی که وعده

# در موار که دروغ جایز است

۳۹

با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که بان وفا کند  
 و در حدیث نبوی ۳۲ وارد شده است که سه مجلس است که دروغ گفتن  
 در آنها محسن و نیکو است مگر یکی که در جنگ گفتن است و عده که با زن کنند  
 یا اصلا حق که در میان مردم کنند و سه مجلس است که راست گفتن در آنها  
 قبیح است سخن چینی که زن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال  
 اهتش بچیزی خبر دادن که باعث از روی او شود و نکند بکس زن  
 شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد فصل پنجم از جمله افات  
 لسان نهمه است یعنی سخن چینی یا آنکه سخنی های مردم نزد دیگر نقل کند  
 که در میان ایشان عداوت پیدا کند و در حدیث نبوی وارد شده است  
 که سخن چینی را اهل بهشت نمیشود و بسند صحیح از حضرت رسول  
 منقول است که بصحابه فرمودند که میخواید خبر دهم شمارا بدترین شما  
 گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میرند در میان مردم سخن  
 چینی و جدائی میافکنند میان دوستان و طلب میکنند عیب برای  
 جماعتی که از عیب بری اند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر  
 منقول است که بهشت حرام است بر سخن چینی چنان که در میان مردم  
 نامی میکنند و حضرت صادق فرمود که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند  
 کاهن که خبر از حق میدهد و منافق و کسی که مد او نکند بر خود شکر  
 و سخن چینی و بداند که نیت عبارت است از افشا کردن سر و پروردادن چیزی  
 که او از آن مکر و استیلا از اینکه نقص و عیب باشد یا نه و اگر نقص و عیب  
 جمع نمیشود نهمه و غیبت و هر کس نهمه را می شنود لازم میشود بر او شش چیز  
 اول آنکه تصدیق او نکند زیرا که تمام فاسق است چنانچه در آیه شریفه است  
 الذین امنوا لکن فاسق بنوا و قبیحین ان تصیبا و قوم باحی لانه دوم آنکه

ست

## فصل متعلق به فصل سیم یازدهم

لازم است که او را نهی و نصیحت بکنند از باب امر معروف و نهی منکر  
 سیم آنکه او را بعضی ناید چون مبعوض خدا شده است چهارم آنکه کان بد  
 بان بر او در پی خبر چنانچه در این شریفه اجتناب اکثر از الظن ان بعض  
 الظن اثم پنجم آنکه باعث او بر تحسین و تفحص نشود در حال اشخص که این  
 نقل حقیقت دارد و این چنانچه در قرآن فرمودند لا تجسسوا ششم آنکه  
 این نقل از برای منقول عنه نکند که خودش تمام میشود فصل ششم  
 از جمله اقا لسان آنکه انسان ذو لسان باشد یعنی صاحب زبان و  
 مورد باشد که با مردم زبان نیک و روی خوش ملاقات نماید اهل  
 محبت کند و در غیبت ایشان در مقام عدالت باشد و مذمت ایشان  
 کند و این از قبایل صفات نسیه است و دلیل بر فساد قلب که بر یک اعضا  
 و جوارح است و در حدیث نبوی و ایراد شده است که هر که صاحب  
 سر و دوزبان باشد در دنیا پس از صاحب دوزبان باد و زیاده خواهد  
 بود در راتش هفتم و حضرت باقر علیه السلام فرمودند که بد بنده است بنده  
 که صاحب سر و دوزبان باشد که در حضور مبالغه کند در مدح  
 و در غیبت کوشش او را بخورد و اگر عطائی با او کنند حسد برد و اگر بزرگ  
 مبتلا شود او را بزرگ دارد و باری او نکند و حضرت صادق علیه السلام فرمودند  
 که هر که ملاقات کند مسلمانان را بد و دوزبان چون در صحرائی  
 محشر حاضر شود دوزبان از آتش داشته باشد از حضرت رسول  
 منقول است که آدم و مرو در قیامت می آیند یک زبان از پشت سر یک زبان  
 از پیش رو و آنچه که از هر دو زبان آتش شعله کشد تا از آن آتش در  
 بدنش افتد بعد از آن بندگان کنند در صحرائی محشر این است که در دنیا بد و  
 دوزبان داشت تا در روز قیامت این صفت معروف شود با سیم

## باب پنجم در وصف و حقد حسد

در غضب حقد و حسد و تحقیق اینها در چندین فصل میشود  
**فصل اول** در غضب حقد است بدانکه جناب اقدس الهی انسان را  
 مرکب کرده از عناصر اربع که یکی از آنها آتش که عبارت از حرارت است  
 و از برای انسان که استبا غضب و میدهد آن حرارت مشتعل در قلب  
 میشود و آن خوبی که در قلب است میجوشد و منتشر میشود در عروق و اعلا  
 میشود در اعلا بدن با هر چه میرسد بصورت آسان و سرخ میشود  
 و چشم او چونکه بشیر صورت صفای دارد و بمنزله شیشه میماند که در  
 قوی او مینماید و این در صورتیست که غضب بر آید نای از خود بکند و  
 بداند که بر او فاد در میباشند میتواند تشفی بکند و اما اگر غضب نماید بر  
 کسیکه اعلائی از خود باشد و مایوس میشود از انتقام و تشفی از آن خود بخند  
 و منقبض میشود از نظر اهر بدن تا جوف قلب با هر چه رنگ و زرد میشود  
 و اگر غضب بکند بر مثل خود و نظیر خود و شک بکند بر قدرتش و تشفی  
 که ابا میتواند یا نه آن خون مرد میشود مابین انقباض و انبساط مضطرب  
 میشود و با پنجه تراهای سرخ و کاهی زرد میشود و شهنش این قوه غضب  
 لذت در تشفی و انتقام است و اگر ممکن نشد باعث حقد میشود و کینه در دلش  
 میماند و هر دو حالت از صفات زهر است چه غضب باشد و چه حقد سابقین  
 مذکور شد که اصل غضب نفس مذموم نیست عظم و احتیاج بکار  
 نمیشد بلکه باید انسان در وقت غضب اختیار زیاده و دستش را نشاند  
 و یکی از علل آنست که بعد از این مذکور میشود معالجه نماید حضرت  
 ایام زین العابدین فرمودند که هیچ جرعه نزد من محبوبتر نیست از جرعه <sup>خشم</sup>  
 که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات کنم و حضرت باقر فرمود که بد من  
 میفرود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم بد من نمیشود مانند جرعه

## فصل اول از باب بیستم

خشمی که عاقبتش صیر امت حضرت صادق فرمود که هیچ بنده خشم خود  
 فرو نبرد مگر آنکه حق تعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاد میکند و دانند و حقیقتاً  
 فرموده است در مقام مدح جماعتی که خشم خود را فرو میجویند و عفو میکنند  
 از مردم که خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حق تعالی او را زیاد  
 بران عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام  
 محمد باقر منقولست که هر که خشمی را فرو بخورد و قدرش بر انتقام بیشتر  
 باشد حق تعالی در قیامت دل او را بزرگدازد یعنی و ایمان و خیر او خوشتر  
 و حضرت باقر فرمود که خوش بیاور کسی که جلش در هنگام غضب را ببرد  
 و از حضرت مولی منقولست که حق تعالی هر که کسی را بداند و تند خوئی غریز  
 نکرده است و هر که کسیر اجل و بردباری زایل نکرده است حضرت صادق  
 فرمود که چون در میان دو کس نزاع میشود و مملکت نازل میشود یکی  
 که سفاکند و تند و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی و خوشتر و اگر  
 آنچه را گفتی و عفو بجزای گفته های خود را خواهی یافت و باند بکر بکرم  
 کرده میگویند که حکم کردی صبر کردی بزودی خدا تو را خواهد از پد  
 اگر حکم خود را با نام مرتانی و اگر آن بکری نام ترک حکم کرد و هرزه های  
 او را جواب گفت اند و مملکت بیالامه رفتند و ایشان را یکا تبان اعمال میگفتند  
 و در حدیث نبوی وارد شده است که حضرت علی علیه السلام بجزای صبر  
 فرمود که هرگاه مردم در حق تو بیگونی کند که در تو باشد بدانکه کناها را  
 بباد تو آورده اند از آنکه آه استغفار کن و اگر بیگونی کند که در تو نباشد  
 بدانکه بی تعب تو از برای تو توانی خوشتر شد و حضرت باقر فرمود که  
 هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و در هنگام  
 غضب حق تعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند و در حدیث نبوی فرموده

## در مکن من غضب خدا

که عفو کردن این مردم موجب بابتی عزت است پس عفو کنید تا حق تعالی  
 شمار عزت بزرگوارند و در حدیث یک فرمود که هر که خشمش را فرو برد حق تعالی  
 دلش را بر این جهان گشاده که از ظلمی که بر او واقع شده باشد عفو نماید و حق  
 او را در دنیا و آخرت عزت بزرگوارند از حضرت رسول منقول است که هر که  
 توین مردم بعفو کردن کسی هست که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و  
 دور اندیش توین مردم کسی است که خشم خود را پیش فر و خورد و بسند  
 معتبر از حضرت امام رضا منقول است که حق تعالی بر پیغمبری از پیغمبران  
 خود شوی فرمود که چون صبح برون میری اول چیزی که بنظر میاید  
 انرا بخور و دوم را که میبینی انرا بیوشان و سیم را قبول کن و چهارم را  
 مایوس از خود مکن و از پنجم بگردن صبح شد و برون آمد کوه عظمی  
 را دید که از برایش پناه پاد است و دو تفکر شد که حق تعالی فرموده است  
 که این انجورم و حیران مانده از آن با خود اندیشه کردم که البته  
 حق تعالی مرا امر نمیکند چیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس بجانان  
 کوه روانه شد که انرا بخورد هر چند نزدیک تو میرفت آنکوه کوچکی  
 میشد تا بنزدان رسید انرا بقدر لقمه یافت و انرا خورد چون خورد انقدر  
 لذت از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر بار فروداه فرستاد  
 طلای دید چون ما مور شده بود که انرا بیوشانند کورالی کند و انرا درخت  
 پنهان کرد در لقمه شد چون بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون  
 افتاده و ظاهر شده گفت ایچه خدا فرموده بود که دم دیگر مرا کاری نیست  
 چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی میاید و قشنگ  
 ان مرغ نموده و مرغ باو پناه او را چون حق تعالی امر فرموده بود که انرا  
 قبول کند استن خود را کشود تا مرغ داخل استن او شد پس باز ان عقب



## فصل اول از باب سیم

رسید و گفت شکار را از دست من گرفتی من چند روز است که از پی این  
 شکار هستم و چون حق تعالی امر فرموده بود که از ما بوسه بگرداند پاره  
 از گوشت مرا بخورد و بر او نرزد ان افکند چون پاره دیگر را رفت گوشت  
 مرد را کردند و گوشت افکند را دید چون ما مورد شده بود که از آن بگویند  
 گوشت و برکت شب خواب با و کنند که آنچه ما مورد شد بودی که  
 دافستی که آنها چه بود گفت گفتند که آن گوی صورت غضب بود بدست که  
 آدمی که غضب ناله شد خود را نمی بیند از بس پای غضب قلب خود را می بیند  
 و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را ندانست و غضبش ساکن شد عاقبت  
 مثل آن لقمه طیب که لذیذ است که خوردی و اما انطاشت پس ان عمل صالحی است که  
 چون بنده از او می پویند و مخفی میگرداند حق تعالی البتة ان را ظاهر میگرداند  
 برای آنکه در دنیا و ازین هدیه بالخره از برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت  
 و اما مرغ پس آن مثل شخصی است که تو را نصیحت میکند باید که نصیحت او را قبول  
 نمائی و اما باز پس آن مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب نماید و او را می توان  
 و اما گوشت مردار کندیده آن غیبت است از آن بگویند و بداند که مرتجع  
 فطرت در قوه غضبیه در اصل خلقت بر سر قهند تفریط است و افراط  
 و اعتدال است اما تفریط در چنان اشخاص است که قوه منفعله ندارند و  
 جزء کار در ایشان ضعیف است و حجت و غیرت ندارند و در وقت که منکر  
 و مشاهده مینمایند مکتوب میکنند و متغیر نمیشوند و شاید بجهت این  
 که بر حلال و حرام خود غیرت ندارند و این از اشیاء خصال است و  
 مذهب است عقلا و شرعا و عرفا و جناب ائمه امیر مومنین و بسید انبیاء  
 که با آنها البتة جاهل الکفار و المنافقین و غلط علیهم و در امر دیگر  
 اشتغال علی الکفار و شدت و غلط از آثار قوه غضبی است و اما

## در اینکه غضب یک سست است

۴۵

جانب افراط است که غالب شود قوه غضبیه بر عقل و دل و از سیاست طاعت ایشان بیرون رود چنانچه از برای اکثر مردم همدردی قوه اعتدالی است که گذشت که غضب کند و اظهار آثار آن در جاه که مملکت است عقلا و شرعاً مانند جهاد و امر معروف و نهی از منکر و گمان کند در عکس آن و بایست انسان معالجه خود نماید و مستخلص شود از دو طرف افراط و تفریط این حالت بقوه اعتدال که صراط مستقیم است و معالجه غضب و وصول آن در وقت هجران آن با موردی چند میشود بعضیش علمی و بعضیش عملی اما معالجه علمی آن پس امور پنجگانه است اول آنکه تفکر نماید در احادیثی که مذکور شد در فضیلت گناه عفو و عفو و حلم و تحمل و رغبت نماید بان ثوابهای بسیار و فزاینده کند باین تشقی جزئی حقیر و محروم شود از آن ثواب و مستحق عقاب عظیم شود و بعد آنکه نظر کند باحوال پنجگانه و اوصیای اولیا که چه مشقنها کشیدند و چه از سرها صحتها شدند از مردم و حلم فرمودند خصوصاً حضرت علی (ع) و ابوبکر (ع) و اهل بیت طاهرین چنانچه روایت کرده است که حضرت خاتم الانبیا (ع) میفرستاد اعرابی آمد از پیشتر و در پای آنحضرت ایستاد و گفت که شنیدم چند آنکه اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند و گفت ای محمد عطا من بده حضرت رو بست و او گردن داد و تقسم فرمودند و باو عطای جزئی نمودند مقارن اینحال حقیقتی در نعمت انجذاب فرستاد که آنکه اعلی خلق عظم حضرت امیر چهره مخنها از صحابا و اصحاب خود کشیدند و در هر هنگام قدرش عفو فرمودند چنانچه در حدیث آمده که چه شمشیر بر او کشیدند و اصحابش را کشیدند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه رضی الله عنها با نهایت محبت بمذنب فرستاد و هفتاد زن

## فصل اول از باب سی و ششم

همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن زارها که بان حضرت رسانید بود  
 رها کرد و عبد الله بن الزبیر را با آن شدت عداوت و شرواز رها که بان  
 جناب رسانید بود بعد از اسیر شدن رها کرد و بعد از ضربت زدن این  
 طبع لعین او را امر بکشتن فرمود و حضرت امام حسن را وصیت فرمود  
 که او را بکفرت بیشتر نزنند و کوش و بیانی او را مبرید و از طعام و شراب  
 که من بخورم بیاوهم بد هید چندین هزار خارجی در میان اعیان ایشان بود  
 و آن مفسد اهل ایمان را علانیه بکفر نسبت میدادند و کتایبه ها می کشیدند  
 و عفو می فرمود و متعرض ایشان نمیشدند و بدست که چون حضرت امیر  
 بجنات عمر و بن عبد و رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر  
 بر او زدند صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی حضرت  
 سهولت فرمودی که بسبب توقف و تاخیر ایمان خواهد کرد از برای شما چون  
 دارد بکار انحضرت بر او ظفر یافتند و او را کشتند بر کشتن حضرت رسول  
 از علت توقف و تاخیر سؤال فرمودند حضرت امیر فرمود که در اول غش  
 گفت و ابدها بر روی من انداخت و رسید که مباد اکشتن او از روی  
 غضب باشد مراد نفس نه از برای خدا پس او را کذاشته تا غضب فرو  
 نشست و خالص از برای خدا او را کشتم ستمی آنکه متذکر شود غضب  
 پروردگار و آنکه معاصی خودش بشمار و با وجود این امیدوار است  
 و حلم پروردگار پس خودش بر غیر حلم کند و عفو نماید چهارم آنکه فکرناید  
 که شاید عقوبت این عیظ و غضب و تشفی عقوبت های دنیوی و عداوت  
 چند مصیبتی باشد میشود و خیر الدنیا و الاخره خواهد شد پنجم آنکه در  
 اغلب اوقات سبب همچنان غضب این است که مباد در نظرهای مردم  
 و ذلیل شود پس فکر کند اول آنکه انسان نزد جناب قدس الهی باید عزیز شود

# در مدّت غضب

۱۴۷

غیر از مخلوق و ثانی آنکه جناب اقدس الهی در صورت تشقی غیظ و غضب  
بدن خود لیلش می کند و می بیند که بدانند که فردای قیامت در محشر خلا یون  
مظلوم در میان ظالم خواهد گرفت و انواع انتقام ها از او خواهند کشید  
که افضاح و ذلت و حقارت آن بهر اثب شئی از امر و زبانش نیست و اما غلبه  
علی پس است که پناه بخدا ببرد و بگوید یا عوذ بالله من الشیطان الرجیم اگر گناه  
باشد پیش بند اگر نشسته باشد دراز شود و اگر باینها چاره نشد وضو  
بگیرد و با غسل کند و این معالجه های عملی را حادیت بنویسد و اگر شده است  
و امیران معلوم است اما استعاده چون این از شیطان بعین میشود  
پس باید پناه از آن بخدا برد و اما نشستن و دراز شدن از برای آنست که  
قدر خود بشیر بدانند که از زمین مخلوق شده است و این تفرعن بان لا یست  
و اما وضو و غسل پس بجهت آنست که غضب از اتش است و حرارت غیر  
و اطفای حرارت و اتش باید میشود فصل دوم فی در معنای حق و کینه  
و سببش و معالجه آن بدانند که حق و کینه از تنایح غضبیت بعد است آنکه  
غضب بکنند بعد از هجرت غضب و عجز از تشقی در حال بر میگردد بباطن  
و در باطن محقق میشود و حقد میشود و معنای حقد آنست که این غضب  
کنند از آن شخصی که غضب بر آن کرده بسیار بدش میاید و متنفر میشود  
و همیشه این کینه در دلش می ماند و این از قیاس صفات نهمه است چنانچه  
حضرت رسول فرمودند که مؤمن کینه را نمیشناسد و موحد چندان میشود  
از صفات نهمه مانند حسد که آن کینه که در دل طرد باعث میشود  
بر آنکه تمنای زوال نعمت از آن شخص نماید و اگر نعمتی با او برسد هم می خورد  
مغمو میشود و اگر مصیبتی با او برسد خوشحال میشود و باعث هجران  
و قطیعت او و غیبت کردن او و سخره و استهزاء و او و سایر اذیت ها

## فصل دوم از باب سیم

و علاج این است که بهمان طور یکی با ان شخص سلوک میگرد قبل از این  
از دین داشت و تواضع و اختلاط و غیره بهما وضع رفقا نماید و اگر تو  
که علاوه بر این اکرام و احسان را در باره او زیاد نماید به جهت مجاهدت  
و شیطان فهو نور علی نور و این مقام حدیقین است و در حدیث  
نبوی و وارد شده است که فرمودند خبر بدیم شماها را به بهترین  
اخلاق اهل دنیا و آخرت و آن اینست که عفو نمائید از آنکسی که بر شما  
ستم کرده است و نیکی نمائید با آنکسی که شما بد کرده است و صله نما  
آنکسی که تو را قطع کرده است و چیزی بدید با آنکسی که توبه چیز بدید  
و در حدیث باقری فرمودند که پشمانی بر عفو کردن بهتر و اسان تر از  
پشمانی بر عقوبت است و در حدیث معتبر وارد شده است که هر کس  
که یکی از اب بردست حضرت امام زین العابدین میریخت بر توبه از آن  
افتاد و سر مبارک آنحضرت را محروح کرد حضرت سر بالا کردند که نیک است  
گفت که حق تعالی میفرماید الكاظمين الغيظ فرمود خشم خود را فرو خوردم  
باز گفت که والعافين عن الناس فرمود که خدا از تو عفو کند که عفو  
کردم باز گفت والله يحب المحسنين فرمود برو که تو را از اد کردم از  
برای خدا و بروایت دیگر منقول است که کنیزی از کنیزان آنحضرت گناه  
داشت که در آن کاسه طعامی بود و از ترس بر نکش نزد شد  
حضرت فرمود برو که تو را از اد کردم از برای خدا و در هر روایت  
دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد غلامان آنحضرت  
قصد او کردند حضرت فرمود که بکن از پادشاه که آنچه از بد به پادشاه  
پوشیده است بیاورد از آنست که با فسبت میدهند پس روان  
شخصی کردند و فرمودند که آیا تو را حاجتی هست از مردی بخل شد

## در تعریف علم و کلام غیظ

۹۴

حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو عطا کردند آن مرد در آن  
 و بر کشت و فریاد میکرد که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی  
 و در روایت دیگر منقول است که شخصی از حضرت تراشید و داد حضرت  
 فرمود که ای جوان عقیده بسیار دشواری را خردی بر پیش دارم اگر من را  
 عقیده خواهی گفت نشنیده تو پروا نداری و اگر در آن عقیده حیران خواهی  
 ماند من بدترم از آنچه تو میکوشی و نیز مردی هست که شخصی با اینها  
 میکشید حضرت علف تا و نمیشدند املعون گفت که تو را میگویم حضرت فرمود  
 که منم از تو عفو میکنم و میگذرانم و نیز مردی است که روزی جمعی در  
 خانه آنحضرت محفل بودند غلام بر بالای که در تنور بود بیرون آورد و  
 خواست که بتجلیل بر سر سفره او بخوان از دستش افتاد و بر سر طفل  
 صغیر آنحضرت خورد و ان طفل کشته شد و مرد غلام متحیر و مضطرب  
 شد آن امام هماء چون اضطراب غلام را دید ندانستند نوعی این  
 علم را کردی مضطرب باش و متحیر مشو تو را از آدم و از روی  
 بشاشت طعام را بخصار خورانید بعد از آن بدفن طفل مشغول شد  
 و در روایت دیگر آنحضرت بر کواری جماعتی کشته شدند و شنیدند که  
 غیبت آنحضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اگر راست میگویند  
 خدا را بیامزد و اگر دروغ میگویند خدا شمارا بیامزد و بسند  
 مردی است که حضرت صادق علیه السلام از غلامان خود را یکی فرستاد  
 دیو پر کشت حضرت از عقبش بیرون آمدند و گفتند که خوابیده است و  
 پسرش نشنیدند بر باد رفتی که در دست داشتند و را بدارند تا بیدار  
 شد فرمودند که ای فلان والله که تو را نیستی که شبی روزی هر دو  
 خوابی شبی برای تو و روزی برای ما با بچه ها هر دو در میان

## باب چهارم در بیان حسد

حسد است که از نتیجه های حقد است چنانچه حقد از نتیجه های غضب است و در این دو فصل است فصل اول بدانکه حسد بدترین صفات ذمیه نفسا نیست و اول مصیبتی که حق تعالی را کردند مصیبت شیطان بود که باعث حسد بود و اباب و اخباریکه در حدیث آن وارد شده است بسیار است و در احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده از حضرت پیغمبر ص و ائمه اطهار که حسد ایمان را میفورد چنان اتش هیز را میفورد و پسند معتبر از حضرت رسول مر و نیست که حقد را بحضرت موسی وصیت فرمود که ای پسر عمران حسد بر مردم نگذیر اینچه عطا کرده ام ایشان از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها میفکن و نفس خود را از بی آنها مفریت بدن نه که کسی که حسد بر مردم میبرد دشمن نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای من است که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسی که چنین باشد حق را از دستم و از من نیست و از حضرت صادق مر و نیست که حضرت زلفان پیر خود را وصیت فرمود که حسد بر اسیر علامت است چون غایت شد غیبت میکند و چون حاضر شد قتل میکند و چون مصیبتی بهم رسیده است میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نباشد و معنای حسد آنست که زوال نعمت را از محسوس خواهد و اگر از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته یا این غبطه است که گاهی منافسه گویند چنانچه حق تعالی میفرماید و فی ذلک للنافس اللطافه و غبطه و منافسه اگر در امور دنیا باشد مباح است اگر در امور دینی و در صفات حسنه باشد مملوح و مستحب است چنانچه پسند معتبر از حضرت صادق منقول است که

## بیان مذمت حسد است

مؤمن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میرد و غبطه  
نمیکند و باید دانست که حسد از امراض عظیمه است که باعث بر خست  
دنیا و آخرت میشود و چون صاحب حسد از وال نعمت بران محسوب <sup>میشود</sup>  
هر کس را که در نعمتی میباشد از برده است از این که این نعمت را او چاره دارد  
و این ممکن نیست که نعمت خدا از هر کس بر طرف شود لهذا او همیشه از  
خلق بدخود و سر شکنج و محنت است و هم چنین صاحب حرصی که میخواهد  
جمع مالها علی المال و باقی باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا  
پسوگشته در عالم است و صاحب این خلق بدی پوسته با خلق در عمار  
است و این میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا این پوسته  
در تعب است و خسر دنیا و الآخرة و بدانکه آنچه مستفاد میشود از  
انخبار این است که اصل حسد داخل معاصی نیست و امکان ندارد  
که از آن مستفاد شود و آنچه مذموم است و باید اجتناب نمود  
اظهار آن بزبان یا سایر اعضا است چنانچه در حدیث نبوی وارد شد  
است که سر چهره است که احدی از آنها نجاستی میباشد همان بر بدن  
کمان بد و تطهیر کردن و حسد کردن و خواهم خبر داد از طریق استخوان  
از ریزد و وبال این ها هرگاه کمان برده اید بان کمان اعتماد ممکن  
و اگر تطهیر میکنی بکنر و التفات مکن و اگر حسد میکنی ظلم کن خلاصه  
از برای حسود مگر حالت هست اول آنکه از آدم موزی بدش <sup>بدش</sup>  
بالطبع و خوشش میباشد که بدی بان برسد و لیکن بمقتضای عقل  
که رجوع میکند بدش میباشد از نفس امتیاز خودش که چرخش <sup>بدش</sup>  
از رسیدن الم و بیک و از بیت بان موزی و ملازم میکند نفس  
خود شر او این حالت قطعاً داخل معاصی و گناهان نیست و بر



## فصل اول از باجهام

ان معاقبت نمیشود و داخل قدرت و اختیار نیست و میماند که اذیت  
 خوشحالی بیکدیگر بماند سید و اظهار میکند بدی سبب این نعمتی که بماند  
 در زبان یاد بر سایر جوارح و اعضاء و این قطعا محظور است و حرام است  
 و از جمله کبائر خواهد بود سیم آن است که در دل خود حسد میکند و متعلق  
 نمیکند خود را بر این حالت اتمامی افظ میکند جوارح و اعضای خود را  
 از طاعت کردن حسد و اظهار نمیکند از این زبان یاد دست یا مانند آن  
 و این قسم خالی از اشکال نیست و آنچه معلوم میشود از بعضی اخبار که  
 عقاب بر آن نیست و احوط و اولی آنست که مجاهده با نفس آثاره خود میکند  
 تا بتوفیق الهی مستخلص شود **فصل دوم در هفت استیباحه**  
 آن بدانکه استیباحه یا عداوت است بر آنکه خوشش غماید که دشمن خود  
 در نعمت و رفاهیت بدیند خوشش میاید که او را در مصیبت و بیگانه بدیند  
 یا آنکه سببش نکیر است یا نیکو که میدانند هرگاه بفلاون کس این نعمت بد  
 و خودش بفلاون مرتبه برسد بکبر و تفاخر غرض خواهد کرد آن محسوس بر حاتم  
 و این باب غبار و دین یا نیکه قنای زوال نعمت آن میکند یا آنکه حاسد  
 میشود که این محسوس بعد از آنکه بفلاون مرتبه برسد مزاحمت میکند بر امور  
 من و باعث تقویت منافع و اغراض من میشود یا آنکه حاسد ظاهر یا پنهان  
 و خوشش غماید که کسی مرتبه خودش برسد یا آنکه سبب حسد محسوس خائن نفس  
 است و علاج حسد و امر است یکی علمی و یکی عملی اما علمی پس آنست که بداند  
 حسد عین ضرر است بر حاسد در دنیا و در آخرت و ضرر بر محسوس ندارد  
 نه بحسب دنیا و نه بحسب آخرت بلکه شاید نفع او باشد پس این پیچاره حاسد  
 دشمن نفس خود را بداند و منت دشمن خود و این جامد در دنیا و آخرت  
 و مهمو و مغموم و دلگیر میباشد بعلت آنکه نعمتهای خدای تعالی را از او غصب

## در معالجه حسد است

مثلاً هی است و در آخرت معلوم پس خسر الدنیا والاخره خواهد بود  
 و اگر مکش کند اول زمین و آسمان و بخوانند نعمتیکه خدا بقای آن  
 بر محسود بخوانند مزایل بکنند نمیتواند و از برای محسود که دشمن خودش  
 است منفعت دینی دارد بعزت آنکه مظلوم است و منفعت دنیوی که  
 دشمن خودش همیشه در غصه و اطمینان باشد و اما معالجه عملی پس آنست که بر  
 ببند تقاضای حسد خودش چه چیز است از اقوال و افعال پس نگذارد که  
 نفس خود را که خندان بعمل بیاید و مثلاً اگر باعثش میشود حسد بر آنکه دشمن  
 و شتم و بهتان و غیبت نماید و او را در نفس خود را که مدح و ثنا و تعریف  
 و توصیف او کند و اگر حسد باعث میشود بر تکبر بر او نفس خود را و اداری  
 بر تواضع و اگر او را و اگر باعث میشود بر قطع احسان و انعام بر او و از سر  
 نماید بر خود که انعام و احسان بآید بر او نماید هم چنین محسود وقتیکه مثلاً  
 این امور از حسد نماید خلوص کیش او و پیش و انوقت حامد دشمن میگردد  
 محبت و دوستی که مثلاً بین طرفین حسد بر طرف میشود از ما این **باب**  
 پنجم در ربا و مذهب آن و سبب و علاج و اقسام و افراد آن و تحقیق  
 این امر و در چندین فصل میشود **فصل اول** در رفع و مدست ربا و حق  
 صادق از چندین کس که او خود حضرت رسول ص و این که ربه که آنحضرت فرمود که  
 اجتناب کنید از ربا باینکه آن شر است بخدا و امرائی نادر و رز قیامت  
 بجهان نام میخورد اندای کافر ای بدکار ای زبانی کار ثواب عجل تو را  
 شدک مزد تو باطل شد تو را در این روز بضرر نیست بر و مز خود را بطلد  
 از که کسیکه از برای او کار کرد و بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر  
 مرویست که حضرت در سال پنجاه فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق  
 امر میفرماید که بجهنم روند پس خطاب فرماید بآلات که بگو با تش که قدمهای

## باب پنجم و فصل اول در بیان

ایشان از آنسو زانکه ایشان بپای خود بمساجد می رفتند و روی ایشان را نسوزانند  
که وضو را تمام و کامل بجای آورده و دستهای ایشان را نسوزانند که بدعا  
بدین گاه من بر میدارم و زبان ایشان را نسوزانند که شبها قرآن میخوانند  
این خاوند جهنم بایشان گوید که ای اشعیا چه کرده اید با این اعمال مستحق  
جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا  
میگرددیم در این روزگار با کفند که من خود را از کسی بگردانم که کار از من برای  
او کرده اید و آنحضرت صادق مرویست که لطفان فرزند خود را وصیت  
کرد که مرا بکنند مرا مشرک علامت من چون آنهاست در عهد انبیا و شریک  
و همی منماید و در نزد مردم بجای میایستد و هر کار که میکنند توقع  
دارد که او را بر آن گذارند پس گفت و حضرت امام محمد باقر فرمود  
که کسی که بر پای مردم نماز گذارد او مشرک است و کسی که زکوة  
بر پای مردم دهد مشرک است و کسی که روزم بر پای مردم بگذرد  
مشرک است و کسی که حج بر پای مردم کند مشرک است و هر که خمر  
خدا را بر پای مردم کند مشرک است و خدا قبول نمیکند عمل او را بکنند  
و آنحضرت صادق فرمود که هر دینی مشرک است بدینستیکه هر که  
از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند  
مزدش بر خدا است و نیز از آنحضرت مروی است که فرمودند هر بنده  
که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نیک در روز قیامت  
مگر آنکه خدا بپس او را بر خلق ظاهر گرداند و در توحید دیگر فرمود که هر  
اندرکی از عمل خود را از برای خدا بگذارد خدا از آن بر خلق ظاهر  
سازد و کسی که بسیار از اعمال را با تعب بین و بیداری شبها بقصد  
مرا بکند البته عمل او را در نظر انجماست که ایشان را منظور دانسته است

# فصل در افسار باور جان

۵۵

و انکند نماید فصل دوم در افسار سر باور در جاثان بدانکه اقسام  
 سر با بسیار است و در اینجا اشاره به بعضی از افرادش میشود اول آنکه  
 ربا باصل ایمان و اسلام کند و صاحب این از منافقین است و شاید  
 از کفایت تر باشد و در جهنم مخلد است و همی سر با در اصول عبادت است  
 مانند صلوٰه و زکوٰه و حج و روزه و جهاد که این اعمال از برای خدا بجا آید  
 و اگر غلی بطبع بود و کسی بر او مظالم نمیشد و خوف از خلق و عذاب ایشان  
 نداشت بعمل نیامد و این نزدیک است به قسم اول و صاحب آن قریب است  
 به مرتبه کفر و از سابق اسان تر است و سیم ربا کردن در نوافل و مستحبها  
 و جماعت و این نیز از جمله محرمات است اما از سابق اسان تر است چهارم  
 ربا کردن در وصف عبادت مانند طول دادن رکوع و سجود و قرائت و  
 قنوت و از این قسم و گاهی ربا در اقوال میشود مانند ربا بوعظ و کلام نصیح  
 بلیغ و حفظ احادیث و قصص و حکایات از برای جلب قلوب مردم و گاهی  
 در افعال میشود و افعال گاه هست نبوی میشود مانند ربا بلباس خوب  
 و استعمال بوی خوش و نگاه داشتن خدام و غلام و کنیز و امثال آن و  
 اینها اگر بقصد اظهار تعفف از خلق و اظهار غنا و اظهار نعمت خدا و مانند  
 آن باشد خوب است و ممدوح است و اگر بقصد تکبر و تجبر و تفاخر و عجب  
 و علو منزلت باشد حرام و مذموم و گاهی قصد مرئی از ربا تمکین از  
 است مثل آنکه اظهار صلاح و تقدس و ورع میکند تا آنکه مردم بر  
 او اعتماد نمایند و امانت نزد او سپارند یا ولایت بر اموال و اوقاف  
 و اینها مباح و او اگر از غرض او اکل اموال مردم باشد و گاهی قصد او  
 بر باریافت است که عزیز و مکرم و محترم باشد نزد خلایق و گاه هست  
 زبانی باشد مثل آنکه باعث او بر عمل غیر رضای الهی باشد و گاه

خف

## فصل در نماز باب پنجم

خفی میشود و آن چند قسم است اول آنست که عمل را در خلأ و مثلاً  
بعل میباید اما آنکه در ملاء خوشه شر میباید و نشاطی و رغبتی بهم  
میرساند و در خلوت مست میشود و دوم آنست که عمل را در خلوت  
میکند اما خوشش میباید که مردم بر عالش مطلع شوند و خوشحال بشود  
و این اگر در ابتدای عمل قصدش محض رضای خدا باشد و بعد از ظهور  
آن عمل نزد مردم خوشش آمده افشا الله ضرر ندارد و گاه هست خود  
اظهار عمل خود نماید بقول صریح بعد از وقوع انجمن در خلوت مثل آنکه  
بگوید فلا نعمل را کردم و گاه هست اظهار از عمل بکنایه و افعال میباید  
مثل آنکه اظهار صفت کند و هموار حرف زنند و چرت زنند آنکه معلوم  
شود که این تبحر کرده و بخوابی کشیده و روزی گرفته و گاهی با خفی از  
سابق میشود که عمل را در خلوت میکند و کسیر بر او مطلع نمیکند و اظهار  
آن نمیکند و خوشش میباشد از اظهار آن و لیکن خوشترش میباید که مردم  
سبقت بسلام بر او نمایند و منتهای اعزاز و اکرام باو نمایند و سعی در  
خدمتگذاری او نمایند و اگر خلاف آن ببینند بسبب بر او شاق میشود و  
با پنجه معلوم میشود که عمل او ناقص است و در نظر او بود از انطاعاتیکه  
بعل او را بر او و اگر انطاعات از او صادر نمیشد این توقعات از  
صردم نمیمود و گاهی انسان ترجیح خلوت بر ملا میکند و عمل و بعضی  
این قسم را زیاد دانسته اند زیرا که اگر عمل او خالص بود و از برای محض  
رضای خدا بود چرا میبایست بر او تفاوت کند خلأ و ملاء و گاهی میباید  
میشود آن برای عمل خیر و متنبه میشود که قصد او خالص نیست و قصد  
او بر بالاست و میگوید چرا از حمت بکشم و متجمل تصدیع و مشقت بشوم  
و عمل من باطل و عاقل نشود و علاوه بر آن معاقبت بشوم و ترک میکند

## در اقسام اعمال برپا است

اعمال را و اینها را از اقسام برپا دانسته اند زیرا که شیطان منتهای سعی میکند که عمل را فاسد کند و بعد از آنکه اصل عمل ترک شد شیطان خوشحال میشود و میگوید مرا از رحمت خلوص کرده اید فصل است بر استیسا را و علاج آن بدانکه استیسا را لذت بردن از تعریف مردمان و فرار نمودن از آلام مذمت مردم و طمع داشتن در آنچه بیکه در دست مردم است پس علاج مرئی این است که تفکر نماید در عقوبت برپا و آنچه فوت میشود از او در دنیا از صلاح قلب و توفیق و اضطراب حال بسبب ملائطه کردن رضای مخلوق و آنچه متعرض آن میشود از عقوبت آخرت و رسوائی در محشر و آن اغراض فاسده و مطالب نیه که در نفس مستقر گردیده قلع نماید بتوسل چنان اقدس الهی و تفکر در قنای این نشأ فانی و بی اعتباری دنیا و مال و جاه و آنکه هیچکس بدون اعانت الهی قادر بر نفع آنکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و ثوابات الهی تا آنکه آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل و آسان و حقارتش بر او متکشف گردد و آنکه خود را حادث ببلد مخفی کردن عبادات و طاعات و اگر اینها همه فایده نکرده علاج او منصوص است همچون اعظم و فاروق اقوام که ترک همه دنیا است و الا با وجود حبه نیا در قلب انسان و انهماء بشهوان و لذات اخلاص در عمل مبسر نیست و مثال او مثال شخصی است که در برای درختی خستیده بود و میخواست مشغول شود و با حضور قلب عبادت نماید و در این اثناء طیوسر چند بر روی انداخته و شیدان و اوازها بلند کردند و این شخص از حضور قلب بازماند و در وقت و متوجه دفع ایشان شد و بچو مشغول شد باز جمع شدند و چند آنکه ایشان را امر اند فایده نمیکرد شخص ببرد و با و گفت ای برادر ترا این درخت خراب

## فصل ستر از باب پنجم

است از اینجا نور از خلاصی ممکن نیست اگر خلاصی و نجاتی درخت را بگویند  
چنین کرد و فارغ شد و همچنین ای نفس اگر خواهی عمل کن تا از شوائب پاک  
و مذهب جاه و غریب خالص باشد سعی نمائ که درخت محبت بسیار بشمار  
مرغان خواهشها و خیالات اندر دل خود بکن فان حب الله یاراس کل خطیب  
باب ششم در تکبر و ذم و قبح آن و انواع و اقسام و سبب و علاج آن  
و تحقیق این امور در چند فصل واقع میشود **فصل اول** در قبح و مذمت  
تکبر است بدانکه تکبر از بدترین صفات فیهما است و موجودی است  
دنیا و آخرت میشتی و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صابر شده  
است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد  
از سجده حضرت آدم و ملحق ابد شد و از حضرت صادق پویند  
از ادنای مراف الحاد فرمود که تکبر ادنای مراف الحاد است و در  
حدیث دیگر فرمود که کبر ردای خدا است یعنی مخصوص اوست هر که  
با خدا منازعه کند ردای او خدا زیاد کند بستی او را و از حضرت  
امام محمد باقر منقول است که عزت ردای خدا است و کبر از ارادت  
هر که چیزی از این دو صفت را بر خود بپندد خدا او را سز نکون در جهنم  
افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که داخل بهشت میشود که در دل  
او بقدر سبکبختی ذره از کبر باشد و از حضرت صادق منقول است  
که در جهنم وادی هست برای متکبران که از اسقیر میگویند شکا  
کرد حق تعالی از سبای کرمی خود و سؤال کرد در خصی نفس کشیدند  
پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سبخت و در حدیث دیگر فرمود که  
حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه های ریزه  
خواهد کرد که یا مال خدا بقی باشند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود

# در تکبر است

در سر وایت دیگر فرمود که هیچ بندۀ نیست مگر آنکه در هر شریجی  
 هست و ملکی او را در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملات پرده  
 میزند که پست شو خدا تو را پست کند پس بوی مستی نزد خود از هر کس عظم تر  
 و در پرده مردم از هر کس حقیر تر است و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا او  
 بلند میکند و آن ملات باو میگوید که بلند شو خدا تو را بلند گرداند پس او بوی  
 حقیر ترین مردم است از نفس خود و رفیع ترین خلق است و پرده های  
 فصل دوم در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ دانستن  
 و اظهار کبر پا و عظمت کردن و بزرگ را بر خود دستن است و این انواع و اقسام  
 دارد یک نوعش تکبر بر جناب اقدس الهی است چنانکه فرعون و غرور بودند  
 و سایر آنها اینکه از بندگی خدا انکس می نمایند و بکنوش تکبر از تابع شدن انبیا و اوصیا  
 و علما و اهل حق و تکبر از انقباد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعت  
 که حق تعالی ایشان را تفضیل داده است مثل آنها که متابعت انبیا و اوصیا و  
 اهل حق را نکردند و گاهی تکبر بر مردم و سایر خلق نماید و مردم را حقیر می شمارد  
 و خود را از دیگران بهتر بداند و این قسم گاهی بعلم میشود و گاهی بحسن و کمال  
 بحسن تقوی و گاهی بجمادیت و ورع و گاهی بحسب و نسب و گاهی بحال و مال  
 و گاهی بقوت و شوکت و انصار و اتباع مثل خانهای رفیع ساختن و بزرگ  
 اظهار زبایدی و جامهای نفیس پوشیدن و براسبان نفیس سوار شدن  
 و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقربان و فقر  
 و مساکین و مثل آنها که از مردم توقع تواضع و شکست می نمایند خود نسبت  
 بانبیا ترفع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خوا  
 عزت و رفعت داشته باشند و در راه رفعت و شستن و برخواستن و سایر هر چه  
 و سکنات ممکن و قار بر خود بندند و گردن کشی کنند و در مجالس بالا نشینند



## فصل دهم از باب ششم

طالبند و از اعمال چیز بیکه منافی و قار ایشان است با نمانند و اکثر این امور را  
 اخبار اهل بیت مستفاد میشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام و بیست که اعظم  
 افراد کبران است که سفاقت شهادی حقرا و حقیر شهادی مردم را پوسند  
 که سفیه شمرند حق کدام است فرمود که آن است که جاهل یا شیعی و طعن  
 کنی اهل حق را و در حدیث دیگر شخصی با شخص عرض نمود که من طعام بگو  
 میخورم و روی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام از پیش خود ببرم  
 ایاد را بپوشانم و بچشم حضرت فرمود که حیا و ملعون است که مردم را  
 حقیر داند و حقرا احوال شهادت را میگوید که من حقرا احوال شهادت را میگوید  
 تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که سبکه مردم را سهل شمارد و بتجرب و نراستی برایشان  
 گذارد و سنجبار و در روایت دیگر حضرت رسول فرمودند که در وقتیکه  
 امت من بتجرب راه روند و دستها را در راه رفته در آتش کشند و غلامان را  
 و روح خدمت ایشان کنند و جنات و نزار در میان ایشان بزم خواهند کرد  
 و بدفع بگرد بگو مشغول خواهند شد و بینند بگو و بیست از آنحضرت است که هر که  
 بنا کند بنائی از برای سهم و بر با حق تعالی در روز قیامت آن خانه را ناهضم  
 طبقه زمین طوق کند از آتش و در کربن او افکند و بعد از آن او را در جهنم  
 اندازند صحابه گفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بر با و سهم  
 فرمود که آنست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بزرگان  
 و نموی خود از آنکه کسی از روی جهل و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد  
 و در اینجا تکبر کند خدا او را از کائنات جهنم فرو برد و قرین فارون باشد در جهنم  
 که او را کسبست که تکبر و غیلا کرد و بسبب آن خدا او را در خانه آتش را بر زمین  
 فرو برد و هر که اختیار میکند با خدا منافعه کرده است در هر دو خدا و فرمود که  
 هر که بغی و طاول کند بر فقیه یا او را حقیر شمارد حق تعالی او را حشر نماید در روز

## در علاج تکبر است

قیامت بقدر هو و جرهار بپوشد اندام ناداخل جهنم شوق فصل بیستم  
 اسباب تکبر و علاج تکبر است بدانکه استیلا تکبر دو قسم است دینی و دنیوی و  
 دینی دو قسم است علم است و عمل و دنیوی پنج چیز است نسب است و مال  
 و قوت و مال و کثرت اعوان و انصار است پس اگر سبب تکبر او علم است بدان  
 که علم از برای عمل است و هر کس عمل را با علم خود نکند شیطان است و  
 علم او اینست که تکبر نکند و اگر سبب تکبر عمل باشد بدانکه عمل  
 بدون حسن عاقبت و خاتمه کار نمائید و شاید آنکس آتیکه برایشان تکبر بعمل  
 نموده عاقبتشان خیر باشد و عاقبت خودش بد باشد پس عالم عامل همیشه خوش  
 و تشویق از عاقبت و سوخا نه باید داشته باشد و هر کس احتمال بدهد که  
 به از خودش باشد و اگر تکبر او بنسب باشد باید فکر بکند که تکبر کردن بحال  
 غیر عین حق است و اگر آنکه حسن نسب را در خودش رزق باشد که چه فایده بحال  
 او کرده است بودن او از فضل و فضل غیر با زبیل بودن خودش و باید بداند  
 وجد حقیقی خود بشناسد که والد ماجد نزد پاک و نطفه منی نجس و جلد نجس  
 اعلامی او خاک ذلیل چنانچه در این شهر نرفته بد خلق انسان من طبع نجس  
 نسله من سلالة من ماء مهین و اگر تکبر او بحال باشد پس علاج او آنست که  
 بکمال تمام فرماید در قمح باطن خود از بول و غایط و خون و قمع و رطوبت  
 فضلی که اگر خودش مشاهده کند متنفّر میشود و آنکه شبانه روزی چند دفعه با  
 بیست الخا و شریف ببرد و فکر نماید که از کجا بیرون آمد از مخرج و قاز و راث  
 و در آن مکان غذای او چه بود و بعد از این چه خواهد شد و بجای خواهد رسید  
 و مجلس از اجاب او متحمل رؤیت و نمیتواند شد و اگر او را بدن طریقت  
 مشرک کند باید غسل کنند و اگر تکبر او بقوت باشد باید تا ممل نماید در آن  
 جلال و امراض و آفات و عاهاتیکه بر او مسلط شدند و آنکه خودش

## فصل هفتم از باب ششم

ضعیف تر از هر ضعیفی و اگر مکس از او چیزی بر دارد نمیتواند مستخلص  
 نماید و اگر پشته داخل دماغ او بشود یا مورچه داخل گوش او بشود عاجز میشود  
 و اگر خار در پای او برود عاجز میشود و اگر بکر و زرب بکند قوت یکساله از  
 او میرود و هر قوتی که داشته باشد زیاده از قوت خرد و فیا و شرب و کما  
 نمیشاید و اگر قوه منفعله داشته باشد بصفات بهائم فخر نمیکند و اگر تکبر  
 او بغنا و مال باشد یا با ناسع باشد باید بداند که این تکبر بستنجیز که خارج  
 از ذات انسانی است و این افعی انواع تکبر است که تکبر بکند چیزی که بهت و نصیحت  
 و کفار دارند و چیزی که در زمین بر دوش و بداند از چیزها عاریه است و هر قدر  
 از دست کسی میگیرند و بدست دیگری میدهند و بسند معتبر از حضرت امام  
 محمد باقر علیه السلام فرمودند عجبی است از متکبر فخر کند و حال آنکه از نطفه  
 خلق شده است در آخر جبهه و مردان کند بدو میشود و در میان این دو حال افتد  
 که با او چه میکنند و چه بر سر او میآید و حضرت امام فرمودند که عجبی است از  
 فرزندان آدم که اولش نطفه است و آخرش مردان کند بدو است و در میان  
 این دو حال ظرف قبول غایب است و با اینحال تکبر میکند و باید متکبر نیز  
 خود را نماید و بامر چند که موجب عکس است مثل دست نشستن بر  
 مجالس و صحبت داشتن با فقر و مساکین و ترک صحبت اغنیاء و متکبران هائی  
 مثل که منافی تکبر است چنانچه منقول است که کسی که از کبر ترسد یا خادم خود  
 بخورد و کوه سفند را بدست خود بد و شد حضرت صادق فرمودند که هر کس با خود  
 و اینپند کند و بر غلین خود پند نراند و چیزی که از بار خرد خود بخاند مردان کبر  
 میشود و باید متکبر بر این فکر نماید که تکبر نتیجه خلاف مقصود او میدهد زیرا  
 که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخیر محض صادق و وجدان معلوم شرع است  
 که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین خواهند و متواضعان عزیزترین

## در معجزاتی اسباب و علاج آن

خلفند باید تفکر نماید در اطوار و رفتار پیشوایان دین که چه گونه توبه  
و شکستگی می نمودند با وجود آنکه جامع اخلاق و جهل و صفات پسندیده بودند  
و اگر تکریر بیهوده لایق بود باینها البت و اونی بود **باب هفتم** در رفع عجب  
و مذمت آن و اسباب و علاج آن و تحقیق این امور در چندین فصل  
میشود **فصل اول** در مذمت و قبح آن بدانکه بدترین صفات نصیر  
عجالت و عمل خود را خوبانستن و خود را مقصّر ندانستن از حضرت امام  
موسوی مرویست که بیک از فرزندان خود فرمود که ای فرزندی بر تو یاد بجد  
و اهتمام و عبادت و پیروی من هرگز نفس خود را از حال تقصیر در  
عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان  
بدستیکه خدا را نمیتوان عبادت کرد بخوبیکه او سر او را عبادت است حضرت  
امام محمد باقر عجلای فرمود که ای جابر خدا هرگز تو را از نقص و تقصیر  
نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصّر و ناقصی و از حضرت امام عجلای  
منقول است که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد  
از آن قربانی کرد قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی اینست  
آن بود که آتش مهیاء و از او میسخت چون که قربانیش مقبول نشد **فصل**  
خود خطاب کرد که تقصیر هر از تو است و نقص از تو است و ناقصی  
عمل از تقصیر و کناه تو است پس خدا وصی موسی او فرمود که مذمتیکه  
نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو حضرت  
امام موسی فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی در آن عبادت در  
پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدستیکه بدان در هر عملها شکست  
در میان خود و خدا مقصّرند مگر کسیکه خدا او را معصوم گردانید با  
و از حضرت صادق منقول است که خدا میداند که کناه از برای مؤمنان

## فصل اول از باب هفتم

عجبت تر است و اگر نه این بود نمیکذاشت که هیچ مؤمنی بکنایه مبتلای شود  
 و از آنحضرت منقول است که گاه هست آدمی گناه میبکند و از آن گناه  
 و پشیمان میباشد و بعد از آن عمل خیری میکند و سرور و خوشحال شود  
 و از آن ندانم و پشیمانی باز میبندد پس اگر بر آنحال اول میبندد برای آن  
 بخت بود از خوشحالی که آخر بخت رسانید حضرت صادق فرمود که عالمی  
 بنزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چون است گفت کمی مثل من از نماز  
 او پرسند و حال آنکه من سالها است که عبادت میکنم پرسید که گریه تو  
 چون است گفت انقدر میکنم که اشک از رویم جاری میشود انعام گفت  
 که اگر خنده میکردی و ترسان بودی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد و  
 اعتقاد تو بعبادت شده است بدینستیکه عبادت که بران اعتماد داشته باشد  
 بالا میبرد و از امام محمد باقر منقول است که در کعبه داخل مسجد  
 شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و  
 فاسق صدق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده  
 بود و خود را از نیکار میدانست و این عجب در خاطر او بود و فاسق  
 در فکر که او خود بود و نادان و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان  
 خود و از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول فرمود که شیطانی  
 روزی نزد حضرت موسی آمد و کلایه بی رنگهای مختلف بر سر داشت  
 چون نزد حضرت رسید کلایه از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام  
 کرد حضرت موسی گفت تو کیستی گفت منم ابله پس فرمود که خدا خانه تو  
 از همه کس دور گرداند گفت آری ام تو را سلام کنم برای قرین بخت  
 که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلایه چیست که بر سر داری  
 گفت باین مهر بایم دلهای بی ادب را فرمود که بگو کدام گناه است که

# در مدح من عجیب است

چون فرزندانم مرتکب آن شود تو بر او مسلط و غالب بشوی و گفتی  
و قتی که از خود سراضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش را  
در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق علیه السلام خطاب نمود که ای داود  
بشارت ده گناهکاران را و تبرسان صدیقان را بشارت ده گناهکاران را  
که توبه ایشان را قبول بنمایم و گناه ایشان را عفو صبرمایم و تبرسان  
صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده را که من او را  
بقام حساب دارم و بعد از آن حساب او کنم هلاک میشود و فصلی است  
در معنای عجب و لغت های آن بدانکه عجب عبارت است از خوب  
دانستن عمل و از اعظم دانستن و اعتماد بر آن نمودن و از جمله اقا  
ان این است که باعث بزرگتر میشود و باعث بزرگتر میشود و  
حقیر شدن گناهان میشود و بذل جهد در تلافی گناه ها نمیکند و  
کام میکنند که امر زپده شد و طاعات خود را عظم بشمارد و منت  
بر پروردگار خود میکند از فکر و دقت نمیکند در اوقات طاعات خود از  
سر با عجب و مانند آن و هر کس تفقد و تفحص نمیکند از اوقات طاعات خود  
عمل آن ضایع و باطل است و عمل خالص است که باعث میشود عجب بر حاکم  
از عذاب و عقاب چنان بگذرد که الهی و این مدح است چنانچه فرمود و لا یأمن  
مکر الله الا القوم الخاسرون و باعث میشود عجب بر آنکه تعریف خود را بکند  
و این از جمله خصایص است و باعث میشود بر توبه استفاده و استعاضه و توبه  
در عبادات و طاعات است و فصلی است در ابتداء علاج عجب بدانکه  
گاه سبب عجب همان است که در بزرگتر مذکور شد میشود و علاج آن همان  
علاجی است که در بزرگتر مذکور شد و گاه است عجب باقوال و افعال و  
اعمال و احوال خود نماید و اسباب این عجب جهل محض و مخفی جهل است

# فصل سیم از باب هفتم

و علاج ان بعلم است مثلاً انسان یا عجب میکند یا فعال خود که اختیار  
 او نباشد یا با فعال خود که اختیار او باشد و قسم اول واضح الفساد و  
 بدیهی القبح است زیرا که چیزی که اختیاری او نباشد معنی ندارد که عجب یا  
 بکند مثل صحت اعضا و ملائت جوارح و مانند آن ها و قسم ثانی که اختیار  
 او باشد مثل معرفت و تقوی و عبادت و سایر اعمال صالحه است پس باید  
 فکر کند و تأمل نماید که سبب عجب باین مراتب اگر از حیثیتیه که معلوم او  
 شد که این افعال از قوت و قدرت خود بدین ملک و اعانت جناب اقدس  
 الهی صادر شده پس این چهل محض است زیرا که مجموع این اعضا و جوارح  
 آلات و قدرت مخلوق خداست و نعمتهای جناب اقدس الهی است پس چگونه  
 عجب میکند چیزی که از خودش نباشد و اگر عجب از این راه است که  
 خودش سبب قریب شده و محل از برای طاعات شده باید فکر نماید که این  
 قوت و آلات و اعضا و جوارح و سایر اسباب که با آنها این اعمال را بعمل  
 آورد از کجاست و بعد از آنکه دانست که اینها از جمله نعمتهای جناب اقدس  
 الهی است پس او را از تفضلات پروردگار پر او بدون و سپیده و استحقاق  
 پس میبایست عجب نکند بخود و تفضل جناب اقدس الهی که چگونه بر او  
 انعام فرمود بدون استحقاق و اگر گمان کند که چون من محبت جناب اقدس  
 الهی را داشتم باین سبب مرا توفیق عبادت و طاعت داد بایست فکر  
 بکند که این محبتی که ادعا میکند نیز از جمله نعمتهای الهی است که تفضل بر  
 او کرده بدین استحقاق پس تعجب نکند از کرم وجود او پس هیچ معنی ندارد  
 که عابد بعبادت خود و عالم بعلم خود و صالح بصلاح خود و مال دار بخود  
 و قوی بقوت خود نماید بعلت آنکه مجموع این امور از تفضلات الهی است  
 مشغول بشود در ذکر و شکر او و باز بداند که این شکر نعمت اخیری است که شکر

## در علاج عجب است

شکرت بگو میباشد هکذا انا انکه بدانند که خودش عاجز و فاضل است در این دنیا  
 باب هفتم در قبح و مذمت دنیا و معنای دنیا و آخرت و اسباب عجب دنیا  
 و علاج آن و بعضی تمیلات در این باب و این امور در چندین فصل متصاع  
 میشود فصل اول در بیان مذمت دنیا است بدانکه قبح و مذمت دنیا  
 از برای هر کس که اندک عقل و شعور داشته باشد ظاهر و هویدا است لیکن  
 چون شیطان و نفس اماره و هوس و ارامشین ساخته در قضاها و عقل و  
 مشاء را از ملاحظه قبایح آن صرف نموده لهذا عقلا محتاج شد به تنبیهات  
 و مواظط و نصایح سیما مواظط و نصایحی که از مقرران رب الارباب و  
 مطلقان دنیا طلاقاً لا رجوع فيه وارد شده است حضرت صادق فرمودند  
 که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه  
 را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دل‌های شما چندان  
 شریقی از لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر فرمود که هیچ  
 خلقی معین و ناصر برین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود  
 که علامت رغبت بتوابع آخرت ترک زینتهای دنیا است بدستیکه زهد  
 در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای اینکس قسمت فرموده است پس کسی غبن  
 دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق فرمود  
 که روزی حضرت رسول مجزون از خانه بیرون آمدند ملکی بر آنحضرت نازل  
 شد و کلیدهای خزاین و کنجهای زمین را برای آنحضرت آورد و گفت  
 ای محمد این کلید کنجهای دنیا است پروردگار من میفرماید که بکشایند  
 های دنیا را و آنچه خواهی بردار از مرتبه تو نوزدها چیزی کم نمیشود حضرت  
 فرمود دنیا خانه کسیست که در آخرت خانه نداشت باشد و از برای  
 دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت که بحق خدا و ملک



## فصل اول از باب هشتم در معرفت

که تو را راستی فرستاده است که همین سخن را از ملک شنیدی که در این  
چهارم میگفت در هنگامیکه کلید هارا بمن میداد و در حدیث دیگر  
فرمود که حضرت رسول اکن شتند بر بن غاله مرده کوشش بریده که در دنیا  
افتاده بود پس با صحابه خود فرمود که این بن غاله بچند ارزند که نهند اگر زنده  
بود بیکد هر سخن از زبده حضرت فرمود که بحقان پروردگار که جان  
من در دست او است که دنیا خواست را نخواست و خدا از این بن غاله نرود  
صاحبش و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس طلب حق از راه نکرده است  
بهتر از راه ترک دنیا و فرمود که هر ایمانی که بپایا بید شتاب و حرام است لذت  
ایمان بر شما نازد هر روز دنیا نورزید و فرمود که هر کاه مؤمن خود را از  
محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی  
الهی را میباید و او نزد اهل دنیا چنان است که کو باد بوانه شده است  
و عقش مخلوط شده است و لیکن نه چنین است بلکه شیرین محبت الهی  
با دل و مخلوط شده است و باین سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود  
که دلی که از محبت دنیا و کدورتها صاف و خالص شد زمین بران  
دل تنگ میشود تا میل بایمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و  
از حضرت صادق منقول است که حق تعالی حضرت موسی و حمی نمود  
که ای موسی دل خود را بدینا حایل مگردان مثل میل کردن ظالمان  
و دوستداران دنیا را مانند دوستی که کسی که دنیا را از پدر و مادر  
خود اخذ کند موسی اگر تو را بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غنا  
خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی بپشتی بگر در خیر است و  
طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را باین احتیاج نداری و  
دیدن خود را میفکن بسوی هر که فریب دنیا خورده است که او را

# در دمنّت دنیا

بگوید که از اندام و بدن بدستیکه هر فتنه ابتدای آن محبت دنیا است  
 و از روی مکن حال کسیر که مال بسیار دارد که با بسیار مال بیستگی کنه  
 میباشد بسبب حقوق واجب که خدا بر مال دارد و از روی مکن حال کسیر  
 که مردمان از او راضیند تا ندانی که خدا از آن راضی است و از روی مکن  
 کسیر که مردم اطاعت او مینمایند بدستیکه اطاعت کردن مردم او را  
 و متابعت او نمودن بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعت آنست و  
 حضرت امام رضا فرمود که عیسی مریم و یونس فرمود که ای نبی  
 از رده میباشد بر آنچه از دنیا میثاق میشود چنانچه اهل دنیا از  
 نمیشاوند از فوت دین خود اگر دنیا ای ایشان سالم باشد و حضرت امیر  
 فرمود که چه گویم در وصف خانه که اولش مشقت و عذاب است و آخرش  
 نیستی و فنا است و در جلالتش حشا است و در جلالش عقاب است و هر  
 غنی میشود در آن مفتون است و هر که محتاج میشود محزون است و هر  
 از برای او سعی میکنند بدتش نمایند و هر که ترکش میکنند رویا و  
 میاورد و هر که خواهد از احوال او عبرت گیرد و بینا شود او را عیوب  
 خود بینا میکند و اندک سیکه بر غبت بسوی آن نظر نماید کورش میکند  
 شیخ صدوق روایت کرده است که چون حضرت رسول از سفری <sup>جمع</sup> بر میگشت  
 میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه تشریف میبردند و متوجه میآمدند  
 و بعد از آن بخانه زنان خود میفرستاد پس در بعضی از سفرهای آنحضرت  
 حضرت فاطمه دو دست مرغ و قلاده و دو کوشواره از نقره ساختند  
 و پرده بر در خانه او بچند چوب حضرت مرا بعت فرمودند بخانه فاطمه  
 داخل شدند و بحاجه بر در خانه توقف نمودند تا حال را مشاهده <sup>فرمودند</sup>  
 غضبناک پیر و نرفتند و مسجد را آمدند و نیز در منبر نشستند <sup>حضرت</sup>

## فصل اول از باب هشتم

فاطمه گمان بردند که برای آنها حضرت رسول <sup>چنین</sup> غضبناکند پس کردند  
بند و دست و پنجه و گوشوارها را کردند و پرده را کشیدند و همه را بزرگ  
حضرت فرستادند و با شخصیکه آنها را برد گفتند که بگو که دخترش  
سلام میرساند و میگوید که آنها را در راه خدا بدید چون نزد آنحضرت  
آمدند مشورتیه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد و فاطمه از  
محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا بر این پیشتر میبوی خدا  
دنیا کا فریاد شریقی از اینها دین برخواستند و بخانه حضرت فاطمه  
داخل شدند و بنیز و پیستند که روزی حضرت امیر در بعضی از اینهای  
بیلی در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند تاگاه زنی پیدا  
شد در غایت حسن و جمال و گفت ای فرزندان ابوطالب اگر مرا تزویج نمائی  
تو را غنی میکنم از این مشقت و تو را دلالت میکنم بکجهای زمین  
و تازنده باشی پادشاهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت  
نام من دنیا حضرت فرمود که بر کرد و شوهری غیر از من طلب کن که تو را  
در من بهر نیست باز مشغول ببل رفتن شدند و در جد <sup>مستقل</sup>  
و ابر شده است که حقتعالی و حق فرمودید بنا که بتعب اندازد کسیر که تو را  
خدمت کند و خدمت کن کسیر که تو را ترک کند و فرمود که رغبت در  
دنیا موجب بسپار و خزن و اندوه است و زهد در دنیا موجب راحت است  
و بد است حضرت امام محمد باقر فرمود که مثل کسیر که در این جمع دنیا مثل  
کرم اینم است که هر چند بخود اینم بیشتر میکنند راه در پیش <sup>قبضه</sup> و بیشتر  
و خلاصیتش مشکلتر است تا بعد بکه در اینان از غم <sup>مهر</sup> و حضرت <sup>ع</sup>  
فرمود که حضرت لقمان فرزند را چندی خود فرمود که ای فرزند مرا  
اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند تا همانند و نیز

## در مدقت دنیا است

که برای ایشان جمع میکردند و بدستیکه بنده مشروطی که بیکایچند  
 قور امر کرده اند و مزدی بر آنها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را  
 تمام کن و مزد خود را بکبر و مباحش در این دنیا از بابت کوفسند که در وقت  
 سبزی بهفتند و بخورد تا فریاد شود و او را بکشند و هلاکش در فرجه آن باشد  
 و لیکن دنیا بمنزله پلی بدان که برنجری بسته باشند که از آن پل گذری و از آن  
 گذری و هرگز بسوی آن برنگردی چهار اخطار بکنار و عارشان منکن  
 بدستیکه قور امر با بادانی آن نکرده اند و بدانکه فرچون نزد حقیقتا  
 میایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوایت که در چه چیز  
 انرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز انرا فانی کردی و از مال که انرا  
 کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهابت شو از برای جواب و محزون  
 مباحش بر آنچه از تو فوت میشود از دنیا بدستیکه اندک دنیا بقا نماند  
 و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس قهقهه آخرت خود را بکبر و معنی کن  
 در بندگی و پرده غفلت را از روی بکشا و خود را در معرض نیک و  
 احسانهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را ناز کن و تا  
 فارغی در عمل و عبادت معنی کن پیش از آنکه اجل رویت و او بر و  
 قضا های الهی بر تو ظاهر شود و مرگ همان تو و آنچه ابراهه داری  
 حایل گردد و حضرت امام رضا فرمودند که مثل دنیا مثل آب شور در پاست  
 که هر چند آدمی بیشتر بخورد تشنه تر میشود تا هنگامیکه او را بکشد  
 و حضرت صادق فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین نوشته است  
 که مثل دنیا مثل ماز کشنده است که پیشش در نهایت نوری و ملائمت  
 و شکش پراست از زهر کشنده عاقل از زهرش خدیه نمیناید و طفل  
 نادان بزهری خط و خالش میل میکند و بان بازی میکند و حضرت

## فصل اول از باب هشتم

امام موسی کاظم فرمود که دنیا از برای حضرت عیسی امتثال شد در صورتی  
 زن از روی حضرت از آن پرسید که چند شوهر گرفته گفت بسیار پرسید که هر  
 تو اطلاق کنند گفت نه هر را گشتم فرمود که وای بر حال شوهرهای باقی  
 مانده است چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده است و در آخر  
 دیگر فرمود که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند من باید در این دنیا  
 عمیق و گرویده بسیاد در این دریای غرق شده اند پس باید کشتی تو در این دنیا تقو  
 و پرهنر کاری باشد و آنچه در این کشتی پر کنی از توشه و محتاج ایمان اعمال  
 صالحه باشد و بادیان آن تو گل باشد که بدون تو گل بر خدا آن کشتی برآید و در  
 و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد و آن حضرت  
 رسول ص روی است که فرمود مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی  
 تناول نماید که در هنگام خوردن لذیذ است و بچو معده سرسبز منتهی شود  
 میشود و هر چند طعام لذیذ تو چرب و شیرین تراست بعد فو عیش بدو تو قوی  
 تو است و از آن مفسد خوردن بدتر است و در دهر عالم بر اکلش بدتر است  
 میشود همچنین اگر دنیا را بخند بدتر و بدتر از آن متصرف میشود در هنگام  
 مردن که وقت دفع آنست بیک و ضررش بدتر ظاهر میشود با مانند خانه  
 که در نزد بران زنند هر چند محتاج آن خانه بدتر و نفیس تر است حسرت حاصل  
 بدتر است و همچنین در نزد اجل که بر خانه مال چند از دنیا بدتر  
 جمع کرده است الم مفارقتش شد بدتر و صعب تر است و لا فو الا بالله  
**فصل دوم در بیان معنای دنیا است و فرق مابین دنیا و آخرت بدانکه**  
 اکثر خلق معنای دنیا و آخرت را نفهمیده اند و بعض اموریکه مذکور نیست  
 مثل مال و جاه و خدم و حشم و مانند آن خیال کردند که از دنیا است و مانند  
 کردند و حال آنکه چنان نیست و گمان کردند که بدو بر زن و بدو پیشین و بدو

## فصل دوم در معنای دنیا است

جای بد نشستن آخرت است و حال آنکه گاه است عین دنیا باشد و بعضی  
چنین دانسته اند که دنیا عبارت از نشأ دنیوی که ماقبل از موت است  
و آخرت عبارت از نشأ الخروی که مابعد از موت باشد و این محض  
و اشتباه محض است زیرا که طاعات و عبادات و اعمال حسنه و محاسن  
اخلاق در این نشأ دنیوی تحصیل میشود و باین جهت حضرت فرمودند نعم  
العون علی الآخرة الدنیا بلکه دنیای مدعوم عبارت است از هر چیزی که  
باعث بعد و دوام از خدا میشود هر چند که ناز و روزه و جهاد و حج و  
انفاق و تصقت باشد و مانند آن هرگاه مقصودش از این امور رضا  
الهی نباشد و هر چیزی که باعث قرب رضای الهی میشود آن عین آخرت است  
هر چند که مال و خدم و حشم و خانه‌های وسیع و زلفای خوب باشد اگر مقصودش  
از اینها رضای الهی باشد خلاصه مدار بر نیت است و مراد است که حضرت  
المؤمنین شنیدند شخصی مدعی دنیا میگردید فرمودند که ای مدعی دنیای  
که فریفته او گردیده و بازی از او خورده آیا فریشت را میبخش و بعد از آن  
میکنی دنیا میتوانی که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بران جور ااثاث  
کردی تو را غافل گردانید از احوال خود و بی چیز تو را فریب داد و چگونه  
تو را فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان  
بتو نمود و بخوابگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود و چه بسیار  
بیماران را متوجه معالجه ایشان شدی و بدین خود بیمار داری ایشان را  
و برای ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکرد  
و اشفاق و مهرتانی تو هیچ نفع با ایشان بخشید و چند آنکه حیل کردی و طلب  
خود فرمودی و چند آنکه سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رساند و انستی کرد  
پس دنیا چون تو را فریب داده است و حال آنکه حال آن بیمار را مثلی بر تو

## فصل دهم و بیست و نهم در باب هشتم

حال تو که دانی که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی و از نفع نکردن چاره  
و تدبیر تو بر حال خود بیند که هر چه بد در او مردن خود را بیاید او تری و شکست  
دنیا نیکو خانه است برای کسی که بپند های انرا بپوشد و خانه عاقبتی است  
برای کسی که در احوال تدبیر نماید و بفهمد و خانه توانگری است برای کسی که  
توشه اخوت خود را از آن بالا ببرد و محل تنبیه و آگاهی است برای  
کسی که از اوضاع آن پند ببرد و دنیا محل بیغیران خداست و وحی های  
الهی در اینجا نازل گردیده و ملائکه حق تعالی در این خانه عبادت کرده اند  
و دوستان خدا در این نشا خدا را پرستید اند و بر تبه محبت یافتند و در راه  
و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگریها کرده اند و باعمال خود در جهنم امانتی  
خریده اند و بهشت را بسوی سوداها های خود برده اند پس کی مذمت  
دنیا میتوان کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جذباتی خود خبر میدهند و  
با او از بلند ندای نسبتی و فانی خود در میان مردم میزنند و بدیهیای  
خود را و اهلیش را برای مردم بزبان حال بیان میکنند و بیلاها و دریاها  
و مشقنها بخود بلای اخوت را برای مردم مثال میزنند و بلندها و شاد و بیخا  
خود پیشها و مراحت های آخرت را بر مردم می شناسانند و ایشانرا مشتاقانها  
میکرد اند پس هر کسی را بجاییت میدارد و با ملامت بصیبت و محنت  
میاندارد و گاه امید و ابر میگرداند و گاه میترساند و گاهی خود را بنیاید  
و گاهی جز میفرماید پس جمعی که بپند های انرا نشنیده اند و از موعظه  
ان آگاه نگردیده اند در روز ندامت و حسرت انرا مذمت خواهند کرد  
و گروهی که از آن پند ها گرفته اند و از آن توشه ها بر داشته اند در روز  
قیامت انرا مدح خواهند کرد و بر آنکه آنچه دنیا بیاید ایشان را و در آن  
متذکر و آگاه شدند و آنچه از فنا و نیستی و بدیهیای خود با ایشان گفت

## در معنادنیا و غنا و فقر است

با و سر کردند و تصدیق او نمودند و از موعظه های او پند گرفتند و فایده  
 ها بردند و حضرت سید الساجدین در صحیفه میفرماید که خداوند مرا  
 عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان  
 گردد و متابعت او نمایم بزودت قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق  
 غضب و عقاب تو گردم و دعا های حضرت پیغمبر و ائمه در طلب برکت  
 عمر و رزق بسیار است **فصل سیم** در حال مال و غنا و فقر است بدانکه  
 قاعده کلی و میزان اصلی همان است که سابقاً ذکر شد که هر چیزی که با  
 قرب بخدا میشود از عین آخرت است هر چند که مال و غنا باشد و  
 و چیزی که باعث بُعد از خدا و غافل شدن از خدا میشود از عین پنا است  
 و مذموم هر چند که فقر و بیچارگی باشد و این میزان کلی است در هاست این  
 امور حق و باطل و دنیا و آخرت باین تمایز میشود و مال و جنبه دارد  
 آخرت و دنیا و در بسیاری اوقات مشتبه بهم دیگر میشوند و گاه است  
 مال باعث بر خیزدن دنیا و آخرت میشود و گاه است باعث خسارت دنیا و  
 آخرت میشود و باین دو جهت است این اخبار در مدح مال و در مذمت  
 آن وارد شده است و این مدح که در آیات و اخبار بر حج و تصدق و انفاق  
 و بذل و کرم و جهاد وارد شده است مجموع مدح مال است و این است  
 و اخباری که بر مذمت بخل و تحامد و تکاثر و تفاخر و عداوت حق  
 و خمس و زکوة وارد شده است با لاطره بر میگردد بدلت مال و حضرت  
 رسول ص میفرماید که چه نیکو با و زیست بر هر کاری خدا توانگر است  
 غنا و حضرت صادق فرمود که چیزی نیست در کسی که نخواهد که مال از  
 حلال جمع نماید که روی خود را از منزلت متوال نگاه دارد و قرض خود را  
 ادا نماید و ارجام و خوششان خود را اعانت کند و فرمود که چه نیکو با و



## فصل سیم از باب هشتم

است دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق ع مرویست که فرمود  
 محمد بن اسکندر روزی پیرم بر خورد در بعضی اطراف مدینه  
 در ساعت شبناک می و آنحضرت مرطوب و منکب بر بودند و تکیه بر دو  
 غلام سپا کرده بودند و در خاطر گذرانید که سبحان الله مردی سپا از پیرم  
 قریش در این ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا میکند میروم که او  
 موعظه کنم پس گفت نزدیک آمد و سلام کردم جواب فرمود و عرق  
 از آنحضرت بر چپت گفتم تو یی از پیران قریش در چنین وقتی با چنین  
 حالی بطلب دنیا بیرون آمدی اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد  
 حضرت فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود  
 که بطاعتی از طاعت الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از  
 تو و از دیگران مستغنی میکنم من وقتی باید از مرگ بترسم که در محبت  
 الهی باشم پس گفت راست میفرمائی من خواستم تو را موعظه کنم تو میفرموی  
 کردی و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع به بیگانه میگفت  
 و زمینها آباد میکرد و رسول خدا ص هستند خرم را بدهان میبرد و تر  
 میکرد و در زمین میگشت همان ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین ع  
 هزار بنده از گدایان خود ازا د فرمود و حضرت رسول ص فرمودند که عبادت  
 هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب جلال است و حضرت امام محمد  
 باقر ع فرمود که هر که طالب دنیا میکند برای اینکه محتاج بسؤال نباشد  
 و بر اهل خود تو معده نماید و مهربانی به مساکین بکند در روز قیامت  
 که مبعوث شود در کوه مانند شب چهارده باشد و حضرت صادق ع از  
 احوال شخصی سؤال فرمود گفتند پریشان است فرمود که در چه کاری  
 مشغول است گفتند که در خانه مشغول عبادت است فرمود که قوتش از

## در حال مال و غنا و فقر است

کجا است گفتند که برادران مؤمنش با و میسرسانند فرمود که ایها انیکه او  
 را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت  
 میکند و از اسبابین سالم و پست که گفت بخدایت حضرت صادق ع فرم  
 و انحضرت از احوال عمر بن مسلم استوال فرمودی گفت صالح است و خوب است  
 اما ترات تجارت کرده است حضرت سر مرتبه فرمود ندکه کارش سلطان  
 مکر نمیداند که حضرت رسول تجارت فرمود قافله از شام آمده بود  
 متاع ایشان را خرید و انقدر نفع بهم رسید که قرض خود را داد و فرمود  
 خودشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانیکه غافل نمیکردند ایشان را  
 تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلو و ادای زکوة و اخبار در این باب  
 بسبب است و همچنین در مذهب عال حضرت میفرماید انما اموالکم  
 و اولادکم فتنه و در برابر دیگر فرمودند یا ایها الذین امنوا لا تلهکم  
 اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم  
 الخاسرون یعنی اگر در مؤمنان باز نماند شهاها را اموال و اولاد خود  
 از ذکر خدا که هر کس را باز میدارد از ذکر خدا خاسر خواهد بود و حضرت  
 رسول ص فرمود ندکه محبت داشتن مال و شرف و پاد نفاق را چنانچه  
 میرو پاند اب سبز پرا و خلاصه کلام که گاه است مال و میل و مقصودهای  
 صحیح میشود و گاه است بعکس و مانند آن مانند افی است که تم فائل  
 دارد و تریاق نافع و بایست از ستم و اجتناب کرد تریاق او را طلبید  
 فواید مال منقسم بدنیوی و اخروی میشود و فواید دنیوی معلوم است  
 و فواید اخروی آن بر سه قسم است قسم اول آنست که بمصرف خود برساند  
 و بدان استعانت بخود بر عبادات و طاعات و حج و زیارت و مانند  
 آن و قسم ثانی که بمصرف غیر برساند مانند تو معبر بر اهل و عیال و

## فصل سیم از باب هشتم

مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین و در هر باب باید حد و سطر را رعایت  
 کرد که انقدر بفقرا ندهد که خود محتاج بشود و زیاده از قدر ضرورت  
 و احتیاج خود هم نگاه ندارد و آنچه را نگاه دارد هم تعلق بان نداشته باشد  
 و روز بخورد را منحصر بان نداند و آنچه از برای خود صرف کند بر عیال  
 تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ نخورد و بخوراند بمؤمنان و جامه های  
 نفیس نبپوشد و بپوشاند اما بقدریکه بجد اسراف نرشد و اگر قدری از  
 مال داشته باشد که بان طعام لذیذ نمیتواند بخورد و فقرا را محتاج باشد  
 و خود بتعلیل قناعت کند و زیادتی را با دحام خود و فقرا بدهد یا بشار  
 کرده است و ایشان را در جبهه مقربان است و در این مقام نفس و شیطان  
 کولهای بسیار میزنند مثلاً کسی که همیشه خود را باین نحو عادت داده است  
 که بخوراک جزئی و ملبوس جزئی قناعت کرده است و زیادتی ایشان کرده است  
 و بذل نموده است گاه است که او را دعوت نمایند بطعام گاه لذیذ و طعام  
 خوب بامیکنند و گاه است که لباس را بر میدارد و بر طبلخ میریزد که ضایع شود  
 و لذت نداشته باشد و گاه است که کسی لباس فاخر از برای او هدیه بیاورد  
 که بپوشد از آن نمیپوشد و اگر بپوشد از ضایع میکند برب و مانند آن و بسیار  
 شاق بر او هست که آن طعام را نخورد و آن لباس را بپوشد یقین داند که این طعام  
 خالصی و تسویلات نفس امّاره و شیطان لعین است و زیاده در انجام  
 این است که مجاهده نفس امّاره نماید و آن خوراک و لقمه های لذیذ نخورد  
 و اظهار خوشحالی و شکر نماید و آن لباس را بپوشد و سرق عادت نموده باشد  
 و متابعت هوی و نفس و شیطان نکند و قسم ثالث از فوائد اخروی  
 انیسست که مال را صرف بخیرات عامه نماید مانند بنای مساجد و مدارس  
 و پل و سراط و حفر یار و انهار و اوقاف و خیرات و مانند آن و اینچنین



## فصل بیست و نهم از باب هشتم

خدا پس آن خسران است چنانچه مضمون آیه شریفه لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون  
 شاهد بر این است و آن حضرت عیسیٰ مرویست که فرمودند در مال ستر  
 افست هست تحصیل نمودن آن از غیر مگر حلال عرض کردند که اگر از غیر  
 حلال تحصیل نماید فرمودند که هر وقت میشود در غیر موقع عرض کردند  
 که اگر در موقع خود صرف شود فرمودند که باز میدارید و باز از خدا و آن  
 کلام شریف جامع و نافع است و هر کس از این تکرار افست خاطر جمع است  
 از افات مال خلاص شد خلاصه باید صاحب مال محافظت بر امور چند نماید  
 اول آنکه بداند که مقصود از مال رفع حاجت و کارسازی است پس مقصد  
 از آن باشد رفع احتیاج و کارسازی دقیق آنکه مراعات نماید راه خدا  
 آن و احتیاج نماید از محرمات و از شبهات بهتر آنکه مراعات نماید  
 جهت خرج و بجد و بسط خرج نماید و اسراف و تقطیر نماید چنانچه حق  
 میفرماید و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلک قوام  
 چهارم آنکه مالیکه از راه حلال تحصیل نمود در موقع خود صرف نماید  
 و بموقع صرف نماید و نیجه اینست که ثبوت خود را در تحصیل و خرج  
 و اتفاق آن خالص نماید و غرض او صحیح باشد فصل چهارم در بیان  
 مدح و مذمت فقر است بدانکه در مدح و ذم فقر احادیث چند  
 وارد شده است و از باب سابق نیز فی الجمله معلوم شد و در حدیث  
 نبوی وارد شده است الفقر سواد الوجه فی الدار یعنی فقر باعث  
 رویا می باشد در دنیا و دنیا آخرت و در حدیث دیگر فرموده که  
الفقر ان یكون کفرا یعنی نزدیکی است که فقر بجد کفر برساند و در  
 حدیث دیگر فرمود الفقر فخری یعنی فقر فخر من است پس مبیایست و نیست

# در بیان مدح و مذمت فقرست

۸۱

فقر مدح و فقر مذمت و کلام است و خلاصه کلام این است که فقر بر سه قسم است  
قسم اول آنست که فقر بخدا داشته باشد و بکسوی دیگر اظهار احتیاج و فقر  
و فاقه نکند بلکه همیشه اظهار غنی و تعفف از مردم مینماید کما قال تعالی  
یحسبهم الجاهل لغیباء من التعفف لا یستأون الناس و این فقر مدح  
است و بر این معنی منطبق میشود حدیث فقر فخری و دوم فقری که بر مردم  
دارد و همیشه اظهار احتیاج خود بر مردم میکند و دایم در شکایت حال خود  
بر مردم مینماید و از خدا غافل و بی خبر است و بر این منطبق میشود فقر  
سواد الوجوه فی الدارین که صاحب این حالت مروی خود را میپا کرده است  
در دنیا و در آخرت و در نزد خلق خوار و ذلیل میشود و از او منتظر میشوند  
و نزد خدا خاسر است که جناب اقدس الهی را کتاکد داشته و مردم را مرجوع کرده  
و اگر قطع طمع از خلق مینماید و بخدا متوسل میشود جناب اقدس الهی او را  
معطل نمیکند است میسر است که گاهی شکایت حال خود را میگوید و گاهی  
مخلوق و بر این معنی منطبق است حدیث کاد الفقر ان یکون کفر از بر آنکه  
کافه شریات از برای خدا قرا داده است فصل پنجم در بیان تجمل  
و زینت و ملبوسات فاخره و خوانهای نفیس و خدم و حشم و مانند اینها  
است بدانکه اینها نیز مانند مال میباشند و دو جنبه دنیا و آخرت دارند  
از حیثیت صحت مقصد و نیت و صفای طوبت و اگر اینها را استعمال  
نماید بر جاده شریعت و باعث توصل بر ضای خدا شود عین آخرت است  
و اگر بکس باشد عین دنیا است و میران همان است که سابق بر این مذکور شد  
و چنان نیست که اینها عین دنیا باشند مطمئن و تزلزل اینها عین آخرت باشند مطمئن  
و پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین آخرت و عبادت  
بر نزد ارباب شریعت و ضلالت و مرایان آخرت مینماید و حال آنکه عین

## فصل پنجم از باب هفتم

دنیا است و حضرت امیر فرمودند که خداوند عالمیان جیل و نیکو است  
و جمال و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بند  
ظاهر باشد و حضرت صادق فرمودند که هرگاه خدا انعمی که است فرماید  
پس آن نعمت را ظاهر گرداند و خود را باین بیامرزاند مگر آنکه عیب گویند که  
دوست خداست و بهمان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نکند  
دشمن خدا است و تکیه بر نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا  
فرمود که حضرت علی ابن الحسین دو جامه میپوشیدند در تابستان که پند  
در همه قیمت آنها بود و پسند معتبر مروی است که سفیان ثوری که از  
رؤسای طوائف صوفیه است در مسجد الحرام میگذشت حضرت  
امام جعفر صادق را دید که جامه های نفیس بافت پوشیده اند گفت  
والله که مبروم و او را بر پوشیدن این جامه ها سرزنش می کنم پس از آن  
حضرت آمد و گفت والله یا بن رسول الله که پیغمبر مثل این جامه ها پوشید  
و علی ابن ابی طالب هیچیک از پدران چنین لباسی پوشیدند حضرت  
فرمود که حضرت رسول در زمانی بود که در میان مسلمانان شکی  
بود لهذا بر خود تنگ میکردند و بعد از آن و منتهی به سر پند پس از آن  
توبه اهل دنیا بفرمودن نعمت های خدا نیکو کارانند پس این ابر را خوانند  
قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبان من الزرق يعني يكو  
ایچمد کی حرام کرده زینت خدا را که برای بندها و پرهیز و آفریده و خلق  
فرموده است چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس ما سر او را  
از دیگران باین ها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامه ها که میپوشی آن  
برای لذت نفس پوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از آن ستم  
سفیان را گرفتند و نیزه خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند

## در بیان تجل و زینت و طبقات

دو سر کردند و با و نمودند جامه را که ملاصق بدن ایشان بود جامه پیر  
کنده بود و فرمودند که این جامه کنده را از برای خود پوشید ام و آن جامه پیر  
برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامه کنده را که سفیدان بر  
بالای جامه ها پوشیده بود دو سر کردند جامه ملاصق بدنش جامه پیر  
نرمی بود فرمود که این جامه بالاسرا تو برای برای مردم پوشیده و جامه پیر  
برای لایق نفس در زین پوشیده و از محمد بن عثمان مرویست که نزد حضرت  
صادق بودم شخصی را بحضور عرض کرد که شما فرمودید که عت بن ابی طالب  
جامه های درشت می پوشیدند و پراهنی بچه ها در هم میخوردند و می بینیم  
شما جامه های بکو می پوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب در زمانی بودند  
که آن جامه بدنی غدا کرد در چنین زمانی می پوشیدند بان جامه مشهور  
میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است اما چون  
حضرت صاحب الامر ظهور خواهد کرد جامه را بر او ش حضرت امیر خواهد  
پوشید و سبب آنحضرت عمل خواهد فرمود و حضرت صادق فرمودند  
که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حسنا نمیکند طعامی که میخورد و  
جامه که میپوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از  
حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت مرادوست  
میدارد و از بد حالی و اظهار فقر که اهت دارد و دوست میدارد که  
از نعمت خود بر ایند به بیند کسی بر سید که چگونه نعمت را ظاهر کرد اند  
فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بپزند و خانه خود نیکو  
کند و صاحب خانه را جار و بکند حتی آنکه جار اقبل از غروب افتاد افتد  
فقرت را بر طرف میکنند و در نوازاده میگردانند و جمعی از اصحاب روایت  
نمودند که در عصر سید این بنیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین



## فصل پنجم از باب هشتم

حال برادرش عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامه های نرم ملایم ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندان را بشبب این دنیا معصوم و محروم حضرت امیر اطلبیدند چون آمد حضرت بر توش کردند که ای دشمن نفس خود شیطان نبیست تو را حیران کرده است ایاحیا از اهل خود نگرودی یا حرم بر فرزندان خود نگرودی تو چنین گمان میکنی که خدا چنپهای طیب را بر تو خلل کرده است که اهرت دارد که تو از آنها برداری و منتفع شوی تو نزد خدا نیست تری که چنین تکلیفی نسبت به تو بکند مگر خدا نفرموده است که والارض وضعها للانام فیهما فاکثر والنخل ذات الاکام یعنی زمین را خلق فرمود و مقدر کرد ایند از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوهها هست و خرمها که شکوفه شان در میان غلاینها حاصل میشود ایانفرموده است که مرج العرین یلتقیان بینهما برج لا یبقیان و فرمود که تخرج منهما اللؤلؤ والمرجان پس اول میوهها و خلق آنها بر خلایق منت نهاده است و در ثانی بدریا و دریا و رود و جواهر که از دریا و رود و دریا منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا اسو کند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از زبان کردن بقول و حال آنکه امر فرموده است اما بنعت ربک تحدث یعنی حدیث کن بنعمتها پروردگار و بیان کن آنها را پس عاصم گفت که با امیر المؤمنین تو چه در خوشیها گفتا کرده بطعامهای ناکوار و در پوشش بر جامه ها کنده حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقریز و رنیاورد و چون امام خود را بمثل حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عباد الله است و جامه

## در بیان مجمل و زینتها و ملبوسا

نرم پوشیده مؤلف گوید که از این حدیث شریفه متاخذان میتوانند  
استنباط نمود که اولی الحاق بقال علماء و فضلا و پیشوا بان دین مبین و  
مقتدا بان است که باین طریق رفتار نمایند تا از برای سایر فقرا امر است  
شوق بشرطیکه بجد لباس شهرت نرساند خلاصه باید در این امور محض نظر و  
قصد رضای الهی باشد هر نوع که باشد و اما آنهاییکه میدانند ترک این  
امور عین آخرت است عظم و با ثار و اخبار اهل بیت ص منافعت غیشوند  
فقد خسر الدنیا والاخره و ذلك هو الخسران البین و شاید آنها ترک  
دنیا از برای دنیا کرده اند و حضرت پیغمبر ص خبر از حال ایشان دادند بگوید  
و فرمودند ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی بم خواهند رسید که در زیست  
و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران دانند و بپوشان  
لعنت میکند ملائکه آسمانها و ملائکه زمین باین طایفه در میان نهادند  
بدانکه معتاز هد ترک نمودن دنیا و رغب نمودن با آخرت است و چون معتاز  
دنیا و آخرت معلوم شد نیز معنای زهد معلوم شد و معلوم شد آنکه شخصی که  
مال بسیار دارد و خانه های رفیع و زینت های چهل و خند و حشم و لباسها  
فاخر ممکن است که زاهد باشد و کسی که لباس پستی پوشیده باشد و در اکل  
و شرب ملبوس و مسکن و غیره منتهای تنگی بر خود گرفته و ان زاهد است  
و در عین طلب دنیا باشد و از حضرت صادق مرویست که زهد در دنیا این است  
که مال خود را ضایع کنی و نه آنکه حلالی را بر خود حرام گردانی بلکه زهد  
و ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد  
تو بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که فرمود زهد در دنیا این است  
که طول امل را از خود دور گردانی و نعمت های خدا را شکر کنی و از محرمات  
الهی پرهیزی و از حضرت صادق مرویست که زهد در دنیا این است

# بانیچه در بیان زهد است

که راست که اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفته پس چیزی از دنیا  
که او را حاصل شود بشود غیش و بر چیزی از دنیا که از او فوٹ شود  
ناشفت نمیبرد و محزون نمیشود و از انجام معلوم میشود که ماکول اند  
و لباس نیک و مسکن خوب پاکیزه منافات با زهد ندارد چنانچه گفت  
و حضرت امام المؤمنین فرمود که خود را باید پاکیزه کنید از بوهایی یک  
مردم با آنها آمیخته میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود  
باشید و باحوال خود برود از پید بدست که خدا شهن میدارد از پند  
ان قانز و کیف بدوئی را که در پیلو هر کس کشیدند از او منادی شود  
و حضرت امام رضا فرمود که سزاوار این است که آدمی هر دو را استعمال  
بوی خوش بکند و اگر فادری باشد بیکری بکند و بیکری بکند و اگر فاد  
بناشد در هر چه بکبار بکند و انبر البتة ترک نکند و حضرت رسول فرمود  
که ماکروه انبیا کوشش را دوست میداریم و بیبایمی بریم و از حضرت صادق  
مروست که حضرت رسول فرمود که هر که چهل روز او را کوشش میشود  
قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا نماید و در حدیث دیگر فرمودند  
کسی که چهل روز کوشش را ترک کند کج خلق میشود و هر که کج خلق شود  
اذان در کوشش بگوید و بر وایت دیگر در کوشش استنش بگوید یا  
در هم در متابعت نفس اماره و هوای نفسانی بدانکه نفس اماره است  
خردش زیاده از شیطان است و حق تعالی مهربان است که حضرت پیر  
فرمود ان النفس الامارة بالسوء الا ما رحم ربی یعنی بدستیکه نفس امر  
کنده است بیک مکر آنکه را خدا رحم نماید و در این دیگر فرمود فاما  
خاف مقام ربی و نهی النفس عن الهوک فان الجنة هي الماوی یعنی هر که از خدا  
عالیان و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد و نای کند نفس را از خوا

## باب هفتم در منابع نفس اماره

او پس بدرستی که بهشت ها و ای او مت و در جای دیگر میفرماید که  
 در قیامت شیطان بکر اهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نمود و بفرمود  
 شمار خواندم و اجابت من کرد پس مرا اسلامت نکند نفسهای خود را  
 ملاصت کنید و بدانکه از جمله ثمرهای مجاهد نفس با کفایت است و جمیع  
 اخلاق حمیده و صفات پسندیده از مجاهده نفس حاصل میشود و مجاهده  
 نفس آنست که بهر چیزی که خواهش و میل داشته باشد که مخالف شرع باشد  
 جهاد کند و مخالفت نماید با ستعانت الهی و تذکرات و احادیث و مواظبت  
 و منقاد بعقل و شرع بشود و حضرت امام موسی کاظم فرمود که حضرت رسول  
 لشکری مجاهد فرستادند چون بزرگ شدند فرمودند که مرا بجای اعانتی که جهاد کو  
 بجای آوردند جهاد بزرگتر بر ایشان باقی است پرسیدند که باز رسول الله  
 جهاد بزرگتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهاد  
 جهاد کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پیکر او است و حضرت  
 صادق فرمود که حذر نمایند از هوا و خواهشهای خود چنانچه حذر  
 میکنند از دشمنان خود بدرستی که هیچ چیز دشمن تر نیست از برای من  
 از متابعت هواهای خودشان و دیگر و کرده های زبانشان و حضرت  
 امام محمد باقر فرمودند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی میفرماید  
 که بعزت و جلال و بزرگواری و نور و علو شان و رفعت مکان خود  
 سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش  
 فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و دیندار او را مشتبه  
 میکند و دل او را بدینا مشغول میکند و نام و غیره با او مگر آنچه از برای  
 او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خود سوگند میخورم که  
 اختیار نمیکند فرموده مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را حفظ او موکل میکند نام

## باب هفتم

واسما آنها و زینها را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجر بر او  
 بستو او میفرستم و حضرت صادق فرمود که نفس را بنحو آهسته با خود مکن تا برسد  
 بدیارتیکه خواهش نفس در هلاکی آنست و نفس را با هوای آشتی موجب  
 ایذا و اضرا<sup>ن</sup> نفس است و نفس از خواهشهای خود باز داشتن در او درگاه  
 در درهای نفس است و بدانکه نفس عبارت از جوهر لطیف ملکوتی است که استغناء  
 میکند این بدن جسمانی را در او امر و حوائج خود عبارت از حقیقت انسان  
 و ذات او است که علم دارد بمعلومات و از برای این نفس در بدن قشون  
 جنگ است مانند اعضا و جوارح و قشون روحانی مانند قوی مثل قوه  
 غضب و شمتی و مانند اینها و این جوهر ملکوتی را کاهی نفس مینامند و کاهی  
 بقلب مینامند بجهت تقلبات و تنقلاتی که در خاطر بهم میرساند و گاهی  
 بعقل مینامند از حیثیت کسب علوم و معارف و گاهی است این چهار لفظ  
 بر چهار معنی مختلف اطلاق مینمایند و تحقیق این امری در این رساله کما  
 ندارم و از برای نفس اوصاف مختلف هست بحسب اختلاف احوال و پس  
 اگر نفس مطمئن میشود در پیر او امر و خواهی جناب الله من الهی واضطرب  
 بسبب شهوات از او ابل میشود از این نفس مطمئن مینامند چنانچه گفته  
 میفرماید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک براضیه مرضیه و اگر  
 مطمئن نشود و در خلد باشد یا شهوت و غضب و در عجب و اعتراض  
 بر آنها باشد نفس لوامه مینامند چنانچه حق تعالی میفرماید ولا اقسم  
 بالنفس اللوامة و اگر ترک نماید عجب و اعتراض و ادعان و انقباض نماید از  
 برای شهوات و دواعی شیطانیة نفس اماره مینامند چنانچه در کتب  
 ان النفس الامارة بالسوء الا ما رحم ربی باب یاندر هم در غرور است  
 بدانکه غرور عبارت از است از متابعت کردن نفس هوا را و میل طبع بآن

## باب یازدهم در غرور است

معتقد شود که خودش خوب کسی است و بر خیر است در عاجل اجل و متا  
میرماید لا تغررکم الحیوة الدنیا ولا تغررکم بالله الغرور و در این  
فرمودند و لکنکم فتنتم انفسکم و تزینتم و غررکم الا مالی حتی جاء  
امر الله و غررکم بالله الغرور و بدانکه غرور اقسام دارد قسم اول غرور  
بدینا مانند غرور کافران و منافقان و عاصیان است که ترجیح دادند  
دنیا را بر آخرت و استدلال نمودند بر این مطلب بدو دلیل اول آنکه  
نقد بر این نسبیست است و دنیا نقد است و آخرت نسبیست است پس دنیا به از  
آخرت است و دومی آنکه دنیا یقین است و آخرت شک است و یقین بر این  
شک است پس دنیا به از آخرت است و اینها قیاساتی است فاسد مانند قیاس  
ابلیس لعین که گفت انا خیر منه خلقنی من نار و خلقته من طین و در شان  
مانند ایشان در این شریفه اولئک الذین اشرءوا الحیوة الدنیا بالآخرة  
فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم یبصرون و علاج این غرور بر ایمان بخدا  
رسول و تأمل در این شریفه ما عندکم نینفد و اما عند الله باقی و این  
و ما عند الله خیر و ابقی و این شریفه و ما الحیوة الدنیا الا استماع الغرور  
یا برهان عقلی که دلالت میکند بر فساد این قیاس زیرا که بودن نقد بر  
این نسبیست است مطلقا در عقل منع است بعلت آنکه وجه ادعاست که عقلا  
تجارت و مانند آنها یکدیگر را میبایند از برای تحصیل و در هر نسبیست و  
نمیگویند نقد بر این نسبیست است و مریض ترک نمائید لذایذ اطعمه و اشر بقول  
طیب نقد از برای و اهر از حصول مرض فیه بعد و حال آنکه قوت لذتها  
نقد بود و توقع مرض نسبیست است و میبینیم عقلا مرتکب سرها و کرها و اسفار  
بمعهد در تروجر میشوند و بذل اموال خود میکنند در خرج و اخراجات  
از برای احتمال نفع نسبیست و اما مغالطه ثانی که گفتند پس هر دو شوق واضح

## باب یازدهم

البطلان است اما آنکه میگویند یقین به اثر شک است این در هر  
 صورتی که شک مثل یقین باشد با کثر و اتماد در صورتیکه زیاد تر باشد  
 در محل منع است زیرا که تا جبر از معنی و زحمت و مشقت خود بر یقین  
 و از نفع بردن بر شک است و طالب علوم از زحمت و تصدیق  
 خودشان بر یقین و از وصول به طلب بر شکند و بهر از تحمل مشقت  
 و تلخی و از یقین است و از حصول شفا بر شک است و صباد از زحمت  
 و تعب صید بر یقین و از حصول صید بر شک است و با وجود این هر چه  
 متحمل زحمتهای نقد میشوند از برای نفع محمل و کسیکه یقین در آخرت  
 ندارد باید چنین بگوید که متحمل شدن مشقت عبادات و طاعات در  
 دنیا چند روزی قلیلی سهل است و آسان است بالتسبب باخیر میگویند  
 از عذابهای اخروی پس اگر دروغ باشد چیزی از منافعت نشده است  
 مگر لذات فانی مشوب با لام در اقام قلایل و اگر راست باشد که این  
 عذاب اخروی خلاص شده ایم و اما جزو ثانی که ادعا کرده که انحراف شک است  
 اینهم خطا است زیرا که آخرت یقین باخبار جناب قدس الهی و انبیاء  
 و مرسل و اولیا و صلحا و قسم دوم غرور بخدا مثل اینها میگویند اگر  
 از برای خدا معادی و ثوابی و بهشتی باشد ما اولایم با آنها از دیگران  
 و اگر قریب نزد خدا داشتیم نعمتهای دنیوی بهمانند و اگر اراده  
 عقاب ما در آخرت داشت در این دنیا عقاب میکرد و اگر این صلحا و اخیاء  
 و اهل ایمان و اسلام نزد خدا قریب باشند و منزلت و ثواب داشته باشند  
 با این حقارت و مدلت در دنیا نمیکند اینها چنانچه جناب قدس  
 الهی در قرآن از ایشان حکایت فرمودند **أَهْوَلُوا مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِمُ مِنَ**  
**بَهْتًا وَيَقُولُونَ لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِمْ** و نمیدانند که این لذات

# در غرور است

۹۱۱

دنیوی عین مهلک اند و ستمو فائل اند و وزیر و و بالند بر آخرت و دنیا دشمن خداست و بدشمنان خود میدهد و اگر دنیا نزد خدا قرب داشت بکن خود شرم از ارب میباید و قائل نمیکند در فرموده جناب اقدس الهی در قرآن  
 اِیْحَسِبُونَ اِنَّمَا اَعَدَّ لَهُمْ مِنْ عَمَالِهِمْ نَارًا لَّهُمْ فی الْآخِرَاتِ بَلْ لَا یَشْعُرُونَ و در این پرده بگرفتار بودند مستند بر عظم من چیست که یعلوم  
 قسم سیم آنهاست که با اعمال خود مغرور شدند و آنها چند قسم است قسم اول  
 آنهاست که معاصی در نظر قاصد خودشان طاعت مینمایند مانند حکام و ظلمه که  
 از مال مردم تعمیر مساجد و بیروضا و عتبات مینمایند و دومی آنهاست که  
 عمل را در نظر قاصد خودشان همچو مینمایند که از برای خدا کردند مانند  
 آنهاست که وعظ و نصیحت میکنند و عرض ایشان جلب قلوب مردم و حصول  
 رفعت منزلت در نزد ایشان است و کان میکنند که عملشان از برای خداست  
 و قسم سیم آنهاست که ترک میکنند فرایض را و مشغول میشوند بواف و قسم  
 چهارم آنهاست که زهد و تصدیع میکنند در غیر مهمه لازم و غافل  
 میشوند از مهمه لازم مانند آنهاست که سعی میکنند در تصحیح نیت که  
 با عنقاد خودشان عبارت از الفاظ است که در خاطر خود میکنند مانند  
 که داعی دیگر داشته باشند و نهایت تدقیق میکنند در خارج حرف  
 و در قایق علم قرآن و در بند حضور قلب که روح عبادت است و ضوابط  
 جمعه و جماعات نیستند و مانند آنهاست که بسیار قرآن میخوانند  
 تا مملو فکر و اگر کم میخوانند تا مملو فکر و بهر مبدء و قسم پنجم آنهاست که  
 مغرورند بر روز و کفران و در اغلب اوقات روز میگردانند و کاه است  
 هر روز میگردانند و زبان خودشان را از غیبت نگاه میدارند  
 و ضایقه نمیکند از افطار بر محرمات و قسم ششم آنهاست که مداومت



## باب یازدهم

بر پنج مستحب بنمایند و در بند این نیستند که از مظالم خلاص شود و آداب  
 حقوق مردم نمایند و قضای بپوش خود کنند و سعی نمایند در تحصیل رزق  
 حلال و در بند نماز و چهار تن ثواب و بدن در طریق بنمایند و قسم هفتم  
 آنهاست که امامت در مساجد میکنند با اذان میگویند و با اعتقاد خودشان  
 که مواظبت بر جنات و حال آنکه اگر اتفاق بیفتد که حاضر نباشند و مطلع  
 شوند که دیگری در آن مکان امامت کرد با اذان گفت از غصه و حسد نزد  
 میشود که خود را هلاک نمایند هر چند که آن دیگری اعلم و اصلح و اوریع باشد  
 و قسم هشتم آنهاست که متصدی شدند از برای امر معروف و نهی از منکر و  
 فراموش نمودند خود را بمضمون آیه شریفه انما امر من الناس بالبر و تنهون  
انفسکم و ایبر بالابها الذین امنوا لم یفعلون مالا یفعلون و اگر احدی  
 او را امر معروف و نهی از منکر نماید متغیر میشود و غصه میکند و بدش  
 میاید از آنکه دیگری او را امر و نهی کند و قسم نهم آنهاست که منتهای تحقیق  
 نمودند در علوم شرعیه و کثرت تفریحات و مسائل فضیله و خیر که داخل  
 شبهاتند و حجاب قدس الهی امر فرمود بعد خوض در آنها و احوال نمودند  
 تحصیل اخلاق حسنه و مجاهده نفس امّاره و تجسس از اخلاق زجره و صفات  
 مذمومه مانند حسد و ریا و عجب و تکبر و حب دنیا و مانند اینها که واجب  
 عینی میباشد و قسم دهم طایفه مضلّه مبدعه فرقه صوفیه اند که ادعا میکنند  
 احکام علم باطن کردیم و اخلاق جمیده و صفات پسندیده را تحصیل نمودیم  
 و از صفات ذمیه خلاص شدیم و بدعت های چند در شرح مبیین دید  
 شریعت حیدر المصلحین قرار دادند و مخالفی چند با شریعت مطهره نبوی  
 نمودند و از امور واجبات ظاهر عارضیند و شکایات آنان نمیدانند  
 قسم چهارم از مغرورین است که با احوال اند و آنها چندین فرقه میباشد

## در غرور است

بعضی بسیار حرص میباشند بر بنیای مساجد و مدارس و قنات و سرطبا  
و مانند این امور بیک ظاهر میشود از برای مردم و اگر ارباب شریعت  
منتهای حث و التماس نمایند که این اموال را بفقیری یا محتاجی در سر بدهند  
نمیکنند با وجود آنکه صرف نمودن بفقیر اولی میباشد و اگر کسی تکلیفش را  
نماید که در آن امور شر صرف نماید که احدی نفهمد از کجاست نمیکنند  
و گاه است صله رحم را که اثم و الزوم است ترک میکنند و مرتکب این  
امور میشوند و بعضی منتهای رغبت دارند با عانت فقر و مساکین  
و بذل اموال و در بنیادین نیستند که از حلال یا از حرام با از شبهات  
تحصیل نمایند و بعضی از اینها رغبت بطاعات و عبادات بدین دارند  
و مدافعت نمینمایند بر بارش و نوافل و قیام و قرآن و تعقیبات  
و از طاعات و عبادات عالیه منتهای تنفر دارند و جان دادن اسان تر  
نزد ایشان از بذل یک دینار در راه خدا و کمان خود میکنند که از جلا جهاد  
وصلها میباشد و نمیدانند که جناب اقدس الهی غنی است از عباد و اطاعا  
ایشان و تکلیف مشفق از کلفت است و میباشد امری که شاق است بر  
نفس خبیثه خودشان بعمل بیاورند فقد ضل سبعمهم فی الحیوة الدنیا  
و هم محسبون انهم یحسنون صنعاً و بعضی صرف اموال خودشان بظاهر  
و حکام و ارباب جناح میکنند و چیز جزئی بفقیر دادن منتهای متعوی  
نزد ایشان دارد و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا تأکلوا اموالکم بینکم  
بالباطل و نذلوها الی الحکام و بعضی چنین میدانند که اموال خود را  
از حلال آتشاب نموده و موقع خرج نمودند بفقیر و علما و صنیع  
و اینجا میدهند و لیکن شیطان لعین و نفس ابلیس از راه دیگر کوشش  
نموده است زیرا که چیز نیکو دهند مگر با آنهاست که شهرت دارند و با ایشان

## باب دوازدهم در مکار اخلاق

بحالست مصاحبت مینمایند و تودد مینمایند با آنکه اظهار تملق و بشتاب  
 در نزد ایشان بکنند و آن فقرائیکه منتهای عزت نفس دارند و تعفف از  
 ایشان مینمایند و تملق از ایشان نمیکند چیزی نمیدهند و اعتنا نمیکند  
 اعاذنا الله و سایر المؤمنین عن متابعت النفس الامارة و الشيطان اللعين  
 باب دوازدهم در مکار اخلاق و کیفیت تحصیل آن و در این باب  
 چند مقاله است مقاله اول در صبر و تحقیق آن در چند فصل میشود  
 فصل اول بدانکه صبر سرآمد اخلاق حسنه است و ابعاد آن از ثبات  
 ماندن بر امر از امور است بعلت باعث دینی و کاهی صبر بر طاعات و  
 عبادت میشود و کاهی بر مشقت طاعات میشود و صبر از جمله فروغ رضا  
 بقضای الهی و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی است و بختی از افراد  
 صبر بر مشقت قوت کفاهان است که بر نفس بسیار دشوار و کران است  
 و بعد از آن صبر بر مشقت طاعات است و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبت  
 است چنانچه از حضرت رسول صنفی قول است که صبر بر سه قسم است مصیبت  
 و صبر بر طاعت و صبر از عصیت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه  
 بطریق نیکو الم آن مصیبت را از خود دور کند حق تعالی برای او پست  
 درجه بنویسد که از هر درجه نادرجه مانند مابین آسمان و زمین باشد  
 و کسی که صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی از برای او شصت و چهار  
 بنویسد که از هر درجه نادرجه مانند مابین زمین و آسمان باشد تا ابتدای عرش  
 و کسی که صبر کند بر توبه عصیت حق تعالی از برای او صد درجه بنویسد  
 که از هر درجه نادرجه مانند مابین آسمان و زمین باشد تا منتهای عرش  
 و حضرت صادق فرمود که هر که از مؤمنان بیلانی مبتلی شود و صبر  
 کند حق تعالی باو مثل ثواب هزار شهید گرامت فرماید و از حضرت رسول

## فصل اول در صبر است

۹۵

مروست که حق تعالی در روز قیامت جمیع خلایق را در یک مرتبه جمع کند  
 منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که گایند اهل  
 صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبالی کنند ایشان را که گروهی از اولاد  
 و پادشاهان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما  
 نفسهای خود را بر مشقت طاعات الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت  
 معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بنده کاین  
 است میگویند بگذارید ایشان را که بحساب برده بشنوند و فرمود حضرت  
 صادق علیه السلام که صبر از ایمان بمنزله سر است از پیک چنانچه جدا می  
 بدن بر طرف میشود و بجان میبرد و همچنان بر رفتن صبر ایمان بر طرف  
 و ضایع میشود و از حضرت صادق علیه السلام مروست که چون مؤمن را داخل  
 قبر میکنند نماز از جانب راستش میایستد و زکوة از جانب چپش  
 و نیکی و احسان بر پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود و پادشاه  
 سرش و صبر در کفاری میایستد پس چون منکر و نیکر داخل قبر میشوند  
 که از او سؤال کنند صبر نماز و زکوة و نیکی میگوید که شما همه مدعی صبر  
 خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را در میانم و اعانت او مینمایم و  
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که هر کس صبر نکند صبر را از برای  
 مصیبتهای روزگار عاجز خواهد شد فصل دوم بدو که از صبر است  
 انسان میباید در دنیا یا مخالف طبع او باشد یا موافق و او در هر دو  
 قسم بصبر محتاج است اما در موافق طبع خود مانند صحت و سلامتی  
 بدن و حصول مال و جاه و کثرت اعوان و اتباع و انصار و دوست  
 زندگانی پس صبر بر این امور است و اشق است بجلالت آنکه میبایست  
 منتهای سعی نماید در ضبط نمودن نفس خود در این امور و الا اگر نفس

## فصل در بیان مفاصل و احوال و آثار و احوال

خود را رها کند و ضبط نماید بمهاالت دنیوی و اخروی صیافتد و  
خسر الدنیا و الاخره میشود و اما اموریکه مخالف طبع و خواست او باشد  
پس آن بر سه قسم است قسم اول امور است که در تحت اختیار او باشد  
مانند طاعات و معاصی و صبر بر طاعت امر است مشکل تر بر آنکه نفس  
متنفر است از مرتبه عبودیت و خواهش بر هویت دارد و از بعضی  
طاعات متنفر است بسبب کسالت مانند نماز و از بعضی دیگر  
بسیب غفلت مانند زکوة و از بعضی دیگر بسبب هر دو امر مانند حج و جهاد  
است و صبر بر طاعت در سه حالت میشود قبل از شروع در عمل  
طاعت و در اثنا ی آن و بعد از فراغ آن از آن زیرا که قبل از شروع  
باید صبر نماید بر تصحیح نیت و انداختن عمل از دوا و از سایر اوقات و  
در اثنا ی عمل که آنرا با تمام بوساند و غافل نشود از مبادلات آن و بعد  
از عمل که آنرا افشا نکند و عجب بان نکند و آنرا باطل نکند و اما  
صبر بر معاصی پس اشق انواع آن صبر از معاصی است که الفتن با آنها  
داشته بحسب عادت زیرا که دودای از جانب شیطان دارد شهود  
و عادت و ترک عادت موجب مرض است قسم دوم امور است که در  
خود آنها با اختیار او نبوده و اما در دفع آنها اختیار دارد چنانچه کسی او را  
از نیت کند قولاً یا فعلاً یا جنابتی بر او بکند در مهال یا در نفس و صبر  
بکند که در صدد مکافات او نباید چنانچه حضرت رسول ص فرمود صلوا  
کن هر کس تو را قطع کند و بدو بانگسیکه بگویند همد و محمد صرم سازد  
و عفو کن از آنکسیکه بر تو قسم کرده است و قسم سیم صبر بر اسرار  
چند که اختیار نداشته اند در ابتدای و نه در انتهای آنها مانند مرگ بک  
و مادر و فرزندان و خویش و قوم و دوست و تلف شدن احوال

## در تحصیل صبر است

و بپایان و مانند این امور فصل سیم بدانکه علاج تحصیل صبر این است که  
فکر دنیا نماند در فضیلت صبر و ثواب آن و آنچه جناب اقدس الهی وعده نموده  
بصابرین از ثوابهای نامتناهی و آنکه عاقبت صبر مدوح است و خوب است  
در دنیا و در آخرت و آنکه خرج و هلاک فایده بحال او نمی بخشد و آنکه اگر صبر کرد  
ما جویش شود و اگر صبر نکرد ما ثوم خواهد شد و آنچه شده عقاید و غیره در  
رضای بدانکه رضای اوست از ترک نمودن اعتراض بر جناب اقدس الهی و ترک  
خشم است و جناب اقدس الهی مدح نموده است آنها را که رضایمند از خالق خود  
دارند بدانکه جناب اقدس الهی از ایشانم راضی است چنانچه فرمودند رضی الله  
عنهم و رضوانه و حضرت امام محمد باقر فرمودند که سزاوارترین خلق بتسلیم  
بقضای الهی آنهاست که خدا را شناخته و هر کس راضی بقضای الهی میشود قطعا  
الهی بر او میکند ارد و اجر او عظیم است و هر کس که خشم میکند قضای الهی را  
قضا بر او میکند ارد و اجر او ضایع میشود و حضرت سید الساجدین فرمودند  
که صبر و رضای قضای الهی سرآمد طاعات الهی است و در حدیث قدسی وارد  
شده است که هر کس راضی بقضای من نشود و صبر بر بلاها من نیاید شکر  
نعمهای من نکند پس برود کار غیر از من از برای خود قرار دهد از  
آسمان و زمین من بیرون رود و فواید رضا بقضا اطمینان قلب و فراغ البال  
و استراحت نفس از همه غم و غم و تحصیل رضای الهی و نجات از غضب او  
و طریق تحصیل رضا اینست که بدانند که هر چیزی که جناب اقدس الهی بر او  
قضا کند اصلح است بحال او در دنیا و در آخرت هر چند که حکمت او را در آن  
نماند و آنکه هم غم و غصه باعث تغییر و تبدل قضا میشود و آنکه هر چه  
صقل شده است لا محاله میشود هر چند که غصه بخورد و مهمی و غمی  
نشود و هر چه صقل نشده است نخواهد شد و در وقتیکه چیزی که مخالف

## مقاله در فضیلت شکر

طبع او رود و محط نظر او اجر و ثواب ان باشد نه الم حالی و تقل کردند  
 که زنی پای او زخم شد و خون بیرون آمد و آن زن میخندید از او  
 سؤال نمودند که متالم نشده اید گفت لذت اجر ان مرا فراموش کرده است  
 الم را و هم چنین کسیکه فصد و حجامت احتیاج دارد و منتهای رضا و غنمت  
 بالم فصد و حجامت بهم میرساند بعلت علم بحسن عاقبت است بالنسبه  
 بقضائهم الهی نیز بایست باین طریق باشد مقاله میم در شکر است  
 و تحقیق ان در چند فصل است فصل اول در مدح ان بدانکه شکر  
 از بهتر بن صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و ضد ان که کفر است  
 از اثمات صفات ذمیه است و شکر هر نعمتی موجب عزیزان نعمت است  
 و کفر انش مورث حرمان است چنانچه حق تعالی میفرماید و لئن شکرتم لازیکم  
 و لئن کفرتم ان عذابی لاشدید یعنی اگر شکر نعمت کنید نعمت از پاره میگردانم  
 و اگر کفران نمائید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق فرمود  
 که هر که راجعاً چیزی دادند محروم نکردند و او را از چهار چیز کسیر که  
 راه دعا دادند و او را از اجابت محروم نکردند و کسیر که راه استغفار  
 دادند توبه او را قبول کردند و کسی را که شکر دادند او را از زیادت  
 نعمت محروم نکردند و کسیر که صبر کرامت کردند او را از اجر  
 و ثواب محروم نمیکردند و در حدیث دیگر فرمود سچیز است که بانهما  
 هیچ ضرر نمیساند دعا کردن در هنگام شداید و المها و استغفار نزد  
 گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول فرمود که طعام خوشتر از شکر  
 کننده ثوابش مثل ثواب روزهاست که از برای خدا سروده باشند باشد  
 و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسب است که به بلا مبتلای  
 و صبر کند و مال را بیکه شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد

# فصل فی از غنائم شکر است

۹۹

فصل پنجم در حقیقت شکر و ارکان آن بدانکه شکر عبارت است از آنکه  
منع خود را بشناسد بدانکه این نعمت از جانب کیست و اظهار آن نعمت  
کند و ثنای کند بربان و نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منع در  
افسوس مرکن اول آنکه منع خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در ذات  
وصفات باو نسبت نهد و انکار وجود او ننماید و هر چه مقابل این معنی  
کفران است چنانچه حق تعالی در پستی از آیات کافران نعمت است  
فرموده است که انکار وجود منع خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده اند  
و هر آنکه بدانکه این نعمت از جانب کیست و نعمت های خدا را از جانب دیگر  
ندانند و حضرت صادق فرمود که هر که خدا باو نعمتی کرامت فرماید و آن نعمت را  
بدان خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را ادا کرده است  
سمت آنکه اظهار این نعمت بکند و ثنای منع بربان بجا آورد چنانچه از حضرت  
صادق مرویست که فرمود هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد  
خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم  
آنکه آن نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منع در آن است و حقیقت  
خدا در آن نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل آنکه نعمت زبان شکر  
آن است که چیزها را که خدا گفته او را بر او واجب یا مستحب گردانیده بگوید  
و انرا از چیزها بشکند خدا نمی فرموده یا مکروه یا مباح را در هر چه  
شکر چشم و گوش و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال  
آن است که آن را در مصرفی صرف کند که رضای منع باشد و حقوقی که خدا  
در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم آنست که او را بطل کند  
باطل باشد و عمل بربان بکند و وسیله باطل نگیرد و در هر یک از این  
اینها هر چند که صرف میکند حق تعالی بر وفق وعده خود عوض را زیاده



## فصل دوازدهم در مقایسه باب اول از نعم

کرامت صغریایک از جمله افراد شکر منعم است که تفکر نماید در نعمهای او  
واقرا نماید بآنکه احصای آنها را نمیتواند نمود چنانچه اگر کسی تفکر نماید که  
خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمی است و او هست از اموریکه سبب  
ساختن از برای حصول این لقمه نان که باین حد می رسد است که میتوان خورد  
و بعد از خوردن چه نعمی است و در بر او از اسبابیکه در بدن برانگیخته تا جز  
بدن او بشود از دست و دهان و دندانها و زبان و معد و قوتها  
و ماسکه و دافع و جاذبه و تدبیر و تکیه در حالی از حالات غذا میفرماید  
و قسمیهاییکه با خلط اربعه منقسم میگردد و هر یک از راه عروق و  
شراین مجل خود میفرستد و جزو آن عضو میگردد اندا اعتراض میکند که  
علل نعمهای الهی کردن محال است چنانچه جناب اقدس الهی فرمودند و آن  
تعد و انعم الله لا تحصوها بلکه اگر کسی نیکو تفکر نماید میداند که نعمتی  
که خدا بر هر فردی از افراد خلق داده بر آنکس نیز آنها نعمت است زیرا که اگر  
مستطیع است و هر را بیکدیگر احتیاج است پس هر نعمتی که خدا بر هر فردی  
از افراد خلق دارد بر تو نیز آنها نعمت است بلکه هر نعمتی که خدا بر آن بخواهد  
هدی داده از اعضا و جوارح و تغذیه و تنبیه و سایر نعم همه بر تو نعمت است  
زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو نمیشدند یا چه را نمیبافت که تو با جماعتی که  
تو بایشان محتاجی منتفع شوی و هر نعمتی که بر پدران آن بخواهد کرده اند  
هم در وجود آن بخواهد دخیل است پس آنها نیز بر تو نعمت است و از این راه  
که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان ادم تا زمان تو شده است  
هم در وجود و بقا و حالات تو مدخلیت دارند و کسی که در گلستان اتمام  
و رحمت الهی تفکر نماید الوان کلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته  
میشود و باین فکر که انسان میافند میداند که خودش عاجز است از شکر

# در شکر است

بیکفر که از افراد نعمت الهی زبیر که شکر بران نعمت باز نعمت است و محتاج  
 است بشکر و شکند و باین مرحله که رسید انوقت او را در دیوان شکر  
 کننده ها مینویسند تفضلاً و احساناً لا عدلاً و استحقاقاً و این است که  
 سید الساجدین میفرماید و ما قدر لسانی فحسب شکرک و ما قدر علی  
 فی جنب نعماتیس باید انسان بعد از تفکر در نعمتهای الهی و مشغول شدن  
 او بشکر تفکر نماید که این اوقات و اوقات دیگر موقوف علیه این شکر است  
 همه از خدا است و نوفیو شکر هم از او است انوقت میدانند که هر شکر  
 چندین هزار شکر دیگر بر او لازم میشود و اقرار مینمایند که از همه شکر  
 بیرون نمیتوانند از خدا بجز از شکر صادق و درست که فرمود حق تعالی  
 و حی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است و  
 عرض کرد خداوند را چه کند تو را شکر کنم چنانچه حق شکر تو است و حال آنکه  
 که تو را کنم آن شکر نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال  
 شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است و از شکر باجری و از شکر  
 امام محمد تقی و هر چه است که سلمان روزی ابوذر را بخاند خود طلبید و دو کمر  
 نان نزد او حاضر کرد و ایند ابوذر را نهاد پس گفت و میگردانید نگاه میکرد  
 سلمان گفت که ای ابوذر برای چه مرا خطه ان نانها میکنی گفت میخواستم  
 ملا حظت کنم که خوب بخند است سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار  
 جرئت مینمائی که نعمت الهی را سبک میشماری و الله که در این نان عمل  
 کرده است ای که در زیر پرش است ملا نکه عمل کرده اند تا ان ابرو بپا  
 داده اند و باد او را در این بخند و ابر در ان کار کرده تا او را بر زمین  
 ببارد و هر عدد و ملا نکه در ان عمل کرده اند تا بجا های خود قطره های باران  
 گذاشته اند و در این نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و اش و هر چه و

## فصل پنجم در مقام بیان احوال و احوال و احوال

بکار گرفته و در آن عمل کرده و آنچه در آن دخل دارد احصا نمیتوان نمود پس چگونه توان شکر را میتوان کرد و در گفتن از نعم خود توبه کردیم و استغفار مینماییم و عن ترور این میخوانیم و بدانکه نعمتهای الهی بر انسان بادهنوی است مانند استواء خلقت و صحت اعضا و سلامتی جوارح یا دینی است مانند اسلام و ایمان و ولایت اهل بیت و توفیق طاعات و اجتناب از معاصی است و نعمتهای دینی اعظم است از نعمتهای دنیوی زیرا که باعث بر حصول سعادت ابدی و نجات از عقاب سرمدی و طریق تحصیل شکر است که با و اشاره شده است از معرفت و تفکر در نعمتهای الهی و باید در نعمتهای دنیوی به دست قرآن خود نظر کند و شکر نماید در نعمتهای دینی با علی از خود نظر کند و از خدا توفیق خواهد که با و برسد و اگر مصیبتی با و رود بدهد شکر نماید که بهر بدتر از آن مبتلای نشده زیرا که هر بدی بدتر دارد و آنکه جناب قدس الهی تعجیل عقوبت آن در دنیا کرده و از برای او در آخرت خیر نکرده بلکه موافق تحقیق جمیع مصلحتها دنیوی نعمت اند زیرا که باعث گناه کاهان یا رفع درجه میشود پای بسزای همی در جا و خوف است و تحقیق ان در چند فصل است فصل اول در معنای رجاء بدانکه رجاء عبارت است از امید داشتن بر رحمت الهی و طالبان بودن و استیانت از تحصیل ثواب از طاعات و اعمال نیک پس اگر این امور جمع شود صدق میکند اسم رجاء که اگر جمیع صفات حمید و اخلاق پسندیده است و مانند آن کسی باشد که تخم پاکیزه در زمین خوب پاشیده باشد و ابر با و برساند و امید دارد در و داشتن باشد و اگر جامع این شرایط نباشد این را غرر و مرکبند که از بدترین صفات ذمیه است مانند آن کسی که تخم پاشد در زمین شود و اگر بلند که آب با و نرمد یا آنکه هیچ تخم نباشد و توقع و امید در و داشتن باشد

## باب پنجم در رجاء است

که بن حق وجهالت است و از این معلوم میشود که اکثر مردم که ادعای  
 رجاء و امید و اری میکنند با عدم استعداد و از برای تطهیر قلب و اعمال  
 صالحه مغرور و با حق میباشند و زراعتهای مغوی <sup>باین</sup> چنانچه حضرت فرمود  
 که الذین یزعمون الآخرة ذین که هر کس ادعای امید و اری بر حمت الهی نماید بپست  
 از همین دل خود در انزخاها ای اخلاق رزبله و صفات مهلکه که بالنگاید  
 و تخم ایمان را در او بپاشد و ابهای طاعات و عبادات و کمره انزوس خدا و او  
 سقایت نماید و با این امور بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امید و اری  
 او را صاحب رجاء میگویند و رجاء و امید و اری او صدق است و اگر نه همین دل  
 او مملو است از اخلاق رزبله و صفات مهلکه و تراث اعمال خیر و طاعات ثواب  
 و منتهات باشد بر طلب دنیا و با وجود این مراحل بگوید امید و اری این امر  
 است و غرور حق تعالی بر فرمان میفرماید ان الذین امنوا و الذین هاجروا  
 و جاہدوا فی سبیل الله اولئک برحمت الله که آنها نیکه ایمان آورند  
 بخدا و رسول و ائمه و هجران کردند معاصی و میثاق و جهل کردند در  
 راه خدا مال و نفس آنها باینکه امید دارند بر حمت الهی و بخدا و حضرت  
 صادق ع فرمودند که در آنکه کرد و چند از شیعان و موالیان شما معاصی مرتکب  
 میشوند و میگویند ما امید و اری داریم بر حمت الهی حضرت فرمودند  
 که دروغ گفتند آنها موالیان ما نیستند باز و های نفس خود را بپاشند  
 و کان میکنند که امید دارند هر که امید بخیزی دارد از برای تحصیل آن  
 کار میکند و هر که از چیزی بترسد از آن گریزان میباشد فصل فی  
 بیان معنای خوف است بدانکه خوف عبارت است از متام شدن قلب  
 سوختن آن بسبب توقع بدی و مکر و هجران از خدا و اسباب این  
 خوف یا از خوف از خدا و انتقام و عقاب آن یا از خوف معاصی خود

## فصل دوم از باب پنجم

و این خوف علامات چند دارد مانند گریه کردن و غیال و ضعف شدن  
و باز داشتن خود را از معاصی و گناهان و بطاعات و عبادات اهتمام نمودن  
این خوف میگویند و مدوح است زیرا که هر که از چیزی خائف و ترسناک  
است البته از آن گریزان است و اگر مشغول بمعاصی و منہیات بلدان  
باشد اهتمام بطاعات نماید و ادعا کند که من از خدا خوف دارم در غلغله  
خواهد بود و در غلغله عون است و مانند کسی میماند که نزد شهری است  
بازماند و دست در دهان او کرده است و گوید من از او میترسم پس کسی که در  
گورید از عذاب الهی میترسم چرا میترسم که چه میشود که موجب عذاب است  
و تأمل در احوال خائفان از خدا از انبیاء و اوصیاء و اولیائا نماید تا بداند خوف کدام  
چنانچه شیخ صدوق روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص در مسایر  
در ختی نشسته بودند در روزیست که گاهی شخصی آمد و جامه های  
خود را کند و در زمین کرم میغلطید و گاهی پشت خود و گاهی شکم خود و گاهی  
پیشانی خود را بر زمین کرم میمالید و میگفت این نفس بخش که عذاب الهی از  
این عظیم تر است و حضرت رسول ص باو نظر میفرمود پس آن جامه های  
خود را پوشید حضرت را و را طلبیدند و فرمودند که ای بنده خدا کارهای  
از تو دیدیم که از دیگران ندیده ام چه چیز تو را باعث این شد گفت توس الهی  
را باعث این شد که بنفسم خود این کرمی را چشایندم که بدانند که عذاب  
الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا تو میترسی  
آنچه شرط رسیدن است و بدستیکه پروردگار تو مباحات کرد تو با  
ملائکة سموات پس یا صاحب خود فرمود که بنزدیک اینتر برو و بد تا برای  
شما هادعا کند چون بنویسند و آمدند گفت خداوند جامع کن امر هر را بر  
هدایت و تقوی را توشه ما گردان و باز گشت ما را بسوی بهشت گردان

## در خوف از خدا است

و بداند کسی که خائف باشد از اعمال بد خود بایست شهوات نفسانی را از  
خود برطرف کند و معاصی که منتهای میل و خواهش بانها داشته و مکره طبع  
باشد مانند کسی که حجامی محقر دارد و عسلی که منتهای خواهش و رغبت باندخته  
مکره طبع او میشود و نیز اگر عیالاند که از برای او سهم فانی است پس شهوات  
و لذات و باش خوف سوخته میشود و خلایق تکبر و حقد و بغل و حسد  
مانند اینها تحقیق میشود و از حضرت رسول قریب است که نزد حضرت یحیی  
در این مرتبه بود که بر بیت المقدس آمد و نظر کرد بعبادان و راهبان و لجا  
که پراهن ها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر نهاده اند و زنجیرها در  
گردن کرده اند و بر ستونهای مسجد بسته اند چون بر جماعت راهبها  
نمود بنزد مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پراهنی از مو و کلاهانی  
پشم بیاف تا بروم بر بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عباد و راهبانان مادر  
گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا  
آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت ای فرزند چه چیز تو را باعث شده است  
که این اراده غائی و حال آنکه تو هنوز طفل صغیر یحیی گفت ای پدر مکن زکریا  
از من کوچک تر مرا چاشیده اند گفت بل پس زکریا مادر یحیی گفت که آنچه  
میکوید چنان کن پس مادر یحیی کلاه پشم و پراهن جو از برای او بافت و پوشید  
و رفت بر بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پراهن جو بدن  
شرفش را خورد پس روزی نظر کرد بدین خود دید که بدنش ضعیف و خفیف  
شده بر پست پس خطاب الیهی یا ورسید که ای یحیی یا کریم پس کی از اینک بدنت  
کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوخت که اگر بک نظر بجهنم بگویی پس  
اهنی خواهی پوشید و عجز پلاس پس حضرت یحیی که نسبت تا آنکه از هیچکس  
کره رویش مجروح شد و گوشت او منجمد شد بخندید که دندانهایش پدید

## فصل دهم و چهارم در باب سیزدهم

شد چون انجمن با درش رسید با حضرت ذکر را بنزد او آمدند و عجبانی اثر  
بگرداو بردند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهید شده است  
گفت من با خبر شد که ذکر تا کفایت افزند چنانچه میکنم من از خدا فرزند  
طلبید که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا با این امر کردی گفتی که  
در میان بهشت و دوزخ عقبه هست که نمیکند مرند از آن عقبه هر که چاشنی  
که بسیار کرد بکنند از خوف الهی گفت بلی افزند من چنین کنم جهد و سعی کن  
در بند که خدا که تو را یا مرد بگردانده اند پس مادر می باو گفت که ای  
فرزند من خست میدهی که دوباره نماز برای تو بسازم که بود و طرف رو بخود  
بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمه را جذب نماید گفت تو اختیار  
داری پس آن پاره نماز برای او ساخت و بر روی او گذاشت و استغفار  
فشر از شاه چنان تو شده بود که اب از میان آن کشانتر چار شد چون حضرت  
ذکر با این حال را مشاهده نمود گریان شد و روبرو اسان کرد و گفت خدا  
این فرزند من است این اب بداد او است و تواز هر رحمت کند کان رحم تو  
پس هرگاه که ذکر را میخواند که بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب  
راست و چپ نظر میفرمود پس اگر می حاضر بود نام بهشت و دوزخ  
نمیداد پس روی می حاضر نبود شروع بموعظه کرد می سر خود را در  
عبادت پیچید آمد در میان مردم نشست و حضرت زکریا و مرند پدر فرمود  
که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی  
که آنرا اسکران مینامند و یابن کوه وادی هست که آنرا غضبان میگویند  
زیر آنکه آنرا غضب الهی افزوده شده است و در آن وادی چاهی هست  
که صد ساله را عمیق است و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن  
تابوتها صندلها و جواهرها و زنجیرها و غلها از آتش هست چنانچه

## در خوف از خدا است

اینرا بشنید سر برداشت و فریاد برآورد که واغفلتاه چه بسیا غافلیم  
 از سکران برخواست و بچنانه متوجّه پیاپا شد پس ذکر تا آن مجلس  
 برخاست و نیز دعا در می رفت و فرمود که یحیی را طلب نما که میترا سم  
 که او را زنبی میگرداند از مرا و پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون آمد  
 تا یحیی از بنی اسرائیل رسید ایشان را برآورد و پرسید ندکه ای مادر یحیی بگیا  
 میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام اش چشم شنید و برآورد  
 سرفته است پس رفت تا شبانی رسید از او سؤال نمود که ای جویبار این  
 صفت و هبت دیدی گفت بله یحیی را میگوئی گفت بله گفت الحال او را  
 در فلان عقبر کنان استم که پاهایش در آب دیده اش فروخته بود و سر  
 با سمان بلند کرده میگفت که بعزیز تو ای مولای من که آب سر نخوهم  
 چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو بدیسم چون مادر یحیی آمد  
 نظرش بر او افتاد و فریاد کرد و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت  
 و او را بندا سوگند داد که او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از او  
 التماس نمود که ای فرزند التماس دارم که پراهن مو را یکی و پراهن چشم  
 بپوشی که آن نرم تر است یحیی قبول فرمود و پراهن چشم پوشید و مادر از  
 برای او عذسی بخت و انحضرت تناول نمود و خواب او را بود تا هنگام نماز  
 شد پس در خواب ندا با او رسید که ای یحیی خانه را بخانه من بیا و  
 همسایه را من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخاست  
 و گفت خداوند از لغزش من در گذر بعزیز تو سوگند که دیگر نشا نظام  
 بغیر از سایه بیت المقدس و مادرش گفت ای مادر پراهن مو را بپوش  
 مادر پراهن مو را بود و در آن و بخت که مانع رفتن نشود حضرت ذکر تا  
 با او گفت ای مادر یحیی او را بکذا که پرده دلش را کشوده اند و بعش دنیا



# فصل چهارم در باب سپردن مهر

منافع نمیشود پس برخواستن حق و پیراهن مویش و کلاه پشمین را پوشید  
و بر بدت المقدس زلف و بالچنا و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد و  
ان حضرت صادق مرویست که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان  
او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند بر او نزو و سر میاورد به انگشت  
از انگشتان خود را با تش میداشت تا انخیال از نفس او بیرون میرفت  
و پیوسته در آن کار بود تا صبح چون صبح شد بان زن گفت که بیرون رو  
که بدیه شما بودی تو از برای ما فصل میی بد آنکه خوف از خدا محو است  
تا آنکه محمد یاس و نا امید بودن از رحمت الهی در مد آن ضلالت و کفر  
چنانچه حق تعالی میفرماید و من یقظ عن رحمة الله الا الضالون و لا یبطل  
من روح الله الا القوم الکافرون و رجا خوب است تا بعد از این بود  
از عذاب الهی فرمید چنانچه حق تعالی میفرماید و لا یامن مکر الله الا القوم  
الکاسرون و آنچه از کلام انبیا و اوصیا و حکما مستفاد میشود آنست که  
باید انسان متصف با این دو خصالت باشد و میباشد در دل او من خوف  
سراجا هر دو بر وجه کامل بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و رجا  
زیاده بر خوف نباشد و خوف زیاده بر رجا نباشد چنانچه از حضرت صادق  
مرویست که فرمود لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان  
بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی تو را عذاب خواهد کرد و از  
او چنان امید بدار که اگر با کناه جن و انس بد نگاه او روی تو را رحم خواهد  
کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدر من میگفت که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه  
در دل او دو نور هستند یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هر یک اگر با دیگری  
بسند بران زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار مرویست که حق تعالی  
صادق فرمود که ای اسحق چندان از خدا بترس که گویا او را میبینی و اگر

تو را

## در خوف و حیا است

۱۰۹

تو او را میبینی و تو را میبیند پس اگر کمان میبکشی که او تو را نمی بیند کافر میشوی  
و اگر میدانی که در هر حال تو را میبیند و احوال تو را میداند و در حق تو  
او معصیت او میبکشی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهیل تر شمرند و در حقش  
دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا هر چیزی را از او میترساند و هر که از خدا  
نترسد خدا او را از هر چیز میترساند و بد آنکه انسان باید طبع نفس خود  
باشد و معالجه در خود را بصدق نماید پس اگر خوف بر او غالب باشد و بیشتر  
که مبتدا بجای باس و قنوط برسد معالجه نماید خود را بتفکر و تدبیر و معرفت  
رحمت الهی و باثبات و اخبار بیکه باعث امید و اری میشود چنانچه از حضرت  
امام محمد باقر مرویست که حضرت رسول فرمود که حق تعالی میفرماید که اعطاء  
نکند عمل کندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میبکنند بدستیکه  
اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من  
هر این مقدار مقصّر خواهند بود و بکنند عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق  
نخواهند بود آنچه را طلب من نمایند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق هشتاد  
درجه از عالیها نخواهند بود لیکن باید که اعطاء ایشان بر رحمت من باشد  
و امیدوارم فضل من باشند و بیکان نیکی که به من دارند عطا شوند که  
در اینحال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان بهتر  
و امرزش من جامه عفو و درایشان میپوشاند بدستیکه منم خداوند بسیار  
بخشنده بسیار مهربان و در هر حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی نوشتند است  
که حضرت رسول بفرمود که بحق خداوند بیکه عجز او خداوندی نیست که  
بمؤمن خیر دنیا و آخرت نهد مگر حسن ظن و کمان نیکی که بخداوند خود دارد  
و امید بیکه از پروردگار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک  
غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوند بیکه عجز او خداوندی نیست که خداوند

## فصل بیست و نهم در فضیلت

نمیکنند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گناه بد یکی بر پروردگار  
خود داشته باشد و در آئین بند خدا تقصیر نماید و بر بد خلقی با مردم غیبت  
مؤمنان کردند بحق خدا و بند یکی مجز او خداوند نیست که هیچ بند  
کائنات بند آنیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق کان او باو عمل نماید زیرا که  
حق تعالی کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکیها و جها  
میکند و شرم میدهد از آنکه بند مؤمن باو گناه داشته باشد  
و بخلاف ظن او باو عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس خداوند خود  
کان نیکی بداند و ثوابهای او و بطاعات و عبادات رغبت نماید و  
اگر کسی رجاء او غالب باشد چنانچه در اکثر خلق رجاء کاذب که در حقیقت  
غیر و راست میباشد میباشد معالجه خود را بتفکر در عقوبات الهی  
و تذکرات و احادیث خوف و تهدید و وعید نماید و در حالت انحصار  
و نزدیکی اجل بایست رجاء و امید و اثر و کان نیکی و رحمت الهی غالب  
باشد زیرا که خوف مد و رحمت بعلت آنکه باعث بر عمل میشود و در این  
حال عمل منقطع شد و بایست حسن ظن بخدا داشته باشد تا آنکه محبت  
برساند و شوق داشته باشد با اقدام بر جناب اقدس الهی و مناجات  
لقاء الله احب الله لقاءه باب چهاردهم در یقین و توکل است و در  
این دو مقاله هست مقاله اول در یقین است بدانکه یقین عبارت از  
است که مجموع اشیاء را بداند که از مسبب اسباب است و مطلق و قطعی  
نشد بلکه بدانکه جمیع استیاضات از برای او و حکمی از برای او میباشد  
و بدانکه آنچه از برای او مقدر شده است خواهد شد و آنچه مقدر نشده  
است نخواهد شد و بداند که جناب اقدس الهی مطلع است بر احوال و ظاهر  
و باطن پس در جمیع حالات بایست منتهای ادب و حرمت پرور را که خود

## باجهار در یقین و توکل است

۱۱۱

را منظر نماید و مبالغه نماید در تعجب باطن خود از پادشاه و یقین  
اعلائی در جاث امان است و یقین بر چند معنی اطلاق میشود اول یقین  
بقضا و قدر است بحدی که بران آثار مرتب شود و موثر است انقطاع بخدا و  
توکل و تفویض و رضا و تسلیم کرد چنانچه از حضرت صادق منقول است  
که هر چیزی را اندازه و حدی هست مراوی عرض کرد فدای تو شوم کدام است  
حد توکل فرمود که اندازه حد توکل یقین است و حد یقین آنست که از  
غیر حق تعالی نترسی و در حدیست دیگر فرمود که از حد یقین ادعی آنست که  
راضی نکند مردم را بچیزیکه موجب خشم حق تعالی گردد و ملائمت نکند مردم  
بر چیزی که خدا با و نداده است بدستیکه رزق با نمیکشاند حرصی  
و رق نمیکند روزی را که گاه کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد  
چنانچه از مرگ میکشند و هر روزی او را در باید چنانکه مرگ او را در  
میاید بعد از آن فرمود که بدستیکه حق تعالی بعد از آن خود روح و راحت  
و شاد ببرد یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزین در شکت و  
انزادگی از قضاها ای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل آنست که  
بر آن مداومت نمایند و یقین باشد بهتر است از عمل بسیار بیکه بر غیر خدا  
یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هیچ پادشاه از شما نرود با ما تا انجیل  
مکمل آنکه بدانند که آنچه با و میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدر شده است  
البته از او در نمیکنند و آنچه از او میگذرد و با و نمیرد چون مقدر شده  
ممكن نیست که دسعی او یا دیگران با و برسد و ضرر رساننده و دفع رساننده  
خدا است و از حضرت صادق منقول است که حضرت امیر المؤمنین در روزی  
دیوار شکسته خم شده نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند  
یا حکم گفت که این دیوار شکسته است در روزی این نشینید حضرت فرمود

## مقاله اول از باب چهارم

که هر کس را جلش حفظ میکنند پس چون حضرت برخاستند و از نزد پادشاه  
 بیرون آمدند و پادشاه فرمود آمد بعد از آن حضرت صادق فرمودند که حضرت  
 امیر المؤمنین از این باب کارها بسیار میکردند و این است مرتبه یقین و از  
 سعد بن قیس منقول است که در جنگ کاه نظر کردم که شخصی هست دو جامه  
 پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را پیش را ندیدم دیدم که حضرت  
 امیر المؤمنین است گفت با امیر المؤمنین بچنین معرکه با این قدر دشمن چگونه  
 پیراهن آمده فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته حق تعالی جنت و عذاب  
 بر او موکل فرموده است که اعمالش را مینویسند و دو ملک با او هستند  
 که او را محافظت نمایند از آنکه از کوهی نریزد یا فاشی در افتد و از  
 سایر بلاها کاشند پس چون قضای الهی نازل شد و جلش را سپیداد و  
 بعد از آن و بعد از آن حضرت صادق منقول است که قبر غلام عجل الله فرجه  
 آنحضرت را بسیار دوست میداشت و هرگاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند  
 شمشیر بر میداشت و از پی آنحضرت میرفت که مباد اضری از دشمنان  
 بان حضرت برسد در شب مثل پی آنحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند  
 قبر را دیدند پس سپیدند که چه کاری گفتند آمدیم که از پشت سر شما  
 بیایم که مباد اسبی شما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حرام است  
 میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین میخواهم که تو را حرام است  
 تا می فرمود که اهل زمین نمیتوانند رسانند تا مقدر اسمانی نباشد  
 پس که در پیش قبر بر گشت دو پهلوی بنواب و عقاب از پشت این بجهت دیگر  
 از شش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر کرد چنانچه از حضرت صادق  
 مرویست که روزی رسول خدا ص در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کردند  
 بسوی جوانی که او را حارث بن مالک می گفتند دیدند که سرش از پهلوی

# در یقین و توکل است

پنجوازی بزیر مبادید ورنه زویش نبرد شده و بد نشنیده کشته و چنانچه  
 در سرش فروخته حضرت از او پرسید ندکه بر چه حال صبح کرده و چه حال اندک  
 ای جاد که گفت صبح کردم یا رسول الله بایقین حضرت فرمود که و هر چه بگو  
 دعوی کنند حقیقی و علامتی و کواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت  
 حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا عز و ن و غم کین  
 دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای کرم مرا بر و زه میدارد و دل  
 من از دنیا دور گردانیده و آنچه در دنیا مکرده دل من گردیده و یقین بر من  
 رسیده که کو با مبینم عرض خداوند مرا که برای حساب در محشر نصب کرده  
 و خلاق هر محشر شده اند و کو با من در میان ایشانم و کو با مبینم اهل  
 بهشت مرا که تنم مینمایند در بهشت و در کرم بهشت با من است و یکدیگر را  
 میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و کو با مبینم اهل جهنم را که  
 در میان جهنم معدنند و استغاثه و فریاد میکنند و کو با مبینم اهل جهنم  
 هر گوش من است پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده است که خدا  
 دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس فرمود که بر این حال که داری تا  
 باش اینخوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت مرا روزی من  
 گرداند حضرت دعا فرمود چند روز بیکه شد حضرت او را با جعفر بجهاد  
 فرستاد و بعد از آن نفر او شهید شد می یقین در جمیع امور نیست که  
 بانها ایمان مبادید آورد و ایمان در هر چیز که بخدا کمال رسد و اثرش  
 بر اعضا و جوارح ظاهر گردد و از شوائب فاسد خالص شد انرا یقین  
 میگویند چنانچه از حضرت امام رضا ع مرویست که هر دو ایمان افضل  
 است از اسلام بیکه رجه و تقوی افضل است از ایمان بیکه رجه و  
 یقین افضل است از تقوی بیکه رجه و هیچ چیز در میان این دو کمزاری نیست

## مقاله دوم از باب چهارم

قسمت نشده است و در روایت دیگر حضرت رسول ص تفسیر یقین را  
 از جبر ثبیل پرسیدند جبر ثبیل عرض کرد که یقین آنست که مؤمن از برای  
 خدا چنان عبادت کند که گویا او را میپند پس اگر او خدا را نمیپند خدا او را  
 میپند و آنست که یقین بدانند که آنچه باو میسر شد البته از او و در نمیکند و  
 آنچه از او و در نمیکند در التبر باو میسر شد و از حضرت امام رضا ع سؤال نمودند  
 از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد  
 شدن از برای خداست و راضی شدن بقضا خداست و تفویض کردن  
 امورات بسوی خداست مقاله دوم در توکل است بدانکه توکل  
 از اعظم منازل دین مبین و از افضل مقامات از باب یقین و لکن شناختن  
 آن و عمل نمودن خالی از غموزی و اشکالی نیست زیرا که اگر کسی ملاحظه  
 نماید اسباب را و اعتماد بر آنها نماید بمرتب شرک خفی در توحید میسر شد  
 و اگر قطع علایق قلبیه از استیلا بکند و از آنها بالمرة بپا عذر نماید مخالف  
 دین مبین و شرعیت سید المرسلین خواهد کرد زیرا که ترک تدبیر امور و  
 عدم سعی در تحصیل رزق و افتادن بر زمین مانند سنگی افتاده حرام است  
 در شرع و انسان مکلف است بطالب و سعی و تحصیل رزق و جلب منافع  
 و دفع مضار چنانچه مکلف است نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد پس  
 معنی توکل در شرع مبین این است که تحصیل اسباب و سعی در رفع مضار  
 نماید و اعتماد او بر اسباب و فکر و تدبیر خود نباشد بلکه اعتماد او بر  
 پروردگار خود باشد و امور خود را باو و گذارد و بداند که ضار و نافع  
 و رازق و مانع او است و پس اگر خدا نفع کسی بخواند هیچکس نمیتواند منع  
 کند و اگر ضرر کسی بخواند هیچکس نمیتواند رفع کند و اعتماد او بر اسباب  
 و وسایط نباشد و بداند که شاید جناب اقدس الهی مطلب او را از غیر این

## در توکل است

اسباب با و پوساند هر چند که او مکلف است تحصیل اسباب و این مثل  
آنکه جناب اقدس الهی تکلیف فرمودند بطاعات و عبادات و آنکه کسی  
اعتماد بر طاعات و عبادات خود ننماید بلکه اعتماد او بر فضل الهی باشد  
و لازم توکل آنکه باید انسان از خلق مایوس شود و رضای ایشان را بر  
رضای خدا اختیار نماید در جمیع امور بر خود و دیگران اعتماد نکند  
و همگی اعتمادش بر خدا باشد اعتماد نمودن بر وسایط و اسباب و بر  
خود و دیگران نوعی است از شرک چنانچه نسبت معتبر از حضرت صادق  
مراد است که فرمودند شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مورچه  
بجمله شرک است که انکسرت خود را از انکشت با انکشت دیگر بگرداند  
برای آنکه امری در یاد او ماند و مثل این از چیزهای دیگر مؤلف گوید  
که سبب اطلاق شرک بر این معنی نیست که چون این شخص اعتماد او در  
خاطر ماندن بر پروردگار خود نبوده است و بر او توکل نکرده است  
بلکه اعتماد کرده است بر گردانیدن انکسرت خود است لهذا اطلاق شرک  
بر این معنی شده است و از اینجا معلوم میشود که هر دو گردانیدن از خدا  
و اعتماد نمودن بر غیر او مرتبه است از مراتب شرک و مراد است که حضرت  
رسول از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که  
توکل آنست که بداند که مخلوق ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع  
مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند پس چون بنده چنین شد  
از برای غیر خدا کار نمیکند و امید نمیدارد از غیر او و نهتر سدا از غیر او  
و جمیع از غیر او نمیکند این است معنای توکل و از حضرت امام موسی کاظم  
سؤال نمودند از تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود  
که توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جمله درجه های توکل آنست که



# مقاله پنجم از پنجگان در توکل

در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی  
که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی  
که این امر عجم و فرمان او واقع شده است پس تو کل بر خدا کن و تقوی  
امر خود را و کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و بدانی که تو کل  
در کسی که کامل شدن خلق مایوس میشود و شاید با نسیب ترا اکثر  
معاصی مینماید زیرا که اکثر معاصی از راه امید بخلاقین به عصمیرسد و از  
برای خوشنودی مخلوق غیبت میکنند و می شنوند و دروغ میگویند  
و مدهنده در دین میکنند و مانند اینها و اگر از خلق مایوس باشد و بداند  
که ضار و نافع خداست معصیت او را اختیار ننماید بر رضای مخلوق و  
مدهنده در دین نمیکند و احکام الهی را جاری میکنند و از خوف بر طرف  
شدن نفع مخلوق ترك امر معروف و نهی از منکر نمیکند و برای خوش آمد  
ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روزی بر از خدا داشت در تحصیل آن  
مرتکب حرام نمیشود و در سهو و غلطی و شکایت حال خود از خلق لطمه زدن  
نمیکند و دفته رفتن خدا را در نظرش عظیم نمیشود و مخلوق سهل نمیشود و حق  
خدا را معطل میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که با او میرسد محبت خدا را در دل  
زباده میشود و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود  
که چرا این عطا نکردند یاد بگری از من پیشتر دادند و محبت مردم مفتوی  
نمیشود بسبب عطای حقیر که با او نمایند و خالق خود را فراموش کند و حسد  
مردم را نهمد که چرا زباده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور  
دنیا نمیکند و با هر مصافحت و محبت خدائی و حب لله بهم میرسانند و  
عبادت او را بر پا خالص نمیشود و از تعمیر او و تبدل احوال و روزگار  
دکیر نمیشود و فقنا الله و جمیع المؤمنین للتوکل علیہ و الاعتماد و تقوی

## باب پانزدهم در اسرار عبادت

الامور الیه ومنقول است که از بهلول پرسیدند که چه حال داشت گفت  
 چه حال داشته باشد کسی که اسمانها برضای او میگردند و زمین برضای او  
 ساکن باشد و هر چه در اسمانها و زمینها واقع شود هر تپش و زور و فشار  
 او شود گفتند خوش دعوی بلند میکنی گفت مادر روز اول  
 دانستیم که این خداوند قادر حکیم میکند هر خبر و نیت و صلاح است  
 و باین سبب رضای خود را بر رضای او موافق کردیم و زهرام امور خود  
 را با او گذاشتیم و اراده خود را با اراده او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضای او  
 خواهیم ما میشود **باب پانزدهم در اسرار عبادات** و اسباب قبول آن  
 و معالجه تحصیل اخلاص و حضور قلب و دفع وساوس شیطانی از آنها  
 و تنقیح این امورات در چند مقاله میشود **مقاله اول در نیت و اخلاص**  
 و اوضح آن در چند فصل است **فصل اول در نیت** است بدانکه نیت از جمله  
 ارواح عبادت است و بسبب نیت عبادات از عادات اعتیاد بهم میرسانند  
 و در حدیث نبوی که اصحاب حدیث آنرا از جمله متواترات شمرده اند اما  
 الاعمال بالنیات و خلافتی نیست ما بین علما که عمل بدون نیت لغو است  
 و باطل و لیکن تحقیق معنی نیت خالی از غموز و اشکال نیست پس بدانند که  
 نیت بر چندین معنی اطلاق میشود اول آنست که بعضی از افعال سنتی جماعت  
 میدانند که عبارت از آن لفظ نیست که بان تلفظ مینمایند و در هنگام  
 شروع بوضو و صلوٰه و غیر آن و در وقت شروع بنماز بربان میگویند تو  
 اصلي الظهر لو جوبه قره الی الله و کاه است در خاطر او معنی نیت بنا شد  
 و این جماع علما ای اهل بیت لغو است و باطل و بی فایده و ویرانه اعتقاد  
 جمعی است که از ایند رجحان توفیق نمودند و نیت را عبارت از ذکر رسانیدن  
 این الفاظ و تعقل معانی آنها بخاطر دانستند و این معنی بی خطاست زیرا که

## فصل اول از عقاید اول از باب نیت

عمل بسبب نیت از دین و شرک و مانند آن خالص و ممتاز میشود و معلوم  
است که این معنی باعث اخلاص نمیشود زیرا که کسی که باعث عمل او دین و  
سهمیه باشد و این الفاظ و معانی بخاطر خود بگذرانند که من این عمل را  
قریب به الله تعالی بعمل میآورم و حال آنکه باعث او دین و سهمیه باشد  
عمل او باطل و عاقل و لایق ریش خودش است و اگر شخصی که تارک الصلوات  
باشد و هرگز نکرده است و روزی بشنود که بزرگی مسجد آمده و روزی  
بصلی قسمت مینماید و باین علت وضو سازد و مسجد برود و در برابر  
این بزرگ ایستد و باین قصد نماز بکند و در خاطر خود بگذرانند که این نماز  
را من کنم قریب به الله تعالی عمل او باطل و عاقل و خود را تم خواهد بود پس  
معلوم است که مجرد این خطرات و سواوس شیطانی و تشویلات نفسانی  
نیاست سیر عبارات از قصد نیست که مقارن آن فعل است که انفعّل از روی  
سهو و غفلت صادر نمیشود هر چند بلفظ در زبان آورد و معانی آن بخاطر او نگذرد  
و این معنی خوب است اما کسی است که از آن خالی باشد چنانچه بعضی محققین گفته اند  
که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال را باین نیت بکنیم تکلیف ما لا ینطق بود  
چهارم عبارت است از غرض و علت و باعث که اد میراجع است و داعی بر فعل  
است و افعال اختیاریه عقلا از این خالی نمیشد و هر عاقلی که فعل از او صادر  
میشود البته یک داعی بر آن فعل دارد یا رضای خدا در آن باشد یا رضای  
شیطان و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت  
صعوبت است و این نیت اختیاریه نیست زیرا که آن عبارت است از داعی و  
داعی عبارت است از توجه نفس بسو کمالی که از برای او ظاهر شود و  
بدان که غرضی و منفعتی در آن دارد یا در عاجل یا در اجل یا در دنیوی یا آخرت  
و مادامیکه انسان معتقد شود که غرضی و منفعتی در فعلی از افعال ندارد این

# در نیت است

۱۱۹

فعل از اوصاف نمی شود با قصد اختیار و اگر داعی او بر فعل چیزی باشد  
و در وقت عمل چیزی دیگر احضار بخاطر خود بکند آن تغییر فایده بحال او نمیکند  
و بر آن داعی مثلاً یا معاقب میشود و مجرد احضار اعتبار ندارد مثلاً  
اگر بشوق و شهوت نکاح بر آن غالب میشود لا محاله با قدری و رفع  
مانع اقدام بر نکاح مینماید و نیت او در این فعل مجرد همان داعی و  
اگر در حین شروع بخاطر خود قصد کند و احضار نماید که بر این تزویج  
اقدام میکنم از برای رضای الهی بجهت تکثیر نوالد و تناسل و امثال  
او امر الهی مثلاً بر این معنی نخواهد بود و نیت این نیت نیست همان  
که باعث وداعی او بر فعل نشده و اگر نخواهد چنین نیت صحیحی از اوصاف  
شود باینست او لا سعی نماید که ایمان خود را بشروع مبین تقویت نماید  
و نظر نماید در ثواب آن کسی که سعی مینماید در تکثیر امت رسول ص و  
نوالد و تناسل و رفع نماید از نفس خود چیزهایی که باعث میشد تنقیص  
از اولاد مانند زبادی مؤنث و تعب و مشقت و در تربیت و فساد  
انوقت شاید مصلی و باعثی بهم میرساند از اینجهت بر تحصیل ولد از برای  
این ثوابهای غیر متناهی و انمیل و رغبت محرم او میشود بر تزویج حلاله  
باینست آنست سعی نماید که باعث و غرض صحیح داشته باشد و اگر نه صحیح  
که بالنسبه بعبادات و طاعات میشود چند قسم است قسم اول عبادت  
عارفان و مقرران است که باعث وداعی ایشان بر عبادت و بندگی  
کمال معبود است و آنکه او سزاوار است بعبادت چنانچه سید القادر  
و امیر المؤمنین و اما المتقین فرمودند که ما عبدك خوفاً من نارك  
ولا طمعاً في جناتك و لیکن وجدك اهل للعبادة فعبدك بغیر عباد  
نکردیم تو را بجهت ترس از آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو ولیکن

تو را

## فصل اول از باب پانزدهم

تو را سزاوار عبادت و بندگی یافتیم پس تو را عبادت کردم و این درجه  
 اعلی درجات مقرران است و اگر غیر بنیید که بعضی حقا و جهالت ادعای  
 این مرتبه نمایند بدانند که از حق و جهالت است زیرا کسی که ادعای  
 این مرتبه نمایند با نیست تا مثل نماید که اگر نام بهشت و اقلش شنید  
 باشد و ثواب و عقاب بکوش و بخورده باشد یا عبادت و بندگی بکند  
 یا نه بلکه العین بالله بر فرض محال که اگر جناب قدس الهی وعده میفرمود که  
 هر کس عبادت کند بهجت میبرد و تارک بهشت میبرد با نیست مدعی  
 این مرتبه تزلزل عبادت نکند چون معبود خود را سزاوار عبادت نداند  
 قسم در حق عبادت حجتان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی بزرگ  
 محبت که اعلی درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی  
 خود کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر و اولاد اطهار  
 او میفرماید که پیغمبر و محبوبی که خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان  
 خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل او گرفت و کار او را  
 او شد بکریا عاقل او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی  
 نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب و نباشد اثر احوال خود  
 میداند و اگر در جهنم باشد و یا رضای دوست باشد آتش را کل و بر خاک  
 میدانند چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در مقام خلعت و محبت انشراح  
 چون بارضای دوست بود در نظر او از کل و لاله خوشنما تر بود و مشاهد  
 این معنی در عالم اجسام آنست که کسی که در عشق صوری مرتبه میرسد که  
 اطاعت معشوق خود را میکند و مطلقا در نظر و خاطر او نیست که از  
 آن معشوق نفی میخواهد رسید یا ضرری به او خواهد بخشید و هرگاه  
 که میکند از برای او میکند و محبت او در جمیع کارها همان محبت و همچنین

# کُنُوت است

نحبت محبوب حقیقی کاه است بر کسی غالب میشود که جمیع اعمال و افعالا  
او منوط به همان محبت است و بهشت و جهنم در این مقام منظور نظر او  
نیست بجهنم کاهی بهشت را اگر خواهد از برای این میخواهد که دوست او را  
میخواهد و از جهنم پناه میبرد بجهنم آنکه دوست او را میخواهد چنانچه سید  
الشعبدین و زین العابدین صفرماید الهی ان ادخلنی النار ففی ذلک عذابی  
عذابت وان ادخلنی الجنة ففی ذلک سرور نیتک انا والله اعلم ان سرور  
نیتک احب الیک من سرور عذابت و جد بزرگوار و حضرت امیر در عشا  
کمیل صفرماید فلهذا بالله صبر علی عذابک فکف صبر علی فراغک و بهشت  
الهی صبر علی حرارت فکف صبر علی النظر الی کرامتک یعنی اگر مرا بهشت دهد  
او ری و از دوستان خود جدا کردانی اگر بر عذاب تو صبر کنم چگونه بر  
فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی آتش صبر کنم چه گونه از کرامتها و لطفهای تو  
تاب بیاورم و علامت این مرتبه این است که کسیکه ادعای این مرتبه نماید  
مرتکب معاصی یا کمزوریها نشود زیرا که پسندیده محبتش نیست و از حضور  
صادق مرویست که جناب اقدس الهی موسی بن عمران را فرمود که ای پسر  
عمران دروغ میگویند کسی که گمان میبرد که مرادوست میدهد و چون شب  
میشود بخواب میرود و از من غافل میشود آخر نه هر محبتی میخواهد که با محبوب  
خود خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطالعه بر احوال دوستان خود و نظر افشان  
بسوی ایشان دارم چون بوده شب ایشان را فرو گرفت بدید دلهای ایشان را  
میکشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیده های ایشان میدارم باین نحو  
مخاطبه مینمایند که کو بار و بر و بامن سخن میگویند و کو بار مرا میپندند حاضر  
بامن سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت بر امن بیاور  
و بدن خود را برای من شکسته و خاضع گردان و از دیده های خود در

## فصل اول از مقاله اول

ناز یکی شب اشک بریزد و مرا بخوان که من بتو بسیار نزد یکم و بدانکه محبت جناب  
 اقدس الهی از اعظم مقامات و اعلائی درجات است و امانت و اخبار و کبریه  
 دلالت میکند بسیار است و این هر ساله کنجایش اینها اندازد و مرا متب  
 متفاوته دارد و لوازم محبت انس و شوق و طاعت و بندگی و لذت  
 مناجات است و بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است و اگر  
 خواهید بدانید که محبت خدا چه معنی دارد پس مجمل بدان که محبت عبارت  
 است از میل قلبی بسوختن چیزی که متولد باو میشود و حصول این امر بعد از  
 معرفت آن شیئی و ادراک آن شیئی محبوب گاه است بخواس ظاهری میشود  
 و گاه است بخواس باطنی و گاهی بقلب و شکی نیست که بصیرت باطنی اوست  
 است از بصیرت ظاهر و هر چه معرفت قوی تر میشود محبت بیشتر میشود  
 و ادراک قلب از ادراک چشم بیشتر است و مجال معانی که بعقل ادراک میشود  
 اعظم است از مجال صورت که بچشم ادراک میشود و چون جناب اقدس الهی منزله  
 از ادراک بخواس و آنچه ممکن ادراک از ذات و صفات بعقل و قلب محقق  
 میشود پس لا محاله بسیار است محبت جناب اقدس الهی اعظم است از محبت سایر  
 مخلوقات است و هر چه عبادت جمعی است که لذت عبادت را بافته اند و کمال  
 بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته اند  
 موافق گردیده و شهوت نفسانی ایشان شکسته شده و بجهت رسیدنند که هیچ آن  
 را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ الهی نزد ایشان بدتر از ترکاب  
 معصیت نیست بهشت و نعم خود را عبادت میدهند و جهنم و عذاب خود را  
 معصیت میدهند و از هر عبادتی لذتی میدهند که ما فوق لذت عالمیان است  
 و در هر قطره از قطرات بده بهر قطره میریزد از یک قطره لذت خوف میبایند  
 و از یک قطره لذت شوق و از یک قطره دیگر لذت رجا چنانچه رسیدنند صحیح از حضرت

## در نیت و عبادات است

صادق مرویست که حضرت رسالطیناه فرمود که بهترین مردمان کسی است  
 که عاشق عبادت شده باشد و دوستی که درین او درآورده باشد و محبت  
 انرا در هر کفری که باشد و محبت بندگی در هر اوجا کرده باشد و جمیع بدن و  
 اعضا و جوارح مباشران شده باشد و بسبب عبادت خود در ان جمیع کارها  
 دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب ان پروا نداشته باشد که روزگار او  
 با ساقی کند یا بدشوار و بد آنکه صاحب این مرتبه را از لذات جنم چندان  
 لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عده لذت او از عبادت رضا و قرب باشد  
 چنانچه از حضرت صادق مرویست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان  
 بسیار تصدیق کنند که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اند و فرمان  
 مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا بدتر است  
 بعد از آن تنعم خواهید کرد در آخرت و چهار عبادت جمعی است که باعث  
 ایشان بر عبادت جای خداوند عالمیان است و این چهار عبادت کسی است که بنور  
 ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کاظمی بر او ظاهر گردید  
 و در مقام معرفت بد هر یک از این پیوسته در یاد خداوند خود است و  
 همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالمیان بر دو قایق امور و ضمایر  
 نبات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه کرده است  
 و این معنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منہیات چه ظاهر است که اگر  
 کسی ملازمی با غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرر  
 و توقع نفعی از او نداشته باشد و در حضور او سبادی از معاصی را شرم  
 میکند که بجا آورد پس چنین کسی که در مقام مراقبه چنین خداوند بر حاضر  
 داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر شود  
 مگر آنکه از این مرتبه بازماند و غفلت دهد و بصیرت او را کور گرداند



## فصل اول از مقال الاول

چنانچه منقول است که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر تو  
 معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا را بخواباند و بپوشد عبادت جمعی است  
 که باعث ایشان بر عبادت قرب حضرت باری جل شانہ است و مراد از  
 قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که حق تعالی از هر دو منزہ است  
 بلکه مراد قرب معنوی و از امر است بسیار هست و گاهی قرب باطل و پیشتر  
 بر قرب محسوب می شود و کمال است یعنی که چون حق تعالی کامل است من جمیع الجہات و  
 نقصی در ذات و صفات او هیچ و جبراه ندارد و مخلوقات او کمال نقص و عجز و  
 نا نامی دارد و باینجه متہای تقابل و قیابین مابین خالق و مخلوق و ممکن و واجب  
 هست و هر چه انسان سعی نماید بجا هد نفس و استدلال از فیاض علی الاطلاق  
 که نقصی از نقصها خود را از او نماند و کمالی از کمالات کسب نماید و را  
 فی الجملہ قرب معنوی ہمہ میسر سازد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق  
 متہای قیابین باشند باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از  
 ایشان اخلاق دیگر را کسب کند میگویند که با او پاره نزدیک شد  
 و اینست معنی حدیث تخلّفوا باخلاق اللہ و گاهی قرب باطل میشود بر قریبیکه  
 بحسب تدبیر و محبت و مصاحبت و این از قرب معنوی نیز گویند چنانچه اگر  
 کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوستہ این دوستی  
 در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و  
 باعضاء و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی با و نزدیکتر  
 از نیکانہ باد شمع که در چلوی او نشسته باشد شمع ششم عبادت اہل بیت  
 کہ عمل خود را از ملاحظہ زید و عمر و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته اند و  
 غرض آخری منظور ایشان باشد و گاهی در مقام خوشتند و عبادت را  
 از تزیین چہنم بجا میآورند و گاهی در مقام رجا و برای ثواب و بہشت عبادت

## در عبادت است

میکنند و اکثر علما اینقسم عبادت را صحیح دانسته اند و آیات و اخبار را  
 بسیار بر این معنی دلالت میکنند و بعضی از علما به بطان مانند این عبادت  
 قایل شده اند زیرا که چنان عابدان فی الحقیقه خود را برستیدند از خدا را  
 نیز بر آنکه مطالب ایشان مرفع ضرر از خود و جلب نفعی بخود و این قول خلاف  
 تحقیق است خصوصاً بنا بر تحقیق که گذشت که نیت محض طور بیان نیست  
 و از اکثر مردم متعذر است عبادت را بقصد احدی علی سابقه و تکلیف  
 گذشتن از این مرتبه نسبت بعالی ناس نکلیف مالا ینطق است و اگر چنین  
 باطل بود جناب اقدس الهی و انبیا و اوصیا آیات و اخبار بسیار بیان نموده اند  
 از منافع دنیوی و اخروی که مترتب بر آن اعمال میشود که باعث میشود  
 بر ترغیب مردم باعمال و لازم میاید که ترغیب و توهیب و وعد و وعید  
 عبت بلکه اغراضی باشد و چه گونه امکان دارد از برای بنده ضعیفه حقیر  
 که مالک نفع و ضرر و موت و حیوة خود نباشد که مستغنی شود از جلب  
 نفع از مولای خود و دفع ضرر از خود و از حضرت صادق بسند معتبر مروی است  
 که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمیع عبادت را از برای طمع  
 ثواب میکنند و این عبادت در میان است که حرص و خواهش لذت و حب  
 بندگی ایشان شده و طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش میکنند و این عبادت  
 غلامان است که از ترس سیاست آقا کار میکنند و لیکن من عبادت  
 خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگواران است و در تری  
 دیگر فرمودند و این عبادت احرار است و این افضل عبادات است <sup>(فصل)</sup>  
 در اخلاص و این عبادت است از مجرد کردن نیت از اغراض فانی و شوائب  
 و مراتب آن متعذر است بخوبی که گذشت از قصد محبت با اهل بیت یا حیا  
 و مانند آنها و آیات و اخبار در ترغیب و ترغیب بر اخلاص بر علما بسیار است

## فصل دوم از مقاله اول

چنانچه حق تعالی مقرر نموده و ما امر و الا لعبد و الله مخلص له الدين  
 يعني ما مورث نشدند مگر بآنكه جناب اقدس الهی را عبادت كنند و مرا بآنكه  
 خالص نمايند و اين را از برای او و در راه او ديكر فرمودند الا الله دين الخالص  
 يعني آنگاه باشيد انچه از برای خداست و خدا او را ميبسنند كه خالص باشد  
 از اغراض فاسده و شوائب را و مانند آن و از حضرت صادق مروی است  
 در تفسير اين شريفه لب لبو كه انكم احسن عملا يعني تا پايان مايد شما را كه كدام يك  
 از شما نيكي كارتون بد كه حضرت فرمود كه مراد اين نيست كه هر كس بيشتر عمل كرده  
 باشد بلكه مراد اينست كه هر كس عايش در سست و بصواب و حق نزد بگر و عمل  
 ثواب افستد كه با خوف الهی و نيت صادق در سست باشد و بايق مانند آن  
 بويست عمل و سعی نمودن كه از برای خدا خالص كرد بهتر است از اصل عمل  
 و عمل خالص آنست كه خواهی كه كسی غير خدا تو را بر آن كار مدح و ستايش  
 نمايد و نيت بهتر است از عمل بلكه عین نيت عمل است و پس و بعد از آن  
 فرمودند قل كل يعمل على شاكله يعني بگو آنچه كه هر كس كار ميكند بر  
 شاكله خود حضرت فرمود كه شاكله نيت است و بدانكه اخلاص در نماز  
 با سایر اعمال چنين بر هم گذاشتن و حرکات و سوا سانه كردن تحصيل نميتوان  
 نمود بلكه بعد از استقامت در نماز على الاطلاق در هدهد های تمامی بر پايتاب  
 شریع و مجاهدات نفس اماره بهمير و تفكرات ميتوان تحصيل نمود و عمل  
 طريق اخلاص بيرون كردن محبت دنيا از دل خود و شكستن حواصلي نفس در شوق  
 و قطع كردن اميد از غير خدا انقدر مشق اينها بكند تا بوقلب غالب شود  
 و چه بسيار اعمالی است كه انسان تعبهها و مشقها مقول ميشود و مجاهدات  
 مياورد و بچنان ميكشند كه عمل خود را خالص گردانيد است و حال آنكه خالص  
 نيست و شيطان كوش نزده است و او را غافل كرده است از افتهائی كه

## در اخلاص است

دآمد چنانچه نقل کرده اند شخصی از صلواتی ساله که در جماعت صف  
 اول در مسجد بعمل میاورد قضا کرده بعلت آنکه روزی بیست و هفت بار  
 افتاد و در صف و بیستم نماز کرد و گفت خجلی بمن روی داده که مردم مرا ببینند  
 در صف و بیستم یا قم که مداومت کردن بر صف اول از خواستش نفس بود  
 و خوش میامد که مردم مراد در صف اول ببینند و از این معنی غافل بودم و  
 گمان میکردم که عمل من خالص است و از این راه و در دقیقه بایست انسان غافل  
 نشود تا آنکه همیشه از خود کلامند باشد و با فعال حسنه که بجای میاورد اعتماد  
 نکند که گاه است در آخرت معلوم میشود که عین سیئات است چنانچه حقیقتاً  
 میفرماید و بدالهم من الله ما لیکونوا یحبون و فرمود و بدالهم سیئات اعمال  
 مقال در و بی در اسرار طهارت است بدانکه طهارت چهار مرتبه دارد مرتبه  
 اول تطهیر دادن ظاهر از حدث و خبث است و بی تطهیر دادن اعضا و جوارح  
 از کناهان است بی تطهیر دادن دل را از نجاست اخلاق مرتبه ماند حقه و تکبر  
 و سایر صفات ذمیه چهار مرتبه تطهیر دادن باطن خود را از ماسوی الله و این اعلی  
 مراتب طهارت است و مرتبه انبیا و اوصیا است و این مراتب بر سبیل  
 تقدیم است پس مرتبه چهارم نمیتوان رسید مادامیکه مرتبه بیستم نرسد  
 و تطهیر نکند قلب را از صفات ذمیه و مرتبه بیستم نرسد تا آنکه مرتبه بیستم  
 بعمل نیاید و در تطهیر نکند اعضا و جوارح خود از معاصی و منہیات و غیر  
 نماید آنها را باطاعات و مردم تفاوت دارند بحسب این مراتب و مانند این  
 حقیر نفیه نمند از طهارت مکر مرتبه اول و غافل میشوند از نجاست باطن  
 نجاست تکبر و عجب و جاهل و ریا و حقد و مانند آن و فکر نمیکنیم که چنانچه این  
 نجاستهای ظاهری مانع قریبست تلویثات معنوی که از کناهان و اخلاق و تعلیم  
 بهیچ سبب است بطریق اولی مانع است و حضرت پیغمبر ص فرمود الطهور نصف النجاست

## مقاله سیم در بابیت الخلاقین

و در نسبت که مراد نیست که همچنین که عمارت ظاهر تظہیر باب است و آن نصف ایمان است همچنین عمارت باطن تظہیر از مساوی و اخلاق مرتبه بالا حمید و اخلاق پسندیده و آن نیز نصف دیگر و ایمان کامل میشود و مقادیر سیم در اسرار بیت الخلاقین بایست آدم عاقل هوشمند در حالت عقلی متنبه شود که منتهای حقارت و پستی دارد و حامل چنین کثافات و بنیاسات است و همچنین که بی ادبانه داخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد مکرید و مکرر بن کثافتهای ظاهری از خود بن نمیتوان داخل شد مجلس بزرگوار که مطلع بر سرائر و عالم است باقی الضمائر مکرید و مکرر بن نجاستهای باطنی از خود و همچنین که از برای بدن و نفس از خروج این قاذورات استراحتی حاصل میشود بنی از برای قلب بجهت خروج اخلاق مرتبه از ان کمال استراحت سر و میدهد و مرعات حال رئیس که قلب باشد اولی است و باید متنبه شود که این سعی ها و زحمات و تصدیع هائیکه متحمل شده عاقبت آن چه چیز شده است و اگر از حلاوت نبود که وزر و وبال و عقاب آن از برای او باقی ماند و بداند که تجبر و تکبر و عجب و بختی کسیکه شبانه روزی چندین دفعه چنین جای نشین مہرب و چنین قان و رانی را همیشه حامل است و در او مہیا شد لایق بحال او نیست مقاله چهارم در اسرار مسواک کردن جناب قدس الہی دینداران را فرموده است که التاندا از برای خائیدن طعام و هضم اوّل در ایشان واقع میشود و باعث اصلاح معدّه میشوند و بسبب خائیدن طعام ملوث میشوند و بدبو میشوند و از صفای اصلی خودشان متغیر میشوند و باعث فساد دماغ و معدّه میشوند باینجه در شرع وارد بشد است که بایست مسواک کرد تا آنکه فساد و تغیر و بدبوئی از انہا رفع شود و عجب امر اصلی خودشان بر کردند بن حقیقتا قلب انسان را عجب جوهر اصلی در نہایت صفاد

## مقاله پنجم در اسرار وضو است

و نورانیت افریده است و بسبب اخلاق و ذیل و صفات  
 ذمیه ملوث و چرکین میشود پس باید انرا مساوات و صیقل  
 کرد بتوبه و تضرع و انابه و گریه از ترس خدا تا آنکه بچهره اصلی خود  
 برگردد و بسبب آشتهای آن میشود تغذای خود که عبادت از  
 ذکر و فکر و تعظیم و مانند آنهاست مقاله پنجم در اسرار وضو است  
 بدانکه وقتی که انسان برابر اقدام مینماید از برای وضو یا غسل باید  
 متنبه شود که آب از جمله رحمتهای دنیوی و رحمة الراحمین است  
 و چنانچه آب تطهیر مینماید نجاسات و قاذوراتیکه بغیر از آب  
 تطهیر نمیشوند نیز رحمت الهی تطهیر میکند انسان را از معاصی  
 و سیئات چنان تطهیری با اعمال حاصل نمیشود پس باید  
 طالب رحمت الهی باشد و سعی نماید که محل رحمت قابل و  
 مهیا نماید از برای فیض رحمت و چنانچه حق تعالی آب را  
 سبب حیاتی هر چیزی را قرار داده است چنانچه فرمودند  
 وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ فَبِخَبَابِ اقدس الهی حیات  
 قلوب را بطاعات و عبادات و ذکر و فکر قرار داده است و تا  
 نماید در صفای آب و رقیق و پاکیزگی آن و لطافت متزاج  
 آن بهر شیئی و متنبه شوند از صفای آن بحدیث بنویسند  
 که فرمودند مانند مؤمن خاص مانند اسب است یعنی بایست  
 صلاب باشد که از کدورات و خباثت اخلاق رد تیره و اعمال  
 سیئه و از ظهور تربت و پاکیزگی آب متنبه شود که چنانچه  
 تطهیر ظاهر از نجاسات ظاهری بغیر از آب نمیشود نیز تطهیر  
 باطن از نجاسات معنوی که اخلاق ذمیه باشد بغیر از

## مقاله پنجم در اسرار و صفات

تقوی و یقین و سایر صفات حیده نمیشود و از لطفاً ملاحظه  
 اب بهر شیئی متنبه شود که بایست مؤمن کامل با سائر  
 خلق چنین مزوج شود و خیر و بهمه کس برسد و نفع او  
 عام باشد و در وقت شستن رو بگوید و متذکر شود که  
 خداوند چون توفرموده که در هر روز قیامت بعضی از روها  
 سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد  
 گردید پس خداوند را روی مراد مران روز سفید گردان و سیاه  
 مگردان و چون دست راست را میشوید بیاد بیاورد که خدا  
 فرموده که در روز قیامت نامه نیکوکاران و ابدست راست  
 ایشان میدهند و نامه مجرمان و بدکاران را بدست چپ  
 میدهند و از خداوند خود میطلبند که نامه او را بدست  
 راست او دهد و او را حساب انسان کند و در وقت دست  
 چپ شستن دعا میکند که پروردگار! نامه اعمال مرا بدست  
 چپ من مده و دست مرا در گردن غلی مکن و مرا از جامه های  
 آتش نجات ده و چون مسح سر کند از خدا میطلبد که رختها  
 خود را بر سر من فرویزد که سرپای مرا فرا گیرد و خون مسح پا  
 میکند بیاد می آورد که باین باها بر صراط میباید گذشت  
 و در آن روزهای بسیار اضطرار خواهد لغزید پس ثبات  
 بر صراط را از خدا میطلبد و طلب مینماید که او را توفیق دهد  
 که باینها همیشه تحصیل رضای الهی نماید و چون چنین  
 وضوی سازد انشاء الله کناهات اعضا مزید میشود و پاکیزه  
 صورت و معنی میگزرد و قابل قرب الهی میشود و از آن

## مقاله ششم در اسرار صلوة

غفلت‌ها بان هشیار میکرد و ظاهر خود را بنوهای خوش‌عطر  
سازد و باطن خود را بنورانیات منور بگرداند مقاله ششم در اسرار  
صلوة و مقدمات آن و در آن دو فصل است فصل اول در حضور  
قلب و خضوع و خشوع است که روح عبادت است و عبادت‌ها  
که بدون او مقبول درگاه الهی نیست بلکه اگر تفصیلات بلا  
نهایت حق تعالی شامل نرود میبایست انسان معاقب شود  
اشد عقاب بر ايقاع طاعات و عبادات بدون حضور قلب  
چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی در مقام مخاطب و مکالمه  
باشد و خاطر او مطلقاً متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد  
و معلوم آن پادشاه شود حال او مستوجب عقوبات شدید  
میشد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده است و منتهای استحقاق  
و بی اعتنائی بان سلطان نموده است چنانچه حق تعالی در قرآن  
مجید میفرماید قَدْ فَحَّحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ  
یعنی تحقیق رستگار شدند مؤمنان که در نماز خود با خشوع اند  
و خشوع دل آن است که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات  
مقدس او و بجزی ملتفت نشود و غیر از خاطر خود بیرون نکند  
و خشوع سایر اعضا و جوارح آن است که هر یک بان کاریکه  
ما بورد شده اند مشغول باشند و اداییکه در هر عضو  
از اعضا از شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را در هر  
حالتی از قیام و رکوع و سجود و مانند آن بر موضعی خاص نباید باند  
و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه از حضرت  
رسول ص و مر و است که شخصی را دیدند نماز بارش خود بازی



## مقاله ششم در اسرار صلوة

میکرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و  
جوارح او نیز بکار خدا مشغول بود و این معنی بعقل سلیم و  
تجربه ظاهر است زیرا که هر مملکتی را پادشاهی میباشند که  
جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه مملکت بدن و امام  
و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه  
خدا باشد اعضا تابع او آیند و پیروی او نمایند و انحضرت  
در سوره امر و نیست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب  
و انحضرت صادق علیه السلام فرمود است که هر که در رکعت نماز  
بکند و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکار یکدیگر میخواند  
متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود پراو گناهی  
نمانده باشد و نیز از انحضرت مرویست که فرمودند بنده  
چون در نماز خود التفات بجانبی مینماید یا بر وی یا بچشم یا بدل  
حق سبحانه و تعالی او را ندامت میکند که ای بنده من بسوی که  
التفات مینمائی ایالات التفات بجانب کسی مینمائی که از من  
بهتر باشد از برای توست چون سه مرتبه التفات از او جدا  
شود حق سبحانه و تعالی نظر لطف از او بر میدارد و بعد از  
آن دیگر بجانب او هرگز نمی افکند و حضور قلب مراتب دارد  
چنانچه یقین و معرفت مراتب دارد و هر چه مراتب یقین  
و معرفت انسان بیشتر است حضور قلب او و عظمت معبود  
نزد او بیشتر است و مرویست که حضرت خاتم الانبیاء  
چون نمازی ایستادند رنگ مبارک انحضرت متغیر میشد  
از خوف الهی و از سینه آن حضرت صدای مانند صدای

## مقاله ششم در اسرار صلوٰه

دیگی که در جوش باشد می‌شیندند و نیز مرویست که چون وقت نماز داخل می‌شد حضرت امیر المؤمنین ع اندام مبارکش بلرزه می‌آمد و از رنک برنک می‌گردید و بجهت آن بزرگوار عرض می‌کردند که چه می‌شود شما را می‌فرمود که رسید هنگام آن که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند و ادبی متحمل آن شد یعنی بار تکلیف پس بنیدانم که چون مقول این بار شده ام نیت ادا خواهم کرد یا نه و نیز در روایات معتبره وارد شده است که حضرت امام حسن ع چون متوجه وضو می‌گشت نماز می‌کردید مفصل بدن ایشان می‌لرزید و رنک مبارکشان بزرگی مایل می‌شدند از آنحضرت سؤال می‌نمودند از سبب این می‌فرمودند حق و لازم است بر هر کس که نزدیک او باشد عظیم به بندگی ایستد آنکه رنگش زرد شود و بنده هاله‌اش از بیم او بلرزه در آید و از حضرت سید الساجدین و زین العابدین ع مرویست که روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر ع کودت بود و جاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت امام محمد باقر ع بگفتار چاه آمد که نظر نماید در آن چاه در افتاد و مادر آنحضرت چون آن حال مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد می‌کرد و استغاثه می‌نمود و می‌گفت که یا بن رسول الله ص فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلقاً التفات نمی‌فرمود و حال آنکه صدای اضطراب فرزند را چند خود در چاه بگوش آنحضرت می‌رسید چون رسید بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت

## مقاله ششم در اسرار صلوٰه

رسالت دل‌های شما بسیار سنگین است باز انحضرت التقی  
فرمودند تا نماز را با آداب مستحبه تمام بجا آورد فارغ گردید  
پس بنزد چاه آمد و با عجا از دست دران چاه دراز کرد و حضرت  
امام محمد باقر علیه السلام بیرون آورد و انحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود  
و جامه انحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای  
ضعیفه یقین بخدا و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
بودن فرزند خود بخندید و از تنبیه انحضرت بگریه درآمد  
حضرت فرمود که بر شما ملامتی نیست نمیدانی که در خدمت  
خداوند جباری ایستاده بودم که اگر رواج جانب او بدیگری  
میکرد ایندم و بغیر از او تو سئل می نمودم روی لطف خویش  
انجانب من میکرد ایندم و بغیر از او کی توقع رحمت میتوان  
داشت و نیز مرویست که چون حضرت امام زین العابدین  
از وضو فارغ میشدند و اراده نماز میفرمودند ر عشاء در پیش  
و لرزه بر اعضای انحضرت مستولی میشد چون سؤال میشدند  
میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی  
بجایستم و با چه عظم الشانی میخواهم مناجات کنم و در هنگام  
وضو نیوان حالت را از انحضرت نقل کرده اند و گلیبی انحضرت  
صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت سید ساجدین علیه السلام چون  
نماز بجای استاده از رفک برنگ میکردید و ایستادنش در نماز  
ایستادن بنده ذلیلی بود که نزد پادشاه جلیل ایستاده باشد  
و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که  
گوینا نماز و دلغ است و دیگر نماز خواهد کرد و چون از تغییر

## مقاله ششم در اسرار صلوة

آنحضرت سئوال میدنمودند میفرمود که کسی که نزد جنین  
 خداوند عظمی ایستد سزاوار است که جنین خائف  
 باشد و نیز منقول است که در بعضی از شبهای یکی از فرزند  
 آنحضرت از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه  
 فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بند  
 آوردند و دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد  
 میکرد و آنحضرت از اشتغال بعبادت می شنید چون صبح  
 شد و از عبادت فارغ شد ند دست طفل را دید در کردن  
 او بخت و از کیفیت حال پرسید خبر دادند و نیز مرویست که  
 در وقتی حضرت در سجود بودند ناگاه آتشی در خانه آنحضرت  
 گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که این رسول الله ﷺ التار  
 و حضرت متوجه شدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی  
 برداشتند و پرسیدند که چه خبر بود که شما را از این آتش غافل  
 گردانیده بود فرمود که آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک  
 دنیا غافل گردانده بود و در هر سالی هفت مرتبه پوست از پیشانی  
 آنحضرت می افتاد از بسیاری بخود و ابویوب روایت کرده که  
 حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق چون نماز می ایستادند  
 رنگ مبارکشان گاه سرخ میشد گاه زرد میشد و چنان  
 بودند که گویا خدا را می بینند و با او سخن میگویند فصل  
 بدانکه معانی باطنیه که تمام میشود بان خضوع و خشوع در  
 صلوة و سایر عبادات شش چیز است اول حضور قلب  
 که عبارت از خالی نمودن دل خود را از غیران عبادتی که در آن

## مقاله ششم در اسرار صانع

هست و از غیر آن چیزیکه بان تکلم نماید و فکر خود را در چیز دیگر صرف نماید و غافل از آن نباشد دوم تفهیم است یعنی بداند که چه بگوید و این امری است زیاده بر حضور قلب و شاید حضور قلب با لفظ باشد و حضور قلب با معنی لفظ نباشد علاوه بر حضور آن در لفظ و در این مقام خلق بتفاوتند در قوت فهم و استعداد و استنباط است سیوم تعظیم است و این امریست ماورای حضور قلب و تفهیم است زیرا که گاه هست گاهی خطاب با دیگری میکند و حضور قلب و تفهیم داشته باشد و تعظیم مخاطب نکند و چهارم هیت است و این امریست ماورای تعظیم است زیرا که هیت عبارتست از خونی که منشاء آن تعظیم است و قصد او اجلال مخاطب است و پنجم امید واری است که بایست باین عبادت امید و ادب و اب الهی باشد چنانچه خائف است از عقاب او بسبب تقصیر در اعمال فیجی خود و ششم حیاء و شرم است که او تقصیر و تصور از ادای حقوق واجب و سبب حضور در قلب سابقا مذکور شد و سبب تفهیم بعد از حضور قلب مداومت فکر و صرف نمودن ذهن با درالک معانی و دفع فتن حضور است که شاغل فکر است و سبب تعظیم شناختن پروردگار خود و عظمت آن و حقارت نفس حقیر خود تا آنکه از هر چه معرفت حاصل میشد و آنکه سار نفس و خضوع و خشوع و تعظیم پروردگار خود و سبب هیت خوف و ترس است که قدرت و سطوت جناب اقدس الهی و تقصیر و قصور خود

## مقاله هفتم در اسرار سماع اذان

حاصل میشود و سبب میدواری معرفت با طیف و کرم و انطا  
جناب اقدس الهی و سبب حاد دانستن تقصیر خود و آنکه  
خود عاجز است از تعظیم حق تعالی و قیام بعبادت آن کما هو  
حقه مقاله هفتم در اسرار سماع اذان از مؤذنین از برای صلوة  
است بایستادم هوشمند از شنیدن ندای اذان متنبه  
شود از برای هول ندای قیامت است که هر کس را با اعمال و  
افعال و اعتقاد خود ندای میکنند و بصالح میگویند یا صالح  
مستقی برخیز و بطالح میگویند یا فاسق قاجر برخیزید پس  
ایشان تا مثل نمایند اگر این ندای فرج و سرور دارد بدانند که  
در آن روز بندهای محشر فرج و سرور خواهد داشت چنانچه حضرت  
خاتم الانبیاء در وقت نماز بلال میفرمود ارحنا یا بلال  
یعنی ما را خوش کن بنده از برای نماز و میفرمود ندک دروشتائی  
چشم من در نماز گردیده شده است و بایست کامل نماید در  
فصول اذان که ابتدای آن و اختتام آن بخدا یعنی که او اول است  
و آخر و ظاهر است و باطن در هنگام سماع تکبیر باید دنیا و  
مافیها حقیر بشمارد تا آنکه کاذب در تلفظ بالله اگر نباشد و در  
هنگام شهادت تهلیل و وحدانیت الهی بایست معبود  
دیگر از خاطر خود بر طرف کند از هوا و نفس و شیطان و مال  
و جاه و مانند آن تا آنکه صادق در شهادت تهلیل و وحدانیت  
باشد و در هنگام شهادت بر رسالت حضرت پیغمبر بایست  
مستهای تادب در سماع اسم شریف آنحضرت دانسته باشد  
و شهادت بدهد از برای و بر رسالت و سعی نماید در وقت

## مقاله هفتم در اسرار اسماع ازان

و پیروی او در اقوال و اعمال و احوال و صلوات بر آنحضرت  
و آل او بفرستد و در هنگام شنیدن حتی صلوات بایست بماند  
که منادی از جانب خدا او را ندا میکند و بخوان انعام و اکرام  
الهی بخواند که بشتابید و مسارعت نمائید بسوی نماز  
پس عظمت نماز در نظر او مانند او جلوه میدهد که  
بشتابید بامریکه بهترین اعمال است و باعث فلاح و رستگاری  
دنیا و آخرت است و چون اختتام و ابتدا بلفظ جلالت شده  
است بدانند که مبدء خود و عود خود و قوام خود و اعتماد خود  
بجناب اقدس الهی و حول و قومه و مضمون لاجل و لا قوه  
الا بالله العلی العظیم مقاله هشتم در اسرار مکان و لباس  
مصلی است بایست از شرط طهارت در ثياب و مکان و لباس  
متنبه شود که همچنین که دخول مجلس پروردگار خود مشروط است  
بطهارت ظرف متبذل که مکان باشد و قلاف نزدیک آن  
که لباس باشد و پوست آن که بشره اعضا و جوارح باشد نیز  
غافل نشود از تطهیر آب اصلی که دل باشد پس سعی نماید در  
تطهیر نمودن آن بتوبه و پشیمانی و پرهیزکاری و یقین و چون  
در حدیث وارد شده است که در خانه که سکت یا شراب یا صوف  
در آنجا نه است ملک داخل نمیشود پس سکت ظاهر را از سخته  
خانه خود دور بگرداند و سکت نفس متاره و شیطان را از سکت  
ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی  
که غفلت و شهوت است از سر بد بکشد و صورت نهایی ظاهر را  
از در و دیوار خانه محو نماید و در دیوار ظاهر را از صورت نهایی

## مقاله هفتم در اسرار امکا و لبامیثا

غیر محبت و لطف جناب اقدس الهی صفا سازد و تفکر نماید  
 که چنانچه پوشانیده است قبایح بدن خود را از ابصار خلق  
 بلباس چگونگی میتواند پوشاند قبایح بواطن و اسرار خود را  
 عالم اسرار و الحقیقات است و بداند که بهترین لباسها لباس  
 تقوی و پرهیزکاری چنانچه حق تعالی میفرماید و لباس  
 التقوی ذلک خیر مقال **در اسرار دخول مسجد است**  
 باید در هنگامیکه بدر مسجد برسد بداند که کی را قصد  
 کرده است و خانه کی داخل میشود و نزدیک میرود و آنچه لازم  
 تعظیم و هیبت است بعمل آورد و چون پا در مسجد بگذارد  
 چنان داند که در معدن کبریا و جلال داخل گردید و باین بظا  
 قرب نهاده و باید بادب برود و در خاطرش بغیر جناب اقدس  
 الهی متوجع نشود و چون بجای نماز آمد و شروع در قامة نمود  
 دودضه تفکر در جلال الهی نماید و عظمت شان عبادت را  
 بدیده روشن تری بیند چون در وقت اذان غفلت عظمی  
 داشته **مقاله دهم در اسرار تکبیرات افتتاحیه و دعای**  
**توجیه است** چونکه موافق احادیث نماز معراج مؤمن است  
 و در شب معراج حضرت رسول ص بهر اسمی که داخل میشد  
 الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة  
 مقرر فرموده که بهر تکبیری بر اسمانی از اسمانهای قرب و معرفت  
 بپردازد و قابل غرض حضور گردد و چون قبل از تکبیر الاحرام  
 هنوز در کبریا نهایی عظمت و جلال است و در مقام غیبت  
 است و هنوز بمقام حضور نرسیده است لهذا هنوز عرف



## وقال رحمه الله في تفسيره ان اكبر الصالحين

زودن و باغیر او سخن گفتن جایز است و چون تکبیر آخر را گفت  
 بلا کانه داخل مجلس ملات ملولت کرده و باغیر سخن گفتن و در  
 از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر او حرام شد و در  
 دعای توجه میگوید و جئت وجهی للذی فطر السموات و الارض  
 باید بداند که فی الحقیقه مراد وجه ظاهری نیست زیرا که چنانچه  
 اقدس الطی میفرماید از جهت و مکان بلکه مراد وجه باطنی که  
 قلب باشد که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاء خود را چنانچه  
 پروردگار خود گردانیدم که خالق اسماءها و زمین است پس تامل  
 نماید که این ادعا حقیقت دارد یا خیر و متذکر شود حدیث نبوی  
 که دروغگو ملعون است و حدیثی دیگر که در ابتدا ی نماز که  
 افضل اعمال است دروغگو و ملعون و مطرود شده است و از  
 آنکه بهترین اعمال خود را که نماز باشد ببردترین اعمال مبتدل  
 گردانیده که دروغ باشد و هرگاه میگویند خیفامسلی انصو  
 نماز حدیث نبوی که فرمودند المسلم من سلم المسلمین من  
 ید و لسانه یعنی مسلمانان آنست که مسلمانان را از دست و زبان  
 او خلاصند که نه از بیت زبانی و نه ید بی مسلمانان نماید پس  
 حدیث نماید که مبادا باین صفت متصف نباشد و مستحق لعن  
 ثانی شود و اگر متصف باین صفت نباشد عازم شود که بعد  
 از این باین صفت متصف گردد و پشیمان باشد بر آنچه از او  
 گذشته و هرگاه بگوید و ما انا من المشرکین دانسته باشد که  
 شرک اقسام دارد جلی و خفی میباشد و از جهل اقسام شرک را  
 میباشد چنانچه حق تعالی میفرماید من کان یرجو لقاء ربه

## مقاله در بیان اسرار کبیرا و مقنا و دی نوحه

فلیکن علی اصحاب الحاکم و لا یشرک بعباده در تیر احدی و حذر نمایند که مبادا  
 ریاد در عمل خود کرده باشد با احدی قسم ریای که سابق گذشت و گاه  
 معبودهایی متعدد از برای خود قرار داده است مانند هوی  
 و نفس و شیطان و دنیا و مال و جاه و خدم و حشم و زن چنانچه  
 حق تعالی میفرماید افرایت من اتخذ الهه هواه و میفرماید الم اعهد  
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و بعد میگوید ان صلتکم  
ولشکم و بحیای و عما فی لله رب العالمین یعنی بتحقیق نمازین  
 و عبادتهایی من و زندگانی من و مردن من همه خالص از برای  
 خداوندی است که پروردگار عالمیان است و او را شریک  
 نیست و چنین از جانب او مامور گردیدم که او را عبادت کنم و من  
 از جهل مسلمانان و منقاد او می پس بدانند که در این درگاه چنین  
 دعوایی بزرگی کرده و حذر نمایند از آنکه دروغ گو در این مراتب  
 باشد و عمر نماید بر تحصیل این مراتب مقاله یا زده هم  
 در اسرار استعازه و قرائت است چون در دعاها می توجه  
 ادعاهایی بزرگ نمود در درگاه الهی و شیطان دشمن این راه  
 و راهزن این درگاه است و دشمن مکار زننده محیل است که  
 باب الالباء و اول الانبیاء در آمده و دشمنی کرده و تا امر و سر  
 شجاعان این میدان را بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر  
 اندرونی از شهوت و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی از شیطان  
 انبی و اتباع خود را و بقوت و قدرت خود با او نمیتوان آمد  
 پس باید بخداوندی که این سگ درگاه اوست پناه برد تا  
 دفع او نماید چنانچه تشبیه کردند او را بسگی که در چشمه ها

## مقاله بازدهی در اسلام

و ظاهر آنست که هر که آشنای صاحب خانه است و بان  
خانه بسیار تردد دارد و او را متعرض نمیشود و چون سگانه تازد  
ایدا و امانت میشود و بغير آنکه صاحب خانه او را صدای زند  
بهم حیل و امانت نمیشود و نمیتوان ساخت همچنین شیطان سگ  
بیگانه گرامین درگاه است و با آشنایان در دستگیر ندارد و گویا  
که بیند که مکرر بمجلس قرب خداوند نشاندن فایز میشود و کسی متعرض  
میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را  
از ایشان مایوس گردانید که اوقات عبادی لیس است سلطان  
یعنی بدینستیکه بندگان خالص مرا تو برایشان سلطنت  
نداری بلی اگر دوری که قابل باشد خواهد بجانۀ ذلک الملک  
در آید باید که بجناب او متوسل شود که بیک اشاره از لطف  
خود او را در گرداند اما بیگانه هائی که آشنائی نمیخواهند  
و راه آشنائی نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهند بی  
سازد لهذا در این مقام خطیر پناه بخداوند بگیر خود میبرد از  
شر او و میگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِیْعِ الْعَلِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ  
و باید بداند که این شیطان لعین دشمن عظیم است و او  
مترصد و مترقب است از برای صرف کردن دل تو را از  
توجه بجناب قدس الهی و پناه از شر او بردن متحقق نمیشود  
مگر بترك نمودن طاعت او و اگر از نسیویلات و وسوسا و  
احراز ننماید و این لفظ را بگویند مانند توماندان کیم  
میماند که شیرین دژند و با و میباید یاد دشمن رو با و میباید  
که او را بکشد و از او بجزی و اسبابی حذر نکند و بگوید پناه

# مقالات در سراسر استعا و قرائت

۱۴۳

از تومیرم باین حصن حصین و در جای خج بایستد و از آن کت  
نماید آن شاه بردن لفظی فایده بحال آن نمی بخشد و بداند که  
از جمله مکرهای شیطان لعین که در حالت نماز تورا مشغول کند  
بمکر آخرت و حساب و عقاب و عاقب نماید تورا از فهمیدن  
آنچه میگوید و آنچه خطاب کنی و تدبیر قرائت نماید  
و چون اعلای درجات کمال مرتبه فنا و نیستی است یعنی خود را  
غافل و ناچیز داشتن و در هر باب بفرمان خود اقرار نمودن و در  
جمیع امور بخداوند خود متوسل شدن لهذا در جمیع کارها است  
گفتن بسم الله و چون امرها را از جمیع امور اعظم است میگوید که  
شروع قرائت و عبادت و بندگی می نمایم و باستعانت خداوندی  
که جامع جمیع کالات است و رحمت است بنعمتهای عامه بر مؤمن  
و کاف و رحیم است بر نعمتهای خاصه بر مؤمنان و چون آداب  
جلسه عظمی این است که قبل از ذکر مقصد ستایش مناسب  
آن بزرگ بجا آورند و مجموع نعمتهای دنیوی و اخروی بجناب  
اقدس الهی منتهی میشود لهذا میگوید الحمد لله رب العالمین  
و باز نعمتهای عامه و خاصه را و زابرا داد آورد و مکر را و ابر رحمت  
وصف نماید تا بر او رحمت نماید و بداند که حق تعالی خداوند  
روز جزا است و چون در وصف رحمت امید واری از برای او  
بهر بیانند با انواع لطف و رحمت پروردگار خود در فقره بعد  
که ما لك يوم الدين باشد دل خود را مملو نماید از خوف و تعظیم  
حق تعالی و بر آنکه ما لك و مملکت با و منحصر است و روز جزا  
روزیست بسیار عظیم و شدید پس خوف در دل او باشد

## مقام یازدهم در آسراستغاث و قرابت

تا آنکه متصف بصفات رجا و خوف باشد و چون که عارف تفکر  
 در این اوصاف گمانود بدیده شهود و حضور که اعلای درجتها  
 معرفت است فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب میانند و او را  
 بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میگوید که اِنَّكَ عْبِدُ  
 یعنی تو را عبادت مینمایم و پس و خطاب اشاره بمحدث شریف  
 اَعْبُدَ اللهَ کَانَكَ اَثَرَهُ یعنی چنین عبادت کن جناب اقدس الهی  
 که گویا او را می بینی و حذر نمایند که در این دعوی کاذب و لا دروغ  
 گویا باشد و عبادت بمعنی اطاعت است و هرگاه اطاعت شیطان  
 یا هوای نفس اماره یا مانند اینها کند عبادت آنها را کرده است  
 و چون دعوی عبادت کردن موهما این بود که از من کارمتمشی  
 میتواند شد تدارک خود میکند و میگوید و اِنَّكَ لَسْتَعْبِدُ  
 یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجویم و پس و همچنین در مقام  
 آداب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بجز خود اعتراف ندارد  
 و عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا در میآورد  
 و میگوید از زبان همه که ماها بنده گان ترا عبادت میکنیم که  
 شاید عبادت او به برکت عبادت آنها مقبول گردد زیرا که از  
 لطف کریم دور است که چند چیز را بد رگاه او بربند بعضی را  
 قبول نماید و بعضی را رد کند مانند بیع صنفی که اگر بعض  
 مبیع معیوب درآید مشتری متحیر است مابین قبول جمیع و رد  
 جمیع و نمیتواند بعضی را قبول کند و بعضی را رد نماید و بیت  
 حکمت از حکمتها یعنی نماز جماعت این است و حکمت ابتدای  
 بصلوات بر محمد و آل محمد و اختتام بان و طلب حاجت در دنیا

## تثانیازدهم از اسرار استعانت و مراقبت

دو جهان این است که جناب اقدس الهی را کرم زبان که طرفین را قبول نماید و وسط را در نماید و همچنین در مرتبه اتم استعانت غیبی چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت غیبی در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی را ایشان پسندیده اند بنویسند و کویا بزبان ایشان سخن میگوید و خود را طفیلی ایشان بنامند و بعد از آن که فارغ شد از بسمله و حمد الله و طلب اغانت اظهار مطلب خود را کرده که اعظم مطالب و عظم مقاصد است و گفت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب و الضالین یعنی هدایت بکن ماها بخواه راست و طریق حق را که متابعت اهل بیت محمد در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعازة از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع انعمات بد و اعمال ناشایسته طریقه دشمنان ایشان است و چون موافق احادیث بسیار عموم در دعا مطلوب است که هر دعايیکه کنند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استجاب دعا میگردد پس با این جهت طلب هدایت از برای خود و از برای دیگران نمود و اسرار قرائت سورهای دیگر و اسرار قرائت قرآن معلوم خواهد شد انشاء الله مقاله روز دهم در اسرار قیام و رکوع و سجود است باینست در حالت قیام بدانند که در نزدیکی ایستاده و باکی خطاب و مناجات مینماید و تصور نماید که اگر روبروی یکی از ملوک و پادشاهان میستد و مطلب خود را عرض میکند چگونه اعضا و اطراف او مضطرب میشوند و بلرزه در میانند و ششبدانک حواس او و قلب او متوجه خطاب آن پادشاه است

## تقارن و آیه اسرار و کوع و سجود

در اینجا نیز لا اقل باین صفت باید متصف باشد و خداوند غلام  
خالق السموات والارضین جبار الجبار و قهار الاکاسم کتر ان  
یکی از ظلمات اهل دنیا نشاءد که دست و اطراف خود حرکت دهد و  
بر پیش خود بازی کند و دل خود در جای دیگر باشد و نداند که چه  
میکوید و نباید با خضوع و خشوع باشد و در کمال ادب باشد و بداند  
که دل رئیس اعضا و جوارح است و آنها سرعیت ان میباشند و هرگاه  
رئیس آرام داشته باشد نیز رعیت آرام میگیرند و در هنگام رکوع بیت  
متذکر شود عظمت و کبر یائی جناب اقدس الهی و دستهای خود را  
بر میدارد و پناه میبرد بفضو حق تعالی از عقاب و بعد بر کوع میرود  
بقصد تواضع و خضوع و بذل جهد نمائید در حرکت دل  
و کردن خود را در از نماید و از حضرت امیر المؤمنین هم سؤال کردند  
از حکمت مد عنق در حالت رکوع فرمودند که تاویل ان این است  
که ایمان و ردم تبوه چند که کردن من بزنند و در حالت سجود نیز  
بایست بعد از تصور عظمت جناب اقدس الهی مذلت و انکسار  
از برای نفس خود تصور نمائید و آنکه اشرف اعضای خود را که  
سر باشد بر پست ترین چیزها که باشد وضع نموده است و وضع  
شیئی در محل خود نموده و رفع را باصل رده نموده زیرا که انسان ان  
حالت مخلوق شده است و بان ردم میشود و در هنگام سر برداشتن  
از سجده بخاطر او بکند ردم که از زمین دوباره احیا خواهد شد بمقام  
سپیدی هم در اسرار تشهد و تسلیم است باین در وقت نشستن  
در تشهد دستهای خود وضع نمائید بخاطر خود بکند ردم که انچه از  
او صادر شده از خطاب و قول و فعل بر غیر وجه کمال واقع شد

## تلاوه بی سر تسلیم و تسلیم

و دهت او خالی است از فواید و عواید هائی بجناب قدس الملی و  
 آنکه خود هالک است و خاسر است اگر با عدل با او رفتار نمایند پس  
 بر کوه بمبدا و امر حاصل دین و مفسدات شود بمجن حصین که هرگز  
 داخل او میشود این خواهد بود و آن کلمه توحید است پس شهادت  
 بدهد بوحدا نیت و رسالت و بعد از آن تصور نماید که خودش در  
 حضور حضرت سید المرسلین و سایر انبیاء و اوصیاء و ملائکه مقربین  
 و سلام بر آنها بکند و اگر امام باشد مامومین را نیز قصد بکند در سلام  
 و ماموم جواب سلام امام را نیز قصد نماید **مقاله چهارم در**  
**در اسرار صلوة جمعه و عیدین و آیات باید در روز جمعه مستحضر**  
 باشد که این روزی است عظیم و عید می است شریف و آنکه اعمال  
 حسنه در آن مضاعف میشود و اعمال سیئه نیز مضاعف میشود  
 پس سعی نماید در اینان بطاعات و اجتناب از معاصی و سیئات و  
 آداب و سنن آن بعل پیاورد از غسل و بوی خوش و سر تراشیدن  
 و از ناخن و شارب گرفتن و مانند آنها و قصد از این اعمال این باشد که  
 خود را مهیا نماید برای حضور نزد مالک الملوك و رب العالمین و خانه  
 او برود و سعی نماید که باطن خود را نیز بیشتر پاکیزه کند و در صلوة عید  
 مستحضر بشود که امر و زجید عظیم است که مالک الملوك جوایز و انعام  
 رحمت خود قیمت میکنند بر بندگان خود بقدر استحقاق و قابلیت  
 و قبولی اعمال از رفته داشتن و قربانی کردن پس میبایست نهایت خوف  
 و حیا و خجلت داشته باشد که مبادا اعمال او مقبول درگاه رب العزة  
 نباشد و سعی نماید در تضرع و گریه و طلب عفو و آمرزش و قبول  
 اعمال و آنکه از این درگاه وسیع مطرود نشود و خوار مشغول نکند بر اینها



## مقدمات چهارم در بیان اسرار خلاق و معجزات

ظاهری و از این معانی که اصل کار است غافل شود و بداند که این روز عید آن کسی که خاطر جمع باشد از روز جزا و وعید و مستحق ثواب و اجر و مزید نماز برای آن کسی که ریخت نوب پوشد و خود را منفع کند و در رسالۃ آیات مستحضر شود حوالتی آخرت و نزول زمین و تاریکی روز قیامت است و خوف مردم از عذاب و عقاب و سعی و اهتمام نماید در دعا و تضرع و خضوع و خشوع در خلائق و از آن شدا بد و از کناهان خود توبه کند شاید در آن روز از احوال قیامت خلاص شود مقال را نیز در هر دو در اسرار قرائت قرآن است باید که قاری قرآن را چند چیز در دل خود بداند و تصور نماید اول بفهمد عظمت این کلام که در اعلائی مراتب فصاحت و بلاغت است و تقضیات جناب اقدس الهی بر بندگانش که کلام شریف خود بر بندگان رسانند که هدایت بیابند و دویم تعظیم متکلم است که بدانند آنچه میخوانند کلام کیست و از کلام بشر نیست و اگر پادشاهی عظیمی احترامیت خود را قابل خطاب نماید و باو خطاب نماید چگونه آن شخص مخاطب نجل و منفعل میشود از عدم قابلیت خطاب و چه قدر خوشحالی و امید و آری بهم میرساند بعلت تفضل و افاضای مولی و چگونه بدل و جمیع اعضا و حواس متوجه خطابان پادشاه میشود نیز قاری قرآن باید این مراحل را مستحضر باشد سیویم حضور قلب و عدم التفات قلب بغیر آنچه را با و اشاره شد چهارم تدبیر معانی الفاظی که میخواند چنانچه حق تعالی میفرماید افلا تبیدون القرآن ام علی قلوبی افقا لها و این امر نیست و رای حضور قلب است زیرا که گاه است دل خود را بغیر قرآن و سماع آن مشغول ندیست اما تدبیر در معانی الفاظ قرآنی نمیکند و غرض از قرائت تدبیر معانی آنچه را

## مقاله پانزدهم در اسرار ائمه قرآن

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که خیری نمیشاید در عبارت بدو فقر و نه در قرآنی بدو و نه بدو بر پنجم تخصیص است و آن عبارتست از آنکه فرض کند که خودش مخصوص است بخطاب پس اگر او فهمی بخواند چنین داند که خود مأمور و منهی است از جانب مولی و اگر وعده یا وعید بخواند امیدوار و خائف باشد و اگر قصص، هائیهات سابقین بخواند عبرت منتهی متاثر شدن دل خود با آن مختلف بحسب اختلاف مقامات آیات قرآنی پس درایه رحمت امیدواری و خوشحالی داشته باشد و درایه عذاب و عقاب خوف و ترس داشته باشد و هکذا مقاله شانزدهم در اسرار زکوة و صدقه و هبه و عطیه و هدیه و مانند آن بدانکه حکمت در وجوب زکوة و خمس و استجاب بعضی از افراد آنها این است که جناب اقدس الهی غنی مطلق بتدکان خود را امتحان نماید در تکالیف مالیة چنانچه امتحان نموده است ایشان را در تکالیف بدنیة و سره معنی میتوان در این مقام استنباط نمود اول آنکه مدعی توحید که تلفظ بکل شهادت نماید و شهادت میدهد بواحدیت معبود خود از علامت صدق ادعائی ان این است که محبوی از برای او باقی نماند سوای معبود خود که واحد حقیقی است و چون محبوی ترین مورد نبوی نزد مخلوق اموال است لهذا متحن میشدند ببدل اموال و دل کردن از آنها تا آنکه بد رجاء عالی برسند و باین معنی اشاره شده است درایه شریفه ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم بآلهم الحجرة ومعنی دویم تظہیر نمودن قلب که رئیس اعضا است از بخل و ثبات که از جمله مهلکات است و این صفت بر طرف نمیشود مگر بعبادت کردن بر بیدل و اتفاق است تا معتاد شود و آن صفت

## مقاله هفدهم در بیان اقامت

وصوم مخصوص خصوص اما صوم عموم پس آن عبارت است از بازداشتن  
شکر و فرج از شهوت است و اما صوم مخصوص پس آن عبارت است  
از بازداشتن چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر اعضاء و اعضاء از  
مغاصی و اقامت چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمودند هرگاه روزه میگیرید  
پس روزه بگوش و گوش و چشم و موی و پوست تو و فرمودند چند چیز دیگر  
مانند آنها و فرمود که روزه روزه توبه است و روز افطار توبه باشد یعنی بایست  
و یار روزه بر توبه ظاهر شود و در حدیث نبوی ۳ وارد شده است که حضرت  
رسول ۳ شنیدند زنی را که یک نیکو کرد و دهشتام میداد پس آنحضرت طهارت  
احضار فرمودند و بان زن فرمود بخود عرض کرد که من روزه ام فرمودند که  
چگونه روزه میباشید و حال آنکه نیکو خود را دهشتام دادید تحقیق روزه  
از طعام و شراب بر تنهایی نیست و در حدیث دیگر وارد شده است  
که هر کس غیبت بکند مسلمان را باطل میشود روزه او و وضو او و اگر  
بر این حال بماند بر خالقی مرده است که عزت خدا را احلال دانسته و  
فرمود چه بسیار روزه دار که روزه او نماند و بغیر از کرسنکی و تشنگی  
و اما صوم مخصوص خصوص پس آن عبارت است از بازداشتن دل و  
از افکار دنیوی و شواغل دنیست و از ماسوی الله بالکلیه و از جمله فواید  
روزه تضعیف شهوات نفسانیه و نفسانیه و مشتهیات طبعیه  
و صفای قلب و طهاره اعضاء و جوارح و شکر بر نعمت و احسانهای الهیه  
اقدس الهی که او را فقیر و کمر بسته نکرده و زیادتت تصریح و خضوع و خشوع  
و بکاء و مطنی شدن بحقیقتی و تذکر کرسنکی و تشنگی روز قیامت  
و زیادتت حسنات و تکثیر سیئات است مقاله هجدهم در بیان  
حج است و زیارت مشاهد شریفه و باید هر کس بخواهد که حج بر وفق

## تأهید اسرار و یا سیرت شریف

التاهی را ادا نماید و مظالم را برافکند و توبه نصوح بکند و قطع کند از دل  
 خود علاقه های بنوی و دل خود را متوجه حقیقتعالی نماید و از این سفر  
 متنب و شود از برای سفر اخوت و از توشه برداشتن مستعد توشه اخوت  
 شود که آن سفر حلول و درازیش بیشتر است و آداب شرعی سفر بجا آید و در  
 و در مشاهده عقبات متذکر شود عقبات اخوت و قیامت و از حوال  
 قطع طریق متنب شود بسؤال منکر و نیکه است و از سباع و درندگان  
 حیوانات بری منتقل شود به قرب و مادرهای قبر و افعالی و حیاتات الت  
 جهنم و متنب شود از نفراد خود از اهل و عیال و اولاد بوحشت قبر و همت  
 آن و وقتی که دو پیراهن احرام را بپوشد متنب شود به پوشیدن کفن و  
 در وقت تلبیت بدانند که این تلبیت جواب ندای جناب اقدس الهی امید  
 واری بر جنت الهی داشته باشد و خوف از آنکه تلبیت آن مردود بشود  
 داشته باشد و در هنگام داخل شدن مکرر مشغول بدانند که این چنین  
 حرمی است که اگر شرایط شرعی آن داخل شود این میشود در دنیا  
 و در عقبی از عذاب و عقاب الهی و خائف و ترسان باشد از آنکه اهل بیت  
 دخول آن ندارد و در هنگام مشاهده بیت اعظم عظمت پروردگار  
 صاحب این خانه در دل و باشد و در هنگام طواف کردن مستحضر شود  
 در دل خود تعظیم و خوف و امید واری جناب اقدس الهی و منتقل  
 شود آنکه مقصود اصلی طواف دل بدانکه جناب اقدس الهی و در هنگام  
 بوسیدن و استلام حجر اسعد بدانند که در روز قیامت از برای ایشان  
 خواهد داد پس هر چه بیکه در اینجا بگوید با حضور قلب بگوید و در هنگام  
 سعی طمین صفا و مرده در خاطر خود بگذرد که توبه می نماید در فضی  
 خانه مالک الملوك و بدانند که او مطلع است بر ضمیر و قلب او پس

مقام هجدهم در سرای حج و یارایان شریف

۱۵۰

سعی کند در اخلاص و حضور قلب و در هنگام وقوف عرفات و مشاهد  
کردن از دحام مخلوقات و شنیدن اصوات مختلفه و لغات متبته شود  
بروز خمش در عرصات قیامت و اجتماع مخلوقات از برای جزا و ثواب و عقاب  
و در هنگام وقوف بمشعر بدانند که مشعر چه مقتضای و آداب دخول محل  
عظیمان و بزرگان بجایبیاورد و در هنگام رمی جمرات متبته شود بر آنکه  
برای شیطان همین را از خود دور کند و منتقل شود که تسلط شیطان بر  
باطن انسان زیاده بر ظاهر است پس او را از قلب خود دور کند بمقتضای  
اخلاق حمیده و صفات پسندیده و پاک شدن از صفات رذیله و اخلاق  
ذمیه و در هنگام غسل منتقل شود با آنکه چنانچه آب پاک میکند ظاهر  
بدن از آوساخ و کثافات ظاهری نیز توبه و انابه و تضرع پاک میکند باطن  
از نجاسات معنوی و سعی نماید در تطهیر آن مقصد اصلی و در هنگام  
زیارت حضرت رسول و فرزندانهای اطهار اوسعی نماید در معرفت ایشان  
و چنان داند که ایشان زنده اند و مطلعند بر حضور او پس منتهای تعظیم  
و تکریم و آداب را بجایبیاورد بآب شاتر و هم در سائر احوال صالح  
است و در آن چند فصل است فصل اول در توبه است و در آن چند  
مقاله است مقاله اول بدانکه توبه انجل نعمتهای عظیم الهی که حقتا  
به بندگان خود کرامت فرموده و اگر توبه نبوده هالک میشوند و توبه  
عبارت است از ترك نمودن معاصی در حال وعزم بر ترك نمودن آنها  
در استقبال و تدارك نمودن تقصیرات سابقه بنده و طاعات و بوی  
ان فوری و عینی است و شرط صحته آن آنکه از برای محض رضای  
خدا باشد نه از برای تحصیل مال و ابر و یا خوف از سلطان یا از محنت  
عدم تمکن از اسباب و آنکه نادم و پشیمان باشد بر معاصی خود و نادم

## مقام اول از باب اول در بیان توبه

عبادت است از مقام شدن قلب از آن کناهی که از او صادر شده است و  
اندوه و حزن باشد و سبب حصول تدم تفکر در عقوبات و عذاب الهی و  
عدم تحمل بدن ضعیف خود عقوبات عظیمه و بواعث درد داعی توبه است  
که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت  
کناهای که مرتکب آنها شده است و عقوبات کناهان و نتیجتاً دنیا و آخرت  
مانما که در آیات و اخبار وارد شده است و مانند این امور باعث تأسف و تاسف  
میشود و این ندامت و تاسف باعث میشود و ابرسته چیز که توبه چون از  
اینهاست اولی آنچه تعلق بحال دارد که ترک نمودن کناهان است و توبه آنچه  
متعلق باینده هست که عزم نماید بر عدم عود باین کناهان تا آخرت  
متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشته ها و تدارک گذشته  
بکند اگر تدارک داشته باشد و آیات و اخبار در تحریص و ترغیب بر توبه  
بسیار است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا توبوا الى الله توبه نصوحا  
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم یعنی ای گروه مؤمنان توبه و انابه بکنید  
بسوی پروردگار خود تا توبه نصوح یعنی خالص از برای محض رضای  
الهی باشد و خالی است از شوائب دنیا و مانند آن شاید که جناب اقدس  
الهی تکفیر کناهان شما نماید و فرمودند ان الله یحب التوابین و یحب  
المتطهرین و شاید مطهرین اشاره بانکه باید پاک و خالص باشد و از غیر  
صادق و مروت که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد  
که دیگران کناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست میدارد  
و در دنیا و آخرت بر او ستم نمائید راوی عرض کرد که چگونه بر او ستم نماید  
فرمود که فراموش میکند از خاطر ملکین آنچه بر او نوشته اند از کناهان  
و وی میفرماید با بعضا و جواح او که کناهان او را کتمان نمایند و وی

## المقال اول از باب ان هر کس از سر او توبه

میفرماید، بقعه‌های زمین که آن کناه‌های که بر روی شما کرده است  
 گنجان نمایند پس چون بمقام حساب میاید هیچ چیز بر او بکناه گواهی  
 نمیدهند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که شادی و فرح و خشنودی  
 خدا از توبه بنده اش زیاد است از فرح شخصی که در شب تاریک راحل و  
 توشه خود را گرفته باشد و بعد از آن بیاید و حضرت صادق علیه السلام فرمود که  
 خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورده و گناه کند و هر چند که گناه کار  
 توبه کند و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است و لیکن خدا آن گناه کار  
 توبه کننده را دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا عجب  
 غفور و بخشنده است و او که بر و بنزد بنده ام دانیال و یسویا و که مرا معصیت کردی  
 و تو را امر زیدم و دیگر معصیت کردی و تو را امر زیدم اگر مرتبه چهارم معصیت  
 کنی تو را منی امر زیدم چون داود تبلیغ این رسالت نمود دانیال گفت ای  
 پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی پس چون سخن شد دانیال با خداوند  
 خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالتی بسوی من آوردی  
 بعزت و جلالت تو قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر این معصیت  
 خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر  
 معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که هر که توبه  
 کند پیش از مرگش بیست سال توبه او مقبول است پس فرمود که یکسال  
 بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیست ماه توبه او مقبول است  
 پس فرمود که یکماه بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیست هفته  
 خدا توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که  
 توبه کند پیش از مردنش بیست روز توبه اش قبول میفرماید پس فرمود که  
 یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور اخراجت بکند

## مقاله اول از باب دهم سرانجام است

توبه با حق مقبول است و منقول است که هر دردی را در اوایی هست و  
 دوای درد کناها<sup>ن</sup> استغفار است و توبه و خست<sup>ه</sup> است. <sup>ع</sup>انیق<sup>ه</sup> و سرودند که  
 گاه هسعت که مؤمن کناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطر میاورد و  
 توبه میکند و امر زید میشود و کافر کناهی که میکند همان ساعت فراوش  
 میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفار الله بگوید خدا  
 هفتصد کناه او را میامزد و خیری نیست بر بنده که هر روز هفتصد کناه  
 کند و فرمود که حضرت عیسی<sup>ع</sup> بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید  
 که این جماعت بر چه چیزی میگریستند گفتند بر کناها<sup>ن</sup> خود فرمود که ترسند  
 تا خدا ایشان را بیامزد و حضرت امیر المؤمنین<sup>ع</sup> فرمود که عجب ارم از کسی که  
 نا امید میشود از رحمت خدا و محو کننده کناها<sup>ن</sup> با او است پرسیدند که  
 کدام است محو کننده کناها<sup>ن</sup> فرمود که استغفار و فرمود که خود را خوشبو  
 کنید با استغفار تا بویهای بد کثان شما را رسوا نکند و نیز مرید است که در وقت  
 معاذ بن جبل گریان حضرت رسول<sup>ص</sup> آمد و سلام کرد حضرت  
 جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله<sup>ص</sup>  
 فلان مکان جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند  
 مانند زنیکه فرزند او مرده باشد و میخواهد بجهد مت توبیاید حضرت  
 فرمود که بیا و ریش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید  
 که این جوان چرا گریه میکند گفت چون نگریم که کناها<sup>ن</sup> کرده ام که اگر خدا بیخیزد  
 از آنها مرا مواخذه نماید مرا بیجهنم خواهد برد و کثان من اینست که مؤاخذه  
 خواهد کرد و نخواهد امر زید حضرت فرمود که بخدا شکر او را گفت پناه  
 میگیرم بخدا از اینکه با او مشرک شده باشم فرمود که کی را بناحق گشتی  
 گفت نه حضرت فرمود که خدا کناها<sup>ن</sup> را میبخشد اگر چه باند کوهها<sup>ن</sup> باشد



## مقاله اول از باب اول از سراسر توبه

در عظمت گفت کناهان مرا از کوهها عظیم تر است فرمود که خدا کناهانت  
 را می‌زد اگر چه مثل نمیدهای هفت گانه و دریاها و درختها و آنچه در زمین است  
 از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از اینها نیز بزرگ تر است فرمود که خدا  
 کناهت را می‌زد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد  
 گفت از اینها نیز بزرگ تر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت  
 ای جوان کناهان تو عظیم تر است یا پروردگار تو گفت پروردگار من عظیمتر است  
 و او از همه چیز بزرگوار تر است حضرت فرمود مگر می‌آورد کناهان عظیم را  
 کسی بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله و ساکت شد  
 حضرت فرمود که ای جوان یکی از کناهان خود را بنمائی گفت هفت سال  
 بود که قبرها را می‌شکافتم و کفن مرده‌های دزدیدم پس دختری از آنها  
 مرد و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون  
 آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این  
 حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و می‌گفت که  
 ایاسفیدی بدنش را ندیدی و فرهی رانش را ندیدی و مرا چنین  
 وسوسه میکرد تا برگشتم و او را وحی کردم و او را بان حال گذاشتم و برگشتم  
 ناگاه صدائی از پی سرخود شنیدم که میگفت ای جوان وای  
 بر تو از آنکه روز قیامت روزیکه من و تو بمخاصمه نزد وای ایستیم که مرا  
 چنین عریان در میان مرده‌گان گذاشتی و از قبر میداوردی و کفنم را  
 دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محسوس شوم پس وای بر جوانی تو  
 از آنش چه کنم پس جوان گفت که من باین اعمال گمان ندارم که بوی بدش  
 بشنوم حضرت فرمود که دور شوای فاسق که می‌ترسم بآتش تو بسوز  
 چه بسیار نزدیکی تو بجهنم و حضرت مکرر این را می‌فرمود تا آنکه آن جوان

## مقاله اول از باب شانزدهم از کتاب

پروین رفت پس بیازامد نیز آمد و توشه گرفت و بیکی از کوه‌های  
 مدین رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دست‌هایش را  
 در گردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردگار اینک بنده تو است مهلول  
 در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگار را تو  
 مرا می‌شناسی و گناه مرا میدانی خداوند پروردگار ایشان شده ام  
 بنزد پیغمبر رفتیم و اظهار توبه کردم مراد و کرد و خوف مرا زیاده کرد پس  
 سؤال میکنم از تو بحق نام‌های بزرگواریت و مجلال و عظمت پادشاهیست  
 که مرا از امید خود ناامید نکردی ای خداوند من و دعای مرا باطل  
 نکردی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی و تا چهل شبانه روز این می‌گفت  
 و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز  
 تمام شد دست باستان بلند کرد و گفت خداوند حاجت مرا کرده  
 اگر دعای مرا مستجاب کرد اینده و گناه مرا از زید بر پیغمبر و وحی فرما  
 که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و امر زید نشده ام و میگویم  
 مرا عذاب کنی پس انبی بفرست که مرا بسوزد یا بجهنمی مراد دنیا مبتلا  
 کن و از فضیلت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالمیان این را بدید  
 فرستاد که این جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند مرا  
 شدن کناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را بیاد  
 میاورند پس استغفار میکنند و یکی میامرزد کناهان را بغیر از خداوند  
 عالمیان میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد تا نبی و پشیمان او را از  
 و دور کردی پس بگمارود و رو بکی آورد و از کی سؤال کند غیر از من که  
 کناهانش را بیا مرزد بعد از آن درایه فرمود که و بعد از کناهان مقربند  
 بر کرده‌های خود و میداند بدی اعمال خود را ایشان جز ایشان امرش

## مقاله اول از باب تریسمیاس توبه

بروردگار ایشان ایست و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهمها حاصل شود  
که خالدند در آن بهشتها و هرگز از ایشان بر طرف نمیشود و بسیار نیکو است  
مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند  
و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال مهملول را میپرسیدند معاذ گفت  
که یا رسول الله شنیدیم که در فلان موضع است حضرت باصحابه متوجه  
آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو سنگ  
ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از اوقات آفتاب سیاه شده  
مرهای چشمش از بسیاری که بر ریخته و میکوبید ایجاد وند من خلق مرا  
نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی گاش میدانستم که نسبت بمن  
چه اراده داری یا امراد داش خواهی سوزانیدی یا در جوار خود در بهشت  
مرا ساکن خواهی کردانید الهی احسان نسبت بمن بسیار کرده و نعمت بسیار  
داری در بجا که میدانستم که آخر من چه خواهد بود یا مرا بعزت بهشت  
خواهی برد یا بحدت بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از انبیا و زمین و  
کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بود اگر میدانستم که گناه مرا خواهی  
آمرزیدی یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد و مانند این ستمها میکردی و بیشتر  
و خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان در دوش حلقه زده بودند  
و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گردن او مواخعت میکردند پس  
حضرت بتزئیک او رفت و دستش را از گردنش کشودند و خاک را بدست  
مبارک از سرش پالت کردند و فرمودند که ای مهملول بشارت باد که تو آزاد  
کرده خدای از آتش جهنم بس بصحابه گفتند که همچنین تدارک کتاهان  
بکنید چنانچه مهملول نکرد و آیه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت  
فرمودند مقاله دوم و تیسر بدانکه وجوب توبه عام است بالنسب به جمیع

## مقالات از باب بیست و نهم در توبه و معصیت

اشخاص و جمیع احوال واحدی از ان منفعت نمیشود البتة چنانچه حقیقتاً  
 فرمودند و توبه بوالی الله جمیعاً زیرا که هر کس خالی از معصیت نمیشد بجمیع احوال  
 و اعضا و هر کس بالنسبه بحال خود معصیتی کرده است اگر از عوام باشد لا  
 محاله با اعضا و جوارح معصیتی را و صادر شده است و اگر از خواص باشد  
 عزم و تصمیم بر معصیت کرده است یا از ذکر خدا غافل شده حتی آنکه از توبه  
 انبیاء و اوصیاء و اولیاء معاصی هست هر چند که معصومند از کبائر  
 و صفای نیز اگر مراد بصمت از کناهان از این کناهانیکه بالنسبه بکناه است  
 و الا اشغال ایشان با امور مباهات و ترک نمودن ایشان دوام ذکر پروردگار  
 خود بالنسبه بحال و قرب منزلت ایشان نزد حقیقتعالی معصیت است  
 چنانچه در حدیث شریف حسنات الا برار سیئات المقرین اشارة  
 باینه معنی و بنا بر این تحقیق شافی آیات و اخبار یکدیگر دلالت میکنند بر صحت  
 معاصی از انبیاء و پیرانستغفار و کریم و تصریح ایشان احتیاج بتاویلی ندارد  
 پس چون احدی خالی از معصیت نیست هر یک بالنسبه بحال خود که  
 محاله توبه بر او واجب است شرعاً و عقلاً زیرا که دفع ضرر مظنون واجب است  
 و ضررهای اخروی از ضررهای دنیوی اعظم است و توبه باعث سبب  
 سعادت ابدی و نجات یافتن از عقاب سزای و بداند که قلب که  
 رئیس اعضاست در اصل خلقت و فطرت نهایت صفا و نورانیت  
 داشته و بسبب ارتکاب معاصی و اخلاق ذمیمه که ورث و تار یکی در  
 دل رو می دهد پس باید بآنش ندامت و تاسف آن که ورت را سوزانید  
 و بنورانیت توبه و اعمال صالحه آن ظلمت و تاریکی را بر طرف نمود و نورانیت  
 توبه و اعمال حسنه بر طرف میکند ظلمت معاصی را چنانچه حقیقتاً  
 میفرماید إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ چنانچه که ورت چو کوه و کوه

## مقاله در باب توبه و توبه است

باسم تعالی صابون و آب کمر میماند و توبه یکی شب بار و شنائی روز میماند  
و حق تعالی میفرماید و هو الذی یقبل التوبه عن عباده یعنی او چنین پروردگار  
توبه را از بندگان خود قبول میخورد و در زیر دیگر اظهاری و صف جمیل خود  
نمودند که غافر الذنب و قابل التوب یعنی گناهان را میآمرزد و توبه را قبول  
میخورد و حضرت رسول فرمود که تحقیق حسنات بر طرف میکند شش  
چنانچه از آب بر طرف میکند چو ک و کثافت را و فرمودند که اگر آنقدر گناهان  
بکند تا به آسمان برسد و بعد بشیطان میشود هر این حق تعالی بر شما  
توبه میکند و احادیث باین مضمون بسیار است ولیکن توبه بایست  
نصوص باشد مقاله میگوید بدانکه گناهانیکه توبه واقع میشود چند  
قسم است زیرا که آن گناه یا مستلزم حکم دیگر هست بغیر از عقوبت اخروی  
یا نه و قسم دوم مانند پوشیدن حریر و توبه باین گناه همین ندامت و غیر  
بر نکردن کافی است برای بر طرف شدن عقاب اخروی و قسم دوم که  
مستلزم حکم دیگر هست بر چند قسم است زیرا که یا حق خدا باشد یا حق  
خلق و اگر حق خداست یا حق مالی است مثل آنکه گناهی کرده است که  
میباید بنده آزاد کند پس اگر قادر بر آن باشد بجز ندامت رفع عقاب از  
او نمیشود تا او را بعل نیاورد و واجب است که آن گناه را داد کند یا حق غیر  
مالی است مانند نماز و روزه که از او فوت شده است میباید قضای  
انها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حق تعالی حدی از حد و بران  
مقرر ساخته است مانند شرب خمر پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشده است  
مقتضی است میان آنکه توبه کند میان خود و خدا و اظهار آن نکند و مابین  
آنکه نزد حاکم اقرار کند که او را حد بکند و موافق احادیث اهل بیت  
اظهار آن کرد. بنهم است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست واجب است

مقام بیوم نهم در اقسام کناهات و غیره

۱۶۳

که بطلب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی بکراه کرده باشد میباید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علمای آن که محقق قصاص اعلام میکند که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق گفتم یا قصاص شده ام و نمکین خود بکنند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اگر حدی باشد مثل آنکه نفس گفته است پس اگر شخصی ظالم باشد باید که باین امانت نسبت باو واقع شده است باید نمکین خود بکند از برای حد و اگر ندانند خلافت میان علمای اکثر را اعتقاد این است که گفتن یا و عیب از او را هانت او است و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور شد و اکثر علمای اعتقاد این است که اینها واجبی نیستند بر سر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدو و اینها محقق میشود و بترك اینها عقاب خواهد داشت و بدانکه کناهان منقسم میشوند بکبائر و صغائر و ترك کبائر است از برای صحت آنچه حق تعالی میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما نهون عنکم سیئاتکم و اختلاف بسیار در احادیث و ما بین علمای در تعیین کبائر است و مشهور آنست که کبائر معاصی است که حق تعالی و عند جهنم بر آنها کرده است و در بعضی اخبار کبائر هفت است کفر و قتل نفس و حقوق والدین و اکل مال یتیم و بظلم و فرار از جهاد و تقرب بعد از هجرت است و در بعضی اخبار هفتاد و در بعضی اخبار از جمله کبائر شمرده اند یا باس از رحمت خدا و خاطر جمعی عذاب خدا و قتل محض و سحر و زنا و قسم دروغ و منع زکوة و کتمان شهادت و شهادت ناحق و رشه و ترک نماز و قطع صلوات و غیره و عهد نموده و شاید حکمت اینها را این باشد که انسان از این معاصی اجتناب نماید تا آنکه علم یا اجتناب کبائر برساند و بداند که کبائر

## مقامانی با توبه و تضرع و استغفار

صغایر که با توبه میشود با توبه چند اول مواظبت و مداومت بر صغیره  
چنانچه در حدیث وارد شده که صغیره نمیند با احوار چنانچه کبیره نمیند با  
استغفار و تشبیه کردند احوار و مداومت بر صغائر بقضای اب که علی الا  
تصال بر سنت تقاطع میکند که تاثیر آن در سنت بیشتر است تا آنکه بگوید  
بر آن سنت بریز و دو تیر آنکه صغیره را حقیر بشمارد بلکه بگوید ایست فکر کند کی را  
معصیت کرد تا معصیت خود عظیم بنظر او آید و ستیوم خوشحالی و ابتهاج بفعل  
صغیره و ممکن از آن نعمت بشمارد و این باعث بعد از قرب خدا میشود و بپنج  
آنکه تظاهر میکند بکثرت صغیره یا آنکه مذکور میباشد که چنین کسی  
کرده ام که کفران نعمت مستداری جناب اقدس الهی کرده و شاید باعث تضرع  
و رغبت غیر میشود چنانچه حضرت امام رضا (ع) از جد بزرگوار خود حضرت  
رسول (ص) روایت کردند که فرمودند کسی که حسنه را پنهان میکند حسنه  
او بر او راست با هفتاد حسنه و کسی که سیئه را اظهار نماید بخدول  
و منکوب خواهد بود و اگر پنهان کند امر زید میشود و پنجم آنکه تکیه  
صغایر مقتدا و پیشوای دین باشد مانند عالمی که حری و طلا بپوشد  
و ارتکاب شبهات نماید و مانند آن امور یک باعث امید واری میهم  
با و بشود و بدینند که توبه عبارت از این نیست که استغفر الله و انوب  
ایله بگوید و ندامت و پشیمانی بر کتاه خود نداشته باشد و عازم بر  
ترک نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین (ع) منقول است که شخصی  
در حضور آنحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمودند که میدانی استغفار  
چيست استغفار در جبر علیین است و ان اسمی است که بر شش چیز  
اطلاق میکنند و شش جزء دارد اول پشیمانی بر گذشته و دوم توبه  
بر اینکه دیگر عود نکند هرگز ستیوم آنکه حق مخلوقین را با ایشان برسانی

## مقالات فی باب توبه و تقوی

۱۶۵

که چون خدا را ملاقات نمائی بالتباشی و هیچ حی از مردم در زمره توبه  
چهارم آنکه هر واجب که از توفوت شده باشد بجای آوردی پنجم آنکه آن  
کوشی که در حرام دیدن تو روئیده از باند و ورن و مشقت بگذرانی  
تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان  
بروید ششم آنکه بیدن خود را طاعت بحسابانی انقدر که معصیت را  
بان حسابانید فصل دوم در محاسبه و مراقبه است و معنی محاسبه  
آنست که نفس خود را مطالبه نماید با دای فرایض و واجبات که چنانچه  
اقدس الهی آنها را فرض کرده است و مانند سهائیران شخص میباشد  
پس اگر دای آنها را محقق کرده باشد مشغول شود بشکر این نعمت که  
توفیق دای آنها یافته است و ترغیب نماید نفس خود را بماندن آنها و  
اگر معلوم او شده باشد که کثیری یا بعضی از فرائض از او فوت شده باشد  
مطالبه نماید نفس خود را بقضای آنها و اگر معلوم او شده باشد که  
انها را ناقص از کرده باشد سعی نماید در جبر نقصان بنوافل و اگر محبت  
مرتکب شده باشد مشغول شود بعتاب و خطاب با نفس خود و در صدق  
تلاطم آن باشد با دایا توبه یا استغفار و همیشه اوقات مطالبه نماید  
نفس خود را بجواب سؤال رب الارباب از صغیره و کبیره و جلیل و  
حقیر و فقیر و قطیر از احوال و افعال و احوال خود و مانند قیام و قعود  
و اکل و شرب و خواب و حرف زدن و خاموشی که هر یک از اینها بدین  
موقع و برخلاف فرموده حق تعالی واقع نشده باشد و آنچه واجب بود  
از اینها ترک نشده باشد و آنچه حرام بود بعمل نیآورده باشد و همیشه  
ملاحظه عواقب امور نماید هم بحسب دینا و هم بحسب اخوت و در هر  
روزی بلکه هر ساعتی و دقیقه محاسبه با نفس خود و در حدیث



## فصل در ویشتاب و توبه و مراقبه

وارد شده است که حسابوا انفسکم قبل ان تموتوا یعنی حساب  
 گیر از نفس خود قبل از آنکه حساب از شماها بگیرند و از حضرت امام موسی  
 کاظم مرویست که فرمودند از ما نیست کسی که حساب نفس خود نکند  
 در هر روزی پس اگر کسی عمل کرده باشد طالب توفیق زیادتی انرا  
 حقیقی باشد و اگر عمل سست کرده باشد استغفار پروردگار خود بکند  
 از ان و توبه کند و حضرت رسول م شخصیا وصیت فرمود که هر کاریکر  
 خواهی بکنی تدبیر و تفکر نمایند در عاقبت ان پس اگر رشد و خیر باشد  
 اقدام بر فعل او بکنید و اگر شر و ضلالت خود را بازداران و در همیشه  
 اوقات حقیقی رقیب و ناظر و آگاه خود بدانند در هر امری و هر کتی  
 و سکوتی و سر و علانیه **فصل میوم** در تفکر و تدبیر است زیرا  
 حدیث نبوی م وارد شده است که فرمودند تفکر گردد در یک ساعت  
 بهتر از عبادت یکسال است و مراد تفکر نمودن در حسنات و سیئات  
 خود با آنکه بپند حسنات خود تمام است یا ناقص و برابراست یا سست  
 یا بیش تراست یا کمتر و خالص است از شرک خفی که ریا و سائر مفاسد  
 یا نه و همچنین تفکر در سیئات و آنچه بر آنها مترتب است شود  
 از عقوبات دنیوی و اخروی و تفکر نمودن در لطف و کرم بندگان  
 اقدس الهی و نعمتهای غیر متناهی و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم  
 و مرگ و حساب و مانند این امور که داعی باعث میشود او را بر  
 طاعات و عبادات و افعال خیر و مانع میشود او را از معاصی و گناهان  
**فصل چهارم** در تدبیر مروت و اهتمام در عمل و احتراز از ضلوع عمل که  
 مروت صفات ذمیه و اخلاق سیئه است زیرا که باعث میشود  
 بر کسالت و ترک طاعت بسبب فریب دادن شیطان لعین که میگوید

## فصل چهارم در باب هفتم در کرامت

فرجت بسیار است و عمر دراز است و در هنگام پیری میتوان عبادت کرد و در ایام جوانی تعیش و طرب مینماید کرد و باعث میشود بر تاخیر توبه بکماند و تا آنکه مهلت خواهد یافت تا مرگ بناگاه او را بگیرد و مهلت نماند و باعث بر عرص و جمع مال و لوازم آن از هلاکات چون بکمان غم بسیار دارد و باندازان بکمان فاسد خود تحصیل و احتیاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد و راز و دقتیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمینماید و اگر خود را مشغول امثال او امر و اجتناب نواهی الهی نماید خدا او را توانگر میکند و باعث بر قساوت قلب و فراموشی آخرت میشود و اینها همه از صفات ذمیمه مهملکه است چنانچه حضرت امیر فرمود که خصلتی که از آن بیشتر بر شما می آید و ترسید و خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت هواهای نفسانی پس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز می دارد اما طول امل پس موجب فراموشی آخرت میگردد و نیز فرمود که هر که اماش دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول ص مرویست که صالح اول این امت برهد و بقین است و فساد امر ایشان بخل و طول امل است و ایضا از حضرت امیر فرمود که بجزرت امیر فرمودند که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیدن و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقا بسیار در دنیا و در عینیت دیگر فرمود که پیر میشود فرزند آدم و جوان میشود در دو خصلت حرص و طول امل و معانی این خصال از همه بر بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر و سرعت انقضای آن و آنکه نسبت مرگ به پیر و جوان یکی است

# فصل چهارم از باب نهم در بیان کرامت

بلکه حیواناتان نزدیکتر است و هر روز یک شخصی از هستان اینکس میرد  
 و بگوید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم و بدن خود تفکر نماید که  
 هر ساعت در خرابی و اندام است و در هر روز یک قوتی از قوی  
 و عضوی از اعضای و ضعیف یا باطل میشود و حضرت امیر المؤمنین  
 فرمودند که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها را و ایستادن  
 نزد خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دینار شما آسان  
 شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را بگوید  
 نکرده است و او را شناختن است و باهل مصرف شوند که ای بندگان  
 خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حد رکنیتان که بشمارسد و تهیه  
 انرا درست کنید بد رستیکر بر هر اخطا کرده است اگر می ایستید شما  
 میگرد و اگر میگردید در میاید و او از سایه شما نزدیکتر است و مرگ  
 بر پیشانی همه بستر است و دنیا را از پی شما بر هم می چید و عنقریب  
 تمام شده است پس هرگاه که شهوات نفسانی با شما ملازمت کند بسیار  
 یاد کنید مرگ را و مرگ از پی موعظه و پسند کافی است و حضرت رسول  
 بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیا در مرگ و میفرمود که بسیار بخاطر  
 آورد مرگ را بد رستیکر آن شکننده لذات است و حایل است میان  
 شما و خواهشهای نفسانی و در حدیث دیگر فرمود که اگر حیوانات از  
 مرگ انقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان  
 بخواهید و از یاد مرگ لاشه میشدند و از حضرت امیر المؤمنین  
 که فرمودند که فرزندان آدم را چون آخر روز دنیا است و اولی روز آخرت مید  
 مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او میاورند پس نگاه دو  
 مال میکند و میگوید که و الله که من حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم در

## فصل چهارم در باب این که هر کس که بخواهد

صرف کردن توانا بحال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر  
پس بجانب فرندان التفات نماید و گوید که والله که شمارا بسیار دوست  
نمیداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای من چه چیز دارید گویند که تورا  
بقبر میرسانیم و در خاک بنهان میکنیم پس رو به عمل خود کند و گوید که والله  
که خواهان تو نبودم و بر من گران و شوار بودی امروز مرا چه مدد میتوانی  
گوید که قرین توام در قبر تو و چون محسور میشوی با توام تا من و تورا بر خدا  
عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی نزد او میاید از همه کس خوشتر  
و خوش روتر و جامه های فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد تو را بنیم  
و کلهای بهشت و نعمت ابدی خوش آمد میبرد که تو کیستی میگوید  
من علی صالح توام و چون از دنیا بدر میروی جای تو بهشت است  
و چون مرد غسل دهنده اش را میشناسد و قسم میدهد انهارا که  
جائزه اش را بر داشته اند که مر از او بدرید پس چون او را داخل قبر میکنند  
دو مالت میایند که موهایشان را بر زمین میکشند و پشای خود زمین را  
میشکافتند صدای ایشان مانند رعد بلند و از چشم های مثل برق  
بسیار روشن و از خدا و پیغمبر دین و امام او میپرسند و از حضرت امام  
محمد باقر ع روایت که حضرت رسول ص میفرمود که من قبل از نبوت  
کو سفندان میچرا میدم و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه کو سفند چو ایند  
پس من گاهی میدیدم که جمیع کو سفندان بی سبب خائف میشدند  
و از چو ایندن می استادند چون جبرئیل فازل شد از سبب آن پرسید  
فرمود که کافر را در قبر ضربتی مینهند که بغیر از حق و انس جمیع مخلوقات صلا  
انرا میشنوند و از حضرت رسول ص روایت که فرمود چون دشمن خدا  
بر میدارند و بجانب قبر میرند ندا میکند خا ملائین خود را که ای برادران

## فصل چهارم در باب همدگر شکایت

غی شنودید شکایت میکند بشما برادر شقی دشمن خدا شیطان حق و  
 انحراف فریب داد وسیله انداخت و الحال بفریاد من غیر رسد و قسم میخورد که  
 خیر خواه من است و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دینار اگر مرا مغرور کرد  
 و چون بر او اعتماد کردم و دل بر او بسته مرا بر زمین انداخت و شکایت میکنم  
 بشما دوستانی را که بخوابش نفس یار خود کرده بودم مرا امید ها دادند  
 و امروز از من پیرا شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان  
 خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مال را خوردند  
 و مرا وا گذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق خدا را ازان نادم و  
 بوال و عدالتش بر من است و نفقش را دیگران میبرند و شکایت میکنم بشما  
 خانه را که مایه خود را صرف تعمیر او کردم و دیگران دزدان ساکن شدند و شکایت  
 میکنم بشما بسیار ماندن در قبر بر او کرده ام میگوید که منم خانه که بدینا دزدان گیر  
 میشود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاه  
 دارید و دیر بپروید و شما احدی را نکند از آنچه من بآن مبتلا شده ام بدو ریتیکم  
 مرا اشارت داده اند با تشبیه و خواری و من لذت ابدی و غضب خدا و  
 جبار و اهره تاه را آنچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان او پیش نهاد و اگر  
 و از آنکه در پیش دارم نه شفاعت کنند دارم که شخص را شنوند و نبرد و  
 که مرا رحم کنند گاشکی مرا بر میگردانند تا داخل مؤمنان میشوند و ابوصالح  
 روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود ای ابوصالح هر وقت که  
 جنازه را بر داری چنان باش که گویا تو در میان آن جنازه و از خدا مطالبی  
 نوریابی یا بگردانی که تدارک گذشته ها بکنی و خدا طلب تو را قبول کرد و  
 بر گردانید در آن حال چه خواهی کرد اکنون چنین گمان کن و تدارک خویش کن  
 بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی که از ایشان را بر دارند و بر نگر دارند

## مصلحان از باب هم نهادن است

و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه میباید شد و باز مشغول لعب و بازیند و در روایت دیگر فرمود که کفن او در خانه اش مهتابا باشد و در آنجا دفن می شود و هر وقت که بان نظر میکند او را ثواب میدهد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که منادی هر روز فرزندام را ندا میکند که متولد شو برای مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خوابیدن و از حضرت امیر علیه السلام روایت که فرمود هر روز یکبار داخل میشد فرزندام را ندا میکند که ای فرزندام من روز تازه ام و بر تو کواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو کواهی هم در روز قیامت بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون چهل سال بریندگد با و میگویند که ناخبر باش و همیشه خود را درست کن که دیگر تو معدوم نیستی و مرویست که قیس بن طاهم بخندست حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله طرامو عظمه بگو که در میانان هاما میباشیم و احتیاج بمو عظمه بسیار داریم فرمود که ای قیس بدرستی که با هر عزیزی در دنیا ما میباشیم و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا آخرت هست و بر هر چیز حساب کنند و کواهی هست و هر حسن را ثوابی هست و هر کناهی را عقابی هست و هر آجلی را اندازه هست ای قیس بدانکه البته با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون شوی و زنده باشی و آن عمل تو است پس آن قرین تو اگر کریم است و نیکو است تو را کریمی خواهد داد و اگر بدیم است و بد است تو را خواهد گذاشت و بدانکه آن قرین با تو محشود خواهد شد و آن تو نخواهد پرسید مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا اناش بان داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیران وحشت خواهی داشت **فصل پنجم** در بیان تفصیل اختلاف معاش

## فصل پنجم در بیان احوال و مشایخ و معانی خلق

بخلق بر عزت است، بلکه بر آنکه بعضی اخبار دلالت میکند بر مدح عزت و تخریص بر آن چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند چون حال بند و خواش و کمرای که مردم زمانه خود را شناسد و ببیند خود ایشان را مصاحبه کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت نماید پس او با ظاهر شناسد و او ایشان را در باطن شناسد و شیخ فاروق ربانی ابن فهد در کتاب باین مضمون تالیف نمود و مستقی بمحصل المحصین گردانید و اخبار بسیاری از حضرت رسول ص و اهل بیت ع ذکر نمود و آنکه بعضی فوائد در عزت هست که در معاشرت ممکن نیست مانند فراغ از برای عبادت و فکر و تفکر در نعمتهای الهی و انس گرفتن بمناجات حق تعالی و سالام شدن از غیبت و سماع غیبت و ریا و کذب و حسد و سکوت از امر معروف و نهی منکر و از قتلها و خصومتها و از شر خلق و قتل و کمان بد وقت و امید و آری به مردم و مصاحبت حقا و فساق و مانند اینها از صفات ذمیمه و اخلاق سیئه و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر مدح معاشرت و مخالفت با مردم مانند احادیثی که دلالت میکند بر مدح و دیدن برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بهاران ایشان و احوالبت محتاجان ایشان و حاضر شدن بچنانچه های مرده های ایشان و قضایا حوائج ایشان و افاده و استفاده و مانند این امور که هیچ یک از اینها با عزت جمع نمیشود و حضرت صادق ع فرمود که پر شما باد نماز کردن در مساجد و با مردم نیکو بجا و زت کردن و کواهی برای ایشان دادن و بجزایه ایشان حاضر شدن بد رستیکر ناچار است شمار از معاشرت مردم و تادیبی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی یکدیگر محتاجند و از خشیه مرویست که گفت بخدا مت حضرت امام محمد باقر ع

## فصل پنجم در بیان احوال و معاشرت

و نم که آنحضرت را و داع کم فرمودای خیره هر کس از شیعیان و دوستان  
 ما را که بر بدینی سلام من بایشان برسان و ایشان را از جانب من صیت  
 کن بر بهیمه کاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیای شیعیان  
 بفقرای ایشان و اعانت نمایند اقربای ایشان ضعفا را و حاضر شوند  
 زندگان ایشان بچنانچه مرده کان و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند  
 پدرستیکه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیای  
 تشیع میشود خدا رحم کند بنده که مذهب ما را زنده دارد و احادیث  
 در این باب بسیار است و فوایدی چند در معاشرت متحقق میشود که  
 در عزلت یافتن نمیشود مانند تعلیم و تعلم و افاده و استفاده و نفع و انفع  
 و تادیب و تادب و استماع نصایح و مواعظ و هدایت خلق و مانند آن  
 امور که قبل باینها اشاره شد و تحقیق حقیق در این مقام این است که  
 عزلت بدن عین علم ذلت است و بدن زاهد علت است و بدن  
 لام جمل عزت است چنانچه شیخ کلینی روایت کرده است که شخصی  
 بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که مذهب  
 تشیع را زایل نموده است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود  
 نشسته است و بیرون نمیاید و با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت  
 فرمود که این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد میکند و پس در این مقام  
 میگوئیم اگر آن شخصیکه معارف ربانیه و امور شرعیه و حقایق دینی  
 تحصیل نموده اقران و امثال خود بیابد معنی ندارد از آنها اعتزال بجا  
 زیرا که فواید معاشرت دنیوی و اخروی بسیار است چنانچه دانسته  
 اید و نیز معنی ندارد که اعتزال کند و از او فوت بشود فواید زیارت  
 و عبادت و تسبیح و قضای حوائج و مانند آن و اگر گوید بدن فواید



## فصل پنجم در بیان اثر معاشرت

معارض است با اوقات چند که از معاشرت حاصل میشود چنانچه ذکر شد و میگویم  
نیز در عزلت افات بسیار است و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه  
تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان بیدار دور است  
اما محسب قلب با ایشان هست معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس  
خود تقویت میکند و اکثر اقران و امثال خود نیاید و همچنین دانند که جمیع مردم  
یا انما اینکه میخواهد ترك معاشرت ایشان نماید قتالند و مضلند و فاسق  
و فاجرند نیز معاشرت عالم یا انما از عزلت بهتر است که انما را امر معروف و  
نهی از منکر نماید و بمواعظ و نصائح شایسته ایشان را منتفع سازد و متذکر  
آن از فواید و چه بسیار کسی که در مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان  
بسیار مکتد باشد و آن معاشرت باعث زیادتى آگاهی و نفرت او از  
دینا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خداست از هدایا ایشان  
یا غیر آن از اغراض حقیقه ثوابهای عظیم حاصل کند یا که بداند که قابل هدایا  
و نصیحت نیستند و تجربه خود را حاصل کرده باشد یا نفس این شخصی  
ضعیف است که ضعف مانع آن میشود از امر معروف و نهی از منکر و  
از نصیحت و باعث او میشود بر اقدار براهتهای سابق عزلت بحال او  
اصح است و اگر چنین نباشد معاشرت اولی است و شاید اگر صفات  
ذمیر از عزلت حاصل میشود مانند عجب زیوا که آن کوشه گیر چون بینا  
مردم نمیناید بآن او این است که اگر صفات ذمیر را از خود بر طرف کرده  
اما اگر میان مردم بیاید و در مجلس اندکی و راحت ندارند همان است  
جمیع اهل آن مجلس را بباطن میزند و نمیداند قتل میکند ایشان را و تا  
قیامت از ایشان راضی نمیشود و آن پیکاره که در میان مردم است چو  
باین قسم مهالک بسیار افتاده است نفس خود را شناخته است و آن

## فصل در بیان احوال و عادات بسیار از این احوال و عادات

عجب داند و از تکرار این خفت که باور سیده است نفس ملائم شده  
و تکرش کمتر است و همچنین ریا و نفس ان کوشه که مخفی است و چون کسی را  
نمی بیند که عبادت خود را با و بفروشد گمانش این است که عبادتش خالص  
شده است و از فیض الهامی مخفی نفس خود خبر ندارد و از آن زمزمه ها قافله است  
که شیطان بر کوش دلش میخواند در شبهای تاریک مردم میدانند که تو که این  
کوشه آمدی و ترک خلق کرده ای البته عبادت میکنی و خوش شهرتی در  
آفاق کرده و تورا در هر عالم بزرگی یاد میکنند و عنقریب خاک پایت  
بیر تبرک بر خواهند داشت و آن پیچاده که در میان معرکه است چون بشناسد  
از نفس خود اظهار ابد است پاره نفس خود را شناخته است و چون  
در میان مردم میبناشد مردم بسیار عمل او را مدح میکنند و مرآت و  
سالوشش میگویند و از این جهت از ریا فارغتر است غرض گاه است  
در معاشرت صفات حمید چند از برای انسان حاصل میشود که در  
عزالت یافت نمیشود و گاه است در عزلت صفات ذمیه چند حاصل  
میشود که در معاشرت یافت نمیشود و المستعان بالله فی کل حال و منیر  
الاسیما ذی المبدء و المال **باب هفتم در کیفیت معاشرت**  
و رفتار با خلق است بنوعی است که در احادیث ائمه اطهار و وارد شده  
و در آن چند فصل است **فصل اول** در کیفیت رفتار با برادران  
دینی است پسند معتبر از حضرت رسول ص مرویست که فرمود کسی که  
صبح بکشد و اهتمام با امور مسلمانان نداشته آن مسلمان نیست و کسی که  
بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت  
او نکند از مسلمانان نیست و از آنحضرت پرسیدند که محبوب ترین  
مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفشش به مسلمانان بیشتر برسد

## فصل اقبال باب هفتم در کیفیت زیارت ابرار

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود که هر کس که مسلمان از ابرار مسلمانان هفت حق را  
 هست که هر یک از آنها را ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدور می رود و خدا  
 در او نفعی و بهره نیلست بعد از آن فرمود که کتر حق که او را بر تو هست آن  
 که از برای برادر مؤمن بخوای آنچه از برای خود میخواهی و از برای و تو  
 آنچه از برای خود میخواهی و حق دویم آنست که از نزدیکی و خشم و احترام  
 نمایی و پیروی خوشنودی او بکنی و اطاعت امر او بکنی حق سیم آنست که  
 او را اغانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود حق چهارم آنست که  
 دیده او و رهنمائی او و آینه او باشی پنجم آنست که توسیر نباشی و حال  
 آنکه او کمر سبز باشد و توسیر آب باشی و او تشنه باشد و تو پوشیده باشی  
 و او خیران باشد حق ششم آنکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته  
 باشد خادم خود را بر فرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا کند  
 و درخت خواب او را بکستد حق هفتم آنست که قمیص را اجابت کنی در  
 دعوتش را قبول کنی و بهارش را عیادت کنی و بیمازش حاضر شوی  
 و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سؤال کند حاجتش را برآورده  
 پس اگر آنها هر را بکنی ولایت و دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد  
 بود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمن خود را برای خدا  
 بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موقوف گرداند که او را نهند  
 که خوشحال تو و کوار آباد بهشت از برای تو و حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 فرمود که بخوای بدانی که در تو خیری هست پس نظر کن بدل خود اگر  
 دوست میدارد آنهایی که حق تعالی را میکنند و بغض میکنند اهل معاصی  
 پس بدانی که در تو خیر هست و خدا تو را دوست میدارد و اگر بغض میکند  
 اهل طاعات را و دوست میدارد اهل معاصی را پس خیری در تو نیست

## فصل دهم از باب افضال حضرت رسول ص

و خداوند تورا بغض میدارد و مرد با هر کس که دوست میدارد فصل یازدهم و بیست و دوم  
 رجوع و عدل سلاطین و امرا از حضرت رسول ص مرویست که فرمود  
 دو صنفند از امت من اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالحند  
 و اگر ایشان فاسدند امت من نیز فاسدند صحابه پرسیدند که کیستند  
 ایشان یا رسول الله ص فرمودند که فقها و امرا و دروایت دیگر فرمود که دو کسند  
 که شفاعت من با ایشان نمیرسد صاحب سلطنت که ظلم و جور و تعدی کند  
 و کسی که در دین غلو کند و از دین بد درود و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست  
 که فرمود در جهنم سیانی هست که در کردارش است پرسیدند که چه چیزها  
 خود میکند یا امیر المؤمنین ع فرمود که عملای جور و قاریان فاسق و بخلان  
 ظالم و وزیران خاش و درو سا و سرکرده های کتاب را و در روایت دیگر فرمود  
 که خفتعالی شش کس را بشش خلعت عذاب مینماید عریان از تعصب  
 و ادب با بن و اصحاب مزایع را بیکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها  
 و علما را بجد و تاجران را بخیانت و اهل دوستی را باندازی و بخلالت  
 و از حضرت رسول ص مرویست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب  
 تسلط است که عدل نکند و مالدار است که حق خدا را ندهد و فقیر است که  
 فخر و تکبر کند و از حضرت امام رضا ع مرویست که چون والیان دروغ میگویند  
 و حکم ناحق میکنند بآران از آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان جور  
 و ظلم میکنند دولتشان پست میشود و چون مردم منع زکوة میکنند چنان  
 بایان هلاک میشوند و حضرت رسول ص فرمود که امیر نمیشود کسی بده  
 کس مگر آنکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در کردارش غل باشد پس  
 اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را بپاکشایند و اگر بدکار  
 و ظالم باشد غل دیگر بر او میفزایند و دزدی دیگر فرمود که هر که سر کرده

## فصل فی آداب خدمت و رعایت ایشان

جماعتی شود و در میان مردم ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم ببرد  
 که خاک ایشان بوده هزار سال حبس نماید و حضرت صادق ع فرمود که خدا  
 برای کسی که سلطنت با و داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرب  
 فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکنند حقیقتا امر میفرماید  
 ملکی را که بفلات دولت ایشان موکل است که فلات ایشان را دیر بگرداند و بیان  
 سبب دیر می شود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اگر ایشان  
 جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بگرداند پس بزود  
 روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان مقصر میشود فصل فی  
 در بیان کیفیت معاشرت آداب ظلم است با رعایا حضرت سیدالسلطان  
 فرمود که حق رعیت بر پادشاه این است که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت  
 او شده اند که ایشان را خدا ضعیف گردانده و او را قوت داده است پس رعیت  
 بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر  
 مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود بخشد و مبادد  
 بقوت ایشان نماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است  
 و از حضرت صادق ع مرویست که نه که متولی امری از امور مسلمانیان شود  
 و عدالت نماید و در خانه خود را بکشاید و پرده حجاب از میان خود و مردم  
 کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد لازم است بر خدا که  
 خوف او را در قیامت با عینی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و از حضرت  
 رسول ص مرویست که فرمود که اگر راعی و مملوک و مستول عن رعیت یعنی حاکم  
 هر کس را در این دنیا سلطنت داده و در قیامت از سلوکش با رعیتش سؤال  
 خواهد فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و  
 وزرا بر بعضی از رعایا استیلا داده و آداب مزایع و اموال را بر جمعی از

## فصل دهم در بیان معانی و احوال اهل بیت

ملائکات و زارعان و اصحاب بیوت و خدم و ازاواج و اولاد را بر غلامان و  
 کثیران و خدمت گاران و زنان و فرزندان حکم و ریاست گرامت فرمود و او را  
 واسطه مرتب ایشان گردانیده و علم را از اعیان علم ساخت و ایشان را بر  
 علم گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر  
 و اعضا و جوارح خود و اهل و عیال و اشیاء را بر هر کس که موجب عقوبت  
 و وزیر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس  
 ساخت و امر بر عیال آنها نموده پس هیچ کس در دنیا نیست که بهره از ولایت  
 و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در تحت  
 با هر صنفی از ایشان عدلی و جور می باشد و در روز قیامت از هر کس  
 حال و عیال خود خواهند پرسید **فصل چهارم** در بیان توسل و  
 در خواج مؤمنان و امانت ایشان و دفع نمل از ایشان و اذخالی سر و در قلب  
 ایشان است و کیفیت معاشرت با دیگران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است  
 که فرمود که حق تعالی محضرت موسی علیه السلام را می نمود که ای موسی مرا ایندگان  
 هستند که بهشت را برای ایشان مباح می کنی و ایشان را در بهشت حاکم  
 و مختار می کنی موسی گفت پروردگار ایشان چه چاهند فرمود که کسی که  
 برادر مؤمن شود را خوشحال کن و برادران حنفیت فرمود که مؤمنی بود  
 در ملک پادشاه جباری و او در مقام اینان مؤمن در آمدن مؤمن  
 که نیست و بیلا در شرک رفت و یکی از شرکان پادشاه بر دران مشرک او را  
 در آورد و او مهریانی کرد و او را بافت و چون انچه را که حق تعالی  
 با و می نمود که بهشت و جلال و عظمی سوخت که اگر تو را در بهشت جان  
 می بود تو را در بهشت حاکم مباد و ایندگان بهشت توام است که حکم  
 ایشان را چه باشد بیک ای افس او را به ان اما او را سوزان و آتش

فیض اجماع از با هفتاد و یک سال و نوزده روز و نوزده شب  
در این شهر مقدسه

مکن و در دو طرف روز و روزی او را خدا میفرستد سائل پرسید که این  
بهشت میفرستد فرمود که از هر جا که خواهد میفرستد و نیز از حضرت  
امام عجل باقر<sup>ع</sup> مرویست که فرمود که بستم بروی برادر مؤمن کردن بهشت  
و هفتاد سالگی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر  
نیست از داخل کردن سرور خوشحالی بر مؤمن و از حضرت صادق<sup>ع</sup> مرویست  
که حق تعالی وحی فرمود به حضرت داود<sup>ع</sup> که بد رستیکر بنده از بندگان من حسنه  
میکند و بسبب آن بهشت را بر او مباح میگردانم داود گفت خداوند آن  
کدام است فرمود که بر بنده مؤمن من خوشحالی و سرور داخل کردن اگر چه یک  
دانه خرما باشد داود گفت کی خداوند اسرار او را است کسب کند که تو را شناسد که  
امید خود را از تو قطع نکند و نیز از حضرت مرویست که هر که مؤمنی را خوشحال  
کند حضرت رسول<sup>ص</sup> را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول<sup>ص</sup> را خوشحال  
کرده است و سرور و کودانیده خدا را سرور و خوشنود گردانیده است و همچنین  
اگر مؤمن را بخشند و از ده کند خدا و رسول او بخشنده آورده است و در حدیث دیگر  
فرمود که محبوبترین اعمال نزد حق تعالی ادخال سرور است بر مؤمن یا کسب  
در کسب او را سپردن یا گری و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرض را ادا  
کند و از مفضل مرویست که حضرت صادق<sup>ع</sup> فرمود که بشنوا آنچه میگویم عمل  
تا بان و خبر ده بان بلند مرتبه گان برادران مؤمن و اکتم فدای تو گردم کیستند  
ایشان فرمود که آنها در غیبت مینمایند در قضای حاج برادران مؤمن خود  
بعد از آن فرمود که هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را و آنگاه حق تعالی در قضا  
صدا هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت کند و در حدیث دیگر  
مفضل فرمودند که حق تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای  
حاج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشانرا بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی

## فصل چهارم در بیان حقوق و واجبات برادر مؤمن

خود را از اجتماع کن و بروایت دیگر فرمود که قضاء حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حج صاحبش صد هزار درهم صرف نماید از حضرت امام موسی کاظم ع در ویست که کسی که برادر مؤمنش در حاجتی بنزد او بیاید و رحمتیست از خدا که بچنانجا و فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصول است و اگر او را رد کند و حاجتش بریناورد و قدرت بر آن داشته باشد حقتعالی در قبر بر او تازی از آتش مسلط گرداند که ایها من را گردنار و زیارت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بیامزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بد تر خواهد بود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بخواهد وارد شود و قدرت بر روا کردن حاجت آن نداشته باشد و دلش بنگین شود برای اینکه قدرت بر قضاء حاجت برادر مؤمن خود ندارد حقتعالی بسبب آن غم و اھتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق ع مرویست که کسی که عقیقه شقی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حقتعالی حاجتهای دینا و اخوتش را بر او رد و کسی که عیب مؤمنی بپوشاند حقتعالی هفتاد عیب از عینهای دینا و اخوت او را بپوشاند قصد در اعانت مؤمن است و انانی مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع شوید بموعظهها و رغبت نمائید در خیرات و فرمود که هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد البته حقتعالی او را در دینا و اخوت خوار گرداند و از حضرت رسول ص مرویست که هر که از مؤمنی شدتی و الهی از شدتهای دینا را بر او دارد حقتعالی هفتاد و دو شدت و الهی از شدتهای اخوت را از او رفع نماید و هفتاد و دو شدت و الهی از الهیهای دینا را از او رد گرداند و از حضرت صادق ع مرویست که هر مسلمانی که مسلمانی بنزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضا



فصل پنجم از راه هفتاد و یک مرتبه دعا و توبه و استغفار  
در توبه و استغفار و توبه و استغفار

ان حاجت باشد و نکند حقتعالی او را در قیامت سرزنش و تفسیر نماید  
بکند و با و بگوید که برادر مؤمن تو آمد بنزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت  
بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بسبب کی رغبت  
و خواهش ثواب آن بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ  
حاجتی خواه تو را عذاب کنم و خواه بیا مرزم **فصل ششم** در بیان مذمت  
تخفیر و ایداء مؤمنان و رواندن ایشان از درگاه خود و احتجاب از ایشان و  
سائر انواع ظلم است از حضرت صادق مرویست که هر که میان او و مؤمنی  
حاجتی باشد که مانع از دخول و کرد حقتعالی میان او و بهشت هفتاد هزار  
حصار مقرر فرماید که از حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد و آنقدر  
افام رضام مرویست که در زمان نبی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند که  
نفر از ایشان در خانه بودند بایکدیگر سخن می شنیدند مؤمن دیگری در خانه آمد  
و در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه است  
آن مؤمن بر پشت غلام چون بنزد مولای او پرسید که کی بود که در ریز  
گفت فلان مؤمن بود که تم در خانه نیست آنم لایا آت شد و پروای نکرد از  
برگشتن آن مؤمن و پیش غول سخن خود شدند چون روز دیگر شد با آمد آن  
مؤمن باز بد در خانه ایشان آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمده اند و بجانب  
مرععه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما پیام گفتند ملایم  
از او خواستند از برگشتن روزگانش ترفان و تمس بر دل ایشان متابع بنویس  
بود و در آشنایی راه ناگاه ابری ببالای سر ایشان پیدا شد غلام کردند  
که باز آن خواهی آمد بسعت روانه شدند ناگاه متاعی از آن ابرو آمد که  
کرایش ایشان را بگیرد و جبرئیل رسول خداوند علایان ناگاه از او  
میان ابرو نازل شد و آن ستم نفر را در بود و سوحه و آن فقیر نزد آن و حیرت

## فصل پنجم در بیان فضیلت و ایدامان

متعجب ماند و سبب ان واقعه را ندانست پس برگشت و بخدمت حضرت یوشع  
آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از  
ایشان راضی بود بسبب کاری که نسبت به تو کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود  
انگردد گفت که من ایشان را هلاک کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر  
این عفو تو قبل از نزول عذاب بود نفع میکرد و اما در این ساعت نفی  
نمیکند و شاید بعد از این نفی بایشان برساند و از حضرت امام محمد باقر  
مرویت که در همین سلسله ای بنزد مسلمانان بیاید زیارت او یا حاجتی بآید  
و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون آید  
پس دست در لخت خدا باشد تا انقوش را ملاقات نماید **فصل ششم** در  
حقوق پادشاهان بر رعایا و حد زکدن از تعرض سطوت ایشان و عدم  
اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و قرب بایشان مگر از برای  
اموری چند از حضرت سید **الاعظم** بن مرویت که فرمود که حق پادشاه  
بر تو یا تازه شود و دست تو میزد **سنة** **تم** است و او را امتحان نموده  
**المان** **شوم** **ما** **یوس** **المان** **که** **لا** **یذنب** **تست** **و** **بدا** **یک** **بر** **تو** **لا** **زم** **است** **که**  
خود را در معرض غضب و خشم او دریناوری که خود را به لاکت اندازی  
و شریک کنای او باشی در آنچه نسبت به تو واقع میسازد از اضرار و عقوبت  
و در حدیث دیگر حضرت ابراهیم پیش میرفت و پادشاهی از عقب او رفت  
از برای تعظیم حضرت ابراهیم در آثای راه و حی رسید که بایست  
پیش روی پادشاه چهار راه و حضرت ابراهیم ایستاد و پیاده شد  
و گفت که منم و اندم در این ساعت و حی فرستاده که تو را تعظیم کنم و مقدم  
دام و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو  
مهربان و بردبار و صاحب کرم است و از حضرت صادق مرویت که

## فصل پنجم در بیان حق و باطل و احوال و عیال

سزاکند که هر که با ایشان مغالبه و منازعه میکند ذلیل میشود بدو پادشاه  
 و قرض خواه و از حضرت رسول ص مرویست که حق تعالی میفرماید که منم  
 خداوند یکم بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهان را و اولاد ایشان  
 ایشان در دست من است پس هر که و هر کس اطاعت من میکنند دلها ای  
 پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر که و هر کس معصیت مرا میکنند  
 پادشاهان را بر ایشان بخشم میاورم پیش مشغول شوید بنظر من و دشنام ایشان را  
 و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلها ای ایشان را بسوی شما میل کند  
 و مهربان گردانم و از حضرت امام موسی کاظم ص مرویست که فرمود بشیعیان  
 خود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل نکنید بترك اطاعت پادشاه خویش  
 اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا  
 سوال نمائید که او را اصلاح نماید بد رستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه  
 شما است و بد رستیکه پادشاه سید شما نباشد و مهربان است پس بخواهید  
 از برای او و آنچه از برای خود برده و ملا آمد از او برسید در بی بود را غرض از آنرا  
 خود دشمن میدارید و از حضرت علی علیه السلام روایت است که اگر کسی  
 پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خود  
 بجهل که میندازید و حضرت صادق ص فرمود که هر که متعرض پادشاه جابر  
 میشود بسبب آن بلیه مبتلا بشود خدا او را بر آن بلا اجزند و بر او  
 شدت او را صبر عطا نفرماید و تیر و مود که بخیل راحت نمیشد و حسرت  
 لذت و پادشاهان را وفا نمیشد و دروغ گویا میباشند و مضمر  
 و بخود را بزرگی نمیشاید و حضرت رسول ص فرمود که پادشاهان از جمیع  
 مردم پست ترند و دوست و یاران ایشان از همه کس کمتر است و در حدیث  
 دیگر فرمود که هر که ملازمان پادشاه شود غش میبرد و هر قدر که

# فصل ششم در بیان حقوق پادشاهان

۱۸۵

پادشاه نزدیکه میشود از خدا دور میگردد و از حضرت امیر مرویست که  
ظلم کننده و کسیکه در ظلم اغانا و می نماید و کسیکه بظلم او راضی است  
هر سه شریکند در ظلم و از حضرت رسول مرویست که هر که مدح کند  
پادشاه جابر برادر نزد و فروتنی و شکستی کند از برای طمع دنیا قرین نظام  
باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالم را بر ظلمی قرین هانان باشد در جهنم  
و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اغانا و نماید چون ملک موت بنزد او  
بیاید بگوید بشارت باد تو را بلعنث خدا و آتش جهنم و بداند که جهالت که موجب  
مخالطه حکام و سلاطین میشود چند جهتهاست اول تقیست چنانچه  
حضرت امام معصومین <sup>ع</sup> بخواند خلفای بنی امیه و بنی العباس و منسوب  
ایشان و مادر ایشان میفرمودند دوم آنکه بقصد این رود که دفع ضرر  
از مظلومی بکند یا نفی مؤمنی برساند و این سبب گاهی واجب و لازم  
میشود و از حضرت امام موسی کاظم <sup>ع</sup> بود که اگر از کوهی بپای  
افتم و پاره شوم و دست ترمید <sup>بسیار</sup> و سلاطین علی از اعمال  
ظالمان شوم یا بر سلاطین یکی از ایشان بر تو <sup>بسیار</sup> مکر از برای آنکه عی این  
مؤمنی بردارم یا اسیر و مجبوس را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم بدد  
کتر چیزی که باعوان ظالمان میکنند است که بر سر ایشان سر پرده از آتش  
میزند تا حقتعالی از حساب خلاص شود ای زیاد اگر قنوتی عملی  
اعمال ایشان بشوی یا برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث  
تخفیف گناه تو شود میفرماید آنکه بقصد هدایت و نصیحت ایشان بنزد  
ایشان برود اگر قابل هدایت باشند چنانچه از حضرت صادق <sup>ع</sup>  
علیه السلام مرویست که حضرت لقمان <sup>ع</sup> بخواند قضاة و پاد  
شاهان و امرا و سلاطین میفرمودند و ایشان را موعظه میکردند

فصل فی شرح حدیثی از شیخ ابوالحسن

و بر ایشان ترمیم میگردند بسبب بلائیکه ایشان بان مبتلا گردیده اند  
 اللهم ساعدنا واعنا على نفوسنا وهواننا وديننا واخوتنا وعلى الشيطان  
 الرجيم وائيدنا وسد لنا والحمد لله رب العالمين اولاً و آخراً و ظاهراً  
 باطناً و صلى الله على محمد وآله

الطيبين الطاهرين

المعصومين

تمت

بسم الله تعالى رحمن توفيقه تمام شد کتاب مستطاب منتخب اخلاق  
 بصريح اهتمام جناب مستطاب سلاله السادات العظام اقا سيد  
 محمد علي صاحب تاجر كتاب فروش زيد عمره خلف مرحمتشان خلد  
 اشيان اقا سيد فياض شيرازي طالب الله تراه وجعل الجنة مثوا  
 بخط اين اقل بندگان ميرزا غلامحسين يزدي خلف الصدق  
 جناب مستطاب فضائل و اباقا ميرزا محمد حسين صاحب تاجر  
 يزدي دام فضله در بند رمحور بهمني در مطبع دت بر ساد فن

او آخر شهر رجب المرجب من

شهر ۱۳۱۳

من الطهارة

النقية

تم





CALL No. { ۲۹۷۵۵ ش ۵۲۲۳ } ACC. No. ۱۲۴۵۵

AUTHOR شہزاد سید محمد

TITLE منتخب الاخلاق

۲۹۷۵



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

